



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir



پاران آفتاب

زندگي نامہ چہار دہ تہ از اصحاب امیر المؤمنینؑ



زیون سورخان ہدی، سعیدہ بن سورخان ہدی، حسین ہدی،
ہدایہ بن ہدیس، ابوہدایہ ہدائی، سلیم بن قیس، قتیبہ بن عباس،
حسرو بن حسیل خزاعی، ابوالاسود ثمالی، قیس، سعیدہ بن عویسہ
مطرومی، ابوہریرہ ابن ابی اسحاق، خزیمہ بن ثابت، قیس بن سعد

گروہی از نویسندگان فرهنگ کتب

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

یاران آفتاب : زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام

نویسنده:

محمود مهدی پور

ناشر چاپی:

زائر - آستانه مقدسه قم

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۶	یاران آفتاب : زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام
۱۶	مشخصات کتاب
۱۶	اشاره
۲۰	فهرست
۵۴	سخن نخست
۵۸	۱. زید بن صوحان عبدی جانباز بهشتی
۵۸	اشاره
۶۱	جایگاه روایی
۶۲	مشایخ و شاگردان
۶۲	گرایش روایی
۶۷	فعالیت های سیاسی
۷۱	جانباز بهشتی
۷۲	تندیس زهد و تقوا
۷۲	عشق به ولایت
۷۴	از زبان یار
۷۶	پیوند اخوت
۷۶	خدمات اجتماعی
۷۶	رؤیای صادق
۷۷	پرچم دار جمل
۷۸	وصیت زید
۷۸	آستانه غربت
۷۹	یادگار جاوید
۸۱	۲. صعصعه بن صوحان عبدی

۸۱	اشاره
۸۴	خاندان
۸۴	ویزگی ها
۸۴	۱. صحابی خاص علی علیه السلام
۸۴	۲. خطیب
۸۵	۳. شاعر
۸۷	۴. شجاعت
۸۷	۵. مورد اعتماد
۸۸	۶. آشنایی با معارف اهل بیت علیهم السلام
۸۸	۷. تبعید
۸۹	۸. رهبری قوم
۹۰	با پیامبر صلی الله علیه و آله
۹۰	در کنار علی علیه السلام
۹۰	دیدگاه متقابل
۹۱	جنگ های پیاپی
۹۳	عیادت علی علیه السلام
۹۳	تشییع علی علیه السلام
۹۵	اندرز به حاکمان
۹۷	رو در روی معاویه
۹۷	مسجد کوفه
۹۸	مسجد جامع دمشق
۹۹	در کاخ دمشق
۱۰۱	دیدگاه عالمان
۱۰۲	مسجد صعصعه
۱۰۳	جایگاه روایی
۱۰۳	اشاره

- ۱۰۳ آسمانیان (اصحاب رسول الله صلى الله عليه و آله)
- ۱۰۴ میوه بهشتی
- ۱۰۵ غروب
- ۱۰۵ فرزندان
- ۱۰۵ اشاره
- ۱۰۵ صوحان بن صعصعه بن صوحان
- ۱۰۶ محمد و عمرو بن محمد
- ۱۰۷ ۳. حجر بن عدی قیام سرخ
- ۱۰۷ اشاره
- ۱۰۹ اسلام حجر
- ۱۱۱ سیمای علمی حجر
- ۱۱۱ سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی
- ۱۲۵ زندگی سیاسی و نظامی حجر بن عدی
- ۱۲۶ حجر در زمان خلفا
- ۱۲۶ حجر در زمان عثمان
- ۱۲۷ حجر در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۳۱ حجر در حکومت امام حسن علیه السلام
- ۱۳۲ قیام و سیمای حجر در نگاه معصومین علیهم السلام
- ۱۳۲ ۱. پیامبر اکرم صلى الله عليه و آله
- ۱۳۳ ۲. امیرمؤمنان علیه السلام
- ۱۳۴ ۳. امام حسن علیه السلام
- ۱۳۴ ۴. امام حسین علیه السلام
- ۱۳۵ تأثیر شهادت حجر
- ۱۳۸ فرزندان حجر
- ۱۳۹ آرامگاه حجر
- ۱۴۰ کتابنامه حجر بن عدی

۴. عبدالله بن جعفر همسر زینب سلام الله علیها ۱۴۱
- آغاز ۱۴۱
- پدر و مادر ۱۴۴
- ولایت و زادگاه ۱۴۴
- ویژگی ها ۱۴۵
۱. جایگاه رفیع ۱۴۵
۲. چهره محبوب ۱۴۶
۳. دعای خیر پیامبر صلی الله علیه و آله ۱۴۸
۴. بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی ۱۴۹
۵. یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام ۱۵۰
۶. راوی نور ۱۵۱
۷. از خاندان شهیدان ۱۵۲
۸. همسر حضرت زینب سلام الله علیها ۱۵۳
۹. همراه با علی علیه السلام ۱۵۴
- اشاره ۱۵۴
- الف. کارگزار کاردان ۱۵۴
- ب. فرماندهی در جنگ جمل ۱۵۴
- پ. فرماندهی در جنگ صفین ۱۵۵
- د. امضاکننده پیمان حکمین ۱۵۵
- ه. موضع گیری در برابر خیانت حکمین ۱۵۵
- دفاع از حریم ولایت و رهبری ۱۵۶
- رابطه صمیمی با امام حسن و امام حسین علیهما سلام ۱۵۹
- محور سخاوت ۱۶۰
- مبدا این شمشیر را از دست بدهی ۱۶۱
- هدیه فراوان به شاعر سیاه پوست ۱۶۲
- اتهام رابطه با معاویه و یزید ۱۶۲

- ۱۶۶ چرا عبدالله بن جعفر در کربلا شرکت نکرد؟
- ۱۶۷ آخرین تلاش عبدالله
- ۱۶۷ نامه عبدالله به امام حسین علیه السلام
- ۱۶۸ اظهار تأثر شدید از شهادت امام حسین علیه السلام
- ۱۷۰ رحلت و محل دفن
- ۱۷۱ ۱۵. ابو عبدالله جدلی رازدار علی علیه السلام
- ۱۷۱ سپیده
- ۱۷۵ جدلی در مکتب اهل بیت علیهم السلام
- ۱۷۵ عشق به اهل بیت علیهم السلام و ولایت
- ۱۷۶ اهل بیت و آیه تطهیر
- ۱۷۶ اشاره
- ۱۷۷ معنای «دائمه الأرض»
- ۱۷۸ جدلی، پیام آور قدرت علوی
- ۱۷۹ حدیث وصیت
- ۱۸۰ جدلی و نهضت کربلا
- ۱۸۱ نقش جدلی در قیام مختار
- ۱۸۵ ۶. سلیم بن قیس هلالی زلال روایت
- ۱۸۵ اشاره
- ۱۸۸ عاشق مدینه
- ۱۸۹ با علی علیه السلام و علویان
- ۱۹۱ مرد جهاد
- ۱۹۲ روایت اشک
- ۱۹۳ از دیدگاه دانشوران
- ۱۹۴ از نجف تا منا
- ۱۹۶ تاریخ نگار راستگو
- ۱۹۷ برای کتابم

- ۱۹۷ روایت پرواز
- ۱۹۹ قُتْم بن عباس سردار بزرگ
- ۱۹۹ مطلع
- ۲۰۲ ولادت قُتْم
- ۲۰۳ فضیلت و افتخارات ام الفضل
- ۲۰۳ افتخار خدمت به فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها
- ۲۰۴ دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره قُتْم
- ۲۰۵ قُتْم در مراسم غسل دادن رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۰۵ افتخار بزرگ قُتْم
- ۲۰۵ مغیره بن شعبه و ادعای دروغ
- ۲۰۶ افشای دروغ گویی مغیره
- ۲۰۷ راوی معتبر
- ۲۰۷ دفاع از حریم امامت
- ۲۰۹ افشاگر توطئه ناکثان
- ۲۱۱ قُتْم در کنار رهبری
- ۲۱۱ منشور جاوید
- ۲۱۳ صداقت و عدالت قُتْم
- ۲۱۳ توطئه عمرو بن عاص
- ۲۱۸ یار وفادار علی علیه السلام
- ۲۱۸ خدمات قُتْم در ماوراءالنهر
- ۲۱۹ شهادت
- ۲۲۰ حرم قُتْم
- ۲۲۲ سنت دیرینه مردم
- ۲۲۴ ۸. عمرو بن حَمِیق خُزاعی فدایی امامت
- ۲۲۴ اشاره
- ۲۲۷ عمرو و قبیله

- ۲۲۸ تولد و خردسالی
- ۲۲۹ اسلام عمرو
- ۲۳۱ بُعد اجتماعی
- ۲۳۴ عمرو در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام
- ۲۴۱ اصحاب سز حضرت
- ۲۴۴ ظلم ستیزی و زندگی مخفی
- ۲۴۶ شهادت
- ۲۵۰ بُعد علمی
- ۲۵۱ عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام
- ۲۵۳ پیامد شهادت عمرو بن حمق
- ۲۵۴ زن عمرو در زندان
- ۲۵۴ مقبره عمرو
- ۲۵۵ غلام عمرو بن حمق
- ۲۵۶ ۹. ابوالأسود دوئلی شاعر ایمان و ولایت
- ۲۵۶ مطلع
- ۲۵۹ شناخت اجمالی
- ۲۶۰ محبت مولى
- ۲۶۲ فصاحت و شجاعت
- ۲۶۳ شخصیت علمی
- ۲۶۴ شعر ابوالأسود
- ۲۶۹ ۱۰. قنبر خادم ولایت
- ۲۶۹ سپیده
- ۲۷۱ عدالت
- ۲۷۳ مقرب
- ۲۷۴ امانتدار
- ۲۷۶ میهمان دار

- ۲۷۷ اجرای حدود
- ۲۷۸ جهاد
- ۲۸۰ شهادت
- ۲۸۱ جاودانه
- ۲۸۱ اشاره
- ۲۸۲ ۱. آینه دار آفتاب
- ۲۸۳ ۲. مکر خدا
- ۲۸۴ ۳. هدیه آسمانی
- ۲۸۴ ۴. شیعه
- ۲۸۵ ۵. دو یا سه درهم
- ۲۸۶ ۱۱. جَعْدَه بن هُبَیره مخزومی استاندار خراسان
- ۲۸۶ مطلع
- ۲۸۹ اسم و ولادت
- ۲۹۰ خاندان
- ۲۹۱ ام هانی
- ۲۹۳ خانه ام هانی؛ نقطه آغاز معراج رسول الله صلی الله علیه و آله
- ۲۹۳ جَعْدَه از منظر مورخان
- ۲۹۶ جَعْدَه و امیرالمؤمنین علیه السلام
- ۲۹۸ فرزندان
- ۲۹۸ رحلت
- ۲۹۸ روایت
- ۳۰۰ ۱۲. ابوهیثم ابن تیهان انصاری الگوی رشادت
- ۳۰۰ سپیده
- ۳۰۵ ابن تیهان و امتیازات دوازده گانه
- ۳۰۵ اشاره
- ۳۰۵ ۱. مبلغ پیشتاز اسلام

۲. شرکت در نخستین پیمان عقبه ۳۰۶
۳. اولین نفر در دومین پیمان ۳۰۷
۴. انتخاب آسمانی ۳۰۸
۵. کارشناس ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله ۳۰۹
۶. پیمان برادری در پرتو ایمان ۳۱۰
۷. دفاع از ولایت و امامت علوی ۳۱۱
- اشاره ۳۱۱
- انتقاد متهورانہ ۳۱۳
۸. مسؤول بیعت گرفتن برای علی علیه السلام ۳۱۵
۹. خزانه دار امین ۳۱۵
۱۰. قهرمان جهاد و شهادت ۳۱۷
۱۱. برادر مبارز ۳۱۷
۱۲. در عرصه خطابه و شعر ۳۱۸
- اشاره ۳۱۸
- ابوهیثم بن تیهان در منظر ائمه علیهم السلام ۳۲۲
۱. در فراق یار ۳۲۲
۲. در نگاه امام رضا علیه السلام ۳۲۳
- در منظر اهل نظر ۳۲۴
- از منظر دانشمندان اهل سنت ۳۲۵
- در سنگر علم و دانش ۳۲۷
- خطبه طالوتیه ۳۲۸
- ستارگان اهل زمین و... ۳۲۹
- سفر وصل ۳۲۹
۱۳. خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین ۳۳۰
- اشاره ۳۳۰
۱. ویژگی های زندگی ۳۳۶

- الف. ذوالشهادتین چرا؟ ۳۳۶
- ب. حضور در جبهه های نبرد ۳۳۸
- اشاره ۳۳۸
- خزیمه در جنگ جمل ۳۴۰
- حضور در صفین ۳۴۱
- حضور در شورای نظامی ۳۴۲
- رشادت در جبهه نبرد ۳۴۳
- ج. دفاع از حریم ولایت ۳۴۴
- اشاره ۳۴۴
- غیرت دینی ۳۴۴
- در جلسه بیعت با علی علیه السلام ۳۴۶
- مقاومت در مقابل جبهه نفاق ۳۴۸
- در محضر دوست ۳۵۱
- د. خزیمه در عرصه هنر ۳۵۲
- ه. حفظ و جمع آوری قرآن ۳۵۶
۲. در کلام معصومین علیهم السلام ۳۵۸
۳. در منظر دانشمندان ۳۶۰
۴. فرزندان و آثار ۳۶۲
- الف. فرزندان ۳۶۲
- ب. آثار و روایات ۳۶۳
- اشاره ۳۶۳
۱. آه مظلوم! ۳۶۴
۲. کفاره گناه ۳۶۴
- عروج ۳۶۵
۱۴. قیس بن سعد سردار سخاوت ۳۶۶
- اشاره ۳۶۶

۳۶۸	مقدمه
۳۶۸	تبار قیس
۳۷۲	شخصیت والای قیس
۳۷۶	دانش قیس
۳۷۸	شجاعت قیس
۳۸۰	زهد قیس
۳۸۱	امانت داری قیس
۳۸۱	لیاقت و کردانی قیس
۳۸۲	سخاوت قیس
۳۹۰	هوشمندی قیس
۳۹۲	درباره مرکز

یاران آفتاب: زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام

مشخصات کتاب

سرشناسه: مهدی پور، محمود، ۱۳۳۱ -

عنوان و نام پدیدآور: یاران آفتاب: زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمومنین علیه السلام/مؤلف محمود مهدی پور.

مشخصات نشر: قم: آستانه مقدسه قم، انتشارات زائر، ۱۳۹۰.

مشخصات ظاهری: ۳۵۲ ص.

فروست: کتاب کوثر؛ ۲

شابک: ۴۰۰۰۰ ریال: ۹۷۸-۹۶۴-۱۸۰-۲۰۰-۶

یادداشت: کتابنامه به صورت زیرنویس.

موضوع: علی بن ابی طالب (ع)، امام اول، ۲۳ قبل از هجرت - ۴۰ ق. -- اصحاب

شناسه افزوده: آستانه مقدسه قم. انتشارات زائر

رده بندی کنگره: BP۳۷/۸۷/م۹ ی ۲ ۱۳۹۰

رده بندی دیویی: ۲۹۷/۹۵۱

شماره کتابشناسی ملی: ۲۵۹۶۱۸۱

ص: ۱

اشاره

کتاب کوثر (۲)

یاران آفتاب

زندگینامه چهارده تن از اصحاب امیرالمؤمنین علیه السلام

گروهی از نویسندگان «فرهنگ کوثر»

ص: ۳

سخن نخست..... ۱۷

(۱) زید بن صوحان عبدی

جانباز بهشتی

اشاره..... ۲۳

جایگاه روایی..... ۲۴

مشایخ و شاگردان..... ۲۵

گرایش روایی..... ۲۵

فعالیت های سیاسی..... ۲۹

جانباز بهشتی..... ۳۳

تندیس زهد و تقوا..... ۳۴

عشق به ولایت..... ۳۴

از زبان یار..... ۳۶

پیوند اخوت..... ۳۸

خدمات اجتماعی..... ۳۸

رؤیای صادق..... ۳۸

پرچم دار جمل..... ۳۹

وصیت زید..... ۴۰

آستانه غربت..... ۴۰

یادگار جاوید..... ۴۱

(۲) صعصعه بن صوحان عبدی

سفیر امامت

اشاره..... ۴۵

خاندان..... ۴۶

ویژگی ها..... ۴۶

۱. صحابی خاص علی علیه السلام..... ۴۶

۲. خطیب..... ۴۶

۳. شاعر..... ۴۷

۴. شجاعت..... ۴۹

۵. مورد اعتماد..... ۴۹

۶. آشنایی با معارف اهل بیت علیهم السلام..... ۵۰

۷. تبعید..... ۵۰

۸. رهبری قوم..... ۵۱

۹. پیامبر..... ۵۲

در کنار علی علیه السلام..... ۵۲

دیدگاه متقابل..... ۵۲

جنگ های پیاپی..... ۵۳

عیادت علی علیه السلام..... ۵۵

تشیع علی علیه السلام..... ۵۵

اندرز به حاکمان..... ۵۷

رو در روی معاویه..... ۵۹

مسجد کوفه..... ۵۹

مسجد جامع دمشق..... ۶۰

در کاخ دمشق..... ۶۱

ص: ۶

- دیدگاه عالمان..... ۶۳
- مسجد صعصعه..... ۶۴
- جایگاه روایی..... ۶۵
- آسمانیان (اصحاب رسول الله ۹)..... ۶۵
- میوه بهشتی..... ۶۶
- غروب..... ۶۷
- فرزندان..... ۶۷
- صوحان بن صعصعه بن صوحان..... ۶۷
- محمد و عمرو بن محمد..... ۶۸
- (۳) حجر بن عدی
- قیام سرخ
- اشاره..... ۷۱
- اسلام حجر..... ۷۱
- سیمای علمی حجر..... ۷۳
- سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی..... ۷۳
- زندگی سیاسی و نظامی حجر بن عدی..... ۸۷
- حجر در زمان خلفا..... ۸۸
- حجر در زمان عثمان..... ۸۸
- حجر در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام..... ۸۹
- حجر در حکومت امام حسن علیه السلام..... ۹۳

۱. پیامبر اکرم ۹..... ۹۴

۲. امیر مؤمنان علیه السلام..... ۹۵

۳. امام حسن علیه السلام..... ۹۶

۴. امام حسین علیه السلام..... ۹۶

تأثیر شهادت حجر..... ۹۷

- فرزندان حجر..... ۱۰۰
- آرامگاه حجر..... ۱۰۱
- کتابنامه حجر بن عدی..... ۱۰۲
- (۴) عبدالله بن جعفر
- همسر زینب سلام الله علیها
- آغاز..... ۱۰۵
- پدر و مادر..... ۱۰۶
- ولایت و زادگاه..... ۱۰۶
- ویژگی ها..... ۱۰۷
۱. جایگاه رفیع..... ۱۰۷
۲. چهره محبوب..... ۱۰۸
۳. دعای خیر پیامبر ۹..... ۱۱۰
۴. بیعت با پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران کودکی..... ۱۱۱
۵. یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام..... ۱۱۲
۶. راوی نور..... ۱۱۳
۷. از خاندان شهیدان..... ۱۱۴
۸. همسر حضرت زینب سلام الله علیها..... ۱۱۵
۹. همراه با علی علیه السلام..... ۱۱۶
- الف. کارگزار کردان..... ۱۱۶
- ب. فرماندهی در جنگ جمل..... ۱۱۶

ب. فرماندهی در جنگ صفین ۱۱۷

د. امضاکننده پیمان حکمین ۱۱۷

ه. موضع گیری در برابر خیانت حکمین ۱۱۷

دفاع از حریم ولایت و رهبری ۱۱۸

رابطه صمیمی با امام حسن و امام حسین علیهما السلام ۱۲۱

محور سخاوت ۱۲۲

ص: ۸

مبادا این شمشیر را از دست بدهی..... ۱۲۳

هدیه فراوان به شاعر سیاه پوست..... ۱۲۴

اتهام رابطه با معاویه و یزید..... ۱۲۴

چرا عبدالله بن جعفر در کربلا شرکت نکرد؟ ۱۲۸

آخرین تلاش عبدالله..... ۱۲۹

نامه عبدالله به امام حسین علیه السلام..... ۱۲۹

اظهار تأثر شدید از شهادت امام حسین علیه السلام ۱۳۰

رحلت و محل دفن..... ۱۳۲

(۵) ابو عبدالله جدلی

رازدار علی علیه السلام

سپیده..... ۱۳۵

جدلی در مکتب اهل بیت علیهم السلام..... ۱۳۷

عشق به اهل بیت علیهم السلام و ولایت..... ۱۳۷

اهل بیت و آیه تطهیر..... ۱۳۸

معنای «دَابَّةُ الْأَرْضِ»..... ۱۳۹

جدلی، پیام آور قدرت علوی..... ۱۴۰

حدیث وصیت..... ۱۴۱

جدلی و نهضت کربلا..... ۱۴۲

نقش جدلی در قیام مختار..... ۱۴۳

(۶) خزان عمر

سُلَيم بن قيس هلالى

سید سیف اللہ نحوی..... ۱۴۷

اشارہ..... ۱۴۹

عاشق مدینہ..... ۱۵۰

با علی علیه السلام و علویان..... ۱۵۱

مرد جهاد..... ۱۵۳

ص: ۹

روایت اشک ۱۵۴

از دیدگاه دانشوران ۱۵۵

از نجف تا منا ۱۵۶

تاریخ نگار راستگو ۱۵۸

برای کتابم ۱۵۹

روایت پرواز ۱۵۹

(۷) قُثم بن عباس

سردار بزرگ

مطلع ۱۶۳

ولادت قُثم ۱۶۴

فضیلت و افتخارات ام الفضل ۱۶۵

افتخار خدمت به فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها ۱۶۵

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه وآله درباره قثم ۱۶۶

قثم در مراسم غسل دادن رسول الله ۹ ۱۶۷

افتخار بزرگ قثم ۱۶۷

مغیره بن شعبه و ادعای دروغ ۱۶۷

افشای دروغ گویی مغیره ۱۶۸

راوی معتبر ۱۶۹

دفاع از حریم امامت ۱۶۹

افشاگر توطئه ناکثان ۱۷۱

قثم در کنار رهبری..... ۱۷۳

منشور جاوید..... ۱۷۳

صداقت و عدالت قثم..... ۱۷۵

توطئه عمرو بن عاص..... ۱۷۵

یار وفادار علی علیه السلام..... ۱۸۰

خدمات قثم در ماوراءالنهر..... ۱۸۰

ص: ۱۰

شهادت..... ۱۸۱

حرم قثم..... ۱۸۲

سنت دیرینه مردم..... ۱۸۴

(۸) عمرو بن حمق خزاعی

فدایی امامت

اشاره..... ۱۸۹

عمرو و قبیله..... ۱۸۹

تولد و خردسالی..... ۱۹۰

اسلام عمرو..... ۱۹۱

بعد اجتماعی..... ۱۹۳

عمرو در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام..... ۱۹۶

اصحاب سرّ حضرت..... ۲۰۳

ظلم ستیزی و زندگی مخفی..... ۲۰۶

شهادت..... ۲۰۸

بعد علمی..... ۲۱۲

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام..... ۲۱۳

پیامد شهادت عمرو بن حمق..... ۲۱۵

زن عمرو در زندان..... ۲۱۶

مقبره عمرو..... ۲۱۶

غلام عمرو بن حمق..... ۲۱۷

(٩) ابوالأسود دوئلي

شاعر ايمان و ولايت

مطلع..... ٢٢١

شناخت اجمالى..... ٢٢١

محبّت مولى..... ٢٢٢

فصاحت و شجاعت..... ٢٢٤

ص: ١١

شخصیت علمی..... ۲۲۵

شعر ابوالأسود..... ۲۲۶

(۱۰) قن_ب_ر

خادم ولایت

سپیده..... ۲۳۳

عدالت..... ۲۳۳

مقرَّب..... ۲۳۵

امانتدار..... ۲۳۶

میهمان دار..... ۲۳۸

اجرای حدود..... ۲۳۹

جهاد..... ۲۴۰

شهادت..... ۲۴۲

جاودانه..... ۲۴۳

۱. آینه دار آفتاب..... ۲۴۴

۲. مکر خدا..... ۲۴۵

۳. هدیه آسمانی..... ۲۴۶

۴. شیعه..... ۲۴۶

۵. دو یا سه درهم..... ۲۴۷

(۱۱) جَعْدَه بن هُبَیره مخزومی

استاندار خراسان

مطلع..... ۲۵۱

اسم و ولادت..... ۲۵۱

خاندان..... ۲۵۲

امّ هانی..... ۲۵۳

خانه امّ هانی؛ نقطه آغاز معراج رسول الله ۹ ۲۵۵

جعه از منظر مورخان..... ۲۵۵

ص: ۱۲

جعه و امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۲۵۸

فرزندان..... ۲۶۰

رحلت..... ۲۶۰

روایت..... ۲۶۰

(۱۲) ابوهیثم ابن تیهان انصاری

الگوی رشادت

سپیده..... ۲۶۵

ابن تیهان و امتیازات دوازده گانه ۲۶۷

۱. مبلغ پیشتاز اسلام..... ۲۶۷

۲. شرکت در نخستین پیمان عقبه..... ۲۶۸

۳. اولین نفر در دومین پیمان..... ۲۶۹

۴. انتخاب آسمانی..... ۲۷۰

۵. کارشناس ویژه پیامبر ۹..... ۲۷۱

۶. پیمان برادری در پرتو ایمان..... ۲۷۲

۷. دفاع از ولایت و امامت علوی..... ۲۷۳

انتقاد متهورانه..... ۲۷۵

۸. مسؤول بیعت گرفتن برای علی علیه السلام..... ۲۷۷

۹. خزانه دار امین..... ۲۷۷

۱۰. قهرمان جهاد و شهادت..... ۲۷۹

۱۱. برادر مبارز..... ۲۷۹

۱۲. در عرصه خطابه و شعر..... ۲۸۰

ابوهیثم بن تیهان در منظر ائمه علیهم السلام ۲۸۴

۱. در فراق یار..... ۲۸۴

۲. در نگاه امام رضا علیه السلام..... ۲۸۵

در منظر اهل نظر..... ۲۸۶

از منظر دانشمندان اهل سنت..... ۲۸۷

ص: ۱۳

در سنگر علم و دانش ۲۸۹

خطبه طالوتیه ۲۹۰

ستارگان اهل زمین و ۲۹۱

سفر و صل ۲۹۱

(۱۳) خزیمه بن ثابت

ذوالشهادتین

اشاره ۲۹۵

۱. ویژگی های زندگی ۲۹۸

الف. ذوالشهادتین چرا؟ ۲۹۸

ب. حضور در جبهه های نبرد ۳۰۰

خزیمه در جنگ جمل ۳۰۲

حضور در صفین ۳۰۳

حضور در شورای نظامی ۳۰۴

رشادت در جبهه نبرد ۳۰۵

ج. دفاع از حریم ولایت ۳۰۶

غیرت دینی ۳۰۶

در جلسه بیعت با علی علیه السلام ۳۰۸

مقاومت در مقابل جبهه نفاق ۳۱۰

در محضر دوست ۳۱۳

د. خزیمه در عرصه هنر ۳۱۵

هـ. حفظ و جمع آوری قرآن..... ۳۱۷

۲. در کلام معصومین علیهم السلام..... ۳۱۹

۳. در منظر دانشمندان..... ۳۲۱

۴. فرزندان و آثار..... ۳۲۳

الف. فرزندان..... ۳۲۳

ب. آثار و روایات..... ۳۲۴

ص: ۱۴

سخن نخست..... ۱۷

(۱) زید بن صوحان عبدی

جانباز بهشتی

اشاره..... ۲۳

جایگاه روایی..... ۲۴

مشایخ و شاگردان..... ۲۵

گرایش روایی..... ۲۵

فعالیت های سیاسی..... ۲۹

جانباز بهشتی..... ۳۳

تندیس زهد و تقوا..... ۳۴

عشق به ولایت..... ۳۴

از زبان یار..... ۳۶

پیوند اخوت..... ۳۸

خدمات اجتماعی..... ۳۸

رؤیای صادق..... ۳۸

پرچم دار جمل..... ۳۹

وصیت زید..... ۴۰

آستانه غربت..... ۴۰

یادگار جاوید..... ۴۱

(۲) صعصعه بن صوحان عبدی

- اشاره..... ۴۵
- خاندان..... ۴۶
- ویژگی ها..... ۴۶
۱. صحابی خاص علی علیه السلام..... ۴۶
۲. خطیب..... ۴۶
۳. شاعر..... ۴۷
۴. شجاعت..... ۴۹
۵. مورد اعتماد..... ۴۹
۶. آشنایی با معارف اهل بیت علیهم السلام..... ۵۰
۷. تبعید..... ۵۰
۸. رهبری قوم..... ۵۱
۹. پیامبر..... ۵۲
- در کنار علی علیه السلام..... ۵۲
- دیدگاه متقابل..... ۵۲
- جنگ های پیاپی..... ۵۳
- عیادت علی علیه السلام..... ۵۵
- تشییع علی علیه السلام..... ۵۵
- اندرز به حاکمان..... ۵۷
- رو در روی معاویه..... ۵۹

- مسجد کوفه..... ۵۹
- مسجد جامع دمشق..... ۶۰
- در کاخ دمشق..... ۶۱
- دیدگاه عالمان..... ۶۳
- مسجد صعصعه..... ۶۴
- جایگاه روایی..... ۶۵
- آسمانیان (اصحاب رسول الله ۹)..... ۶۵
- میوه بهشتی..... ۶۶
- غروب..... ۶۷
- فرزندان..... ۶۷
- صوحان بن صعصعه بن صوحان..... ۶۷
- محمد و عمرو بن محمد..... ۶۸
- (۳) حجر بن عدی
- قیام سرخ
- اشاره..... ۷۱
- اسلام حجر..... ۷۱
- سیمای علمی حجر..... ۷۳
- سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی..... ۷۳
- زندگی سیاسی و نظامی حجر بن عدی..... ۸۷
- حجر در زمان خلفا..... ۸۸

حجر در زمان عثمان..... ۸۸

حجر در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام..... ۸۹

حجر در حکومت امام حسن علیه السلام..... ۹۳

قیام و سیمای حجر در نگاه معصومین علیهم السلام ۹۴

۱. پیامبر اکرم ۹..... ۹۴

۲. امیر مؤمنان علیه السلام..... ۹۵

۳. امام حسن علیه السلام..... ۹۶

۴. امام حسین علیه السلام..... ۹۶

تأثیر شهادت حجر..... ۹۷

فرزندان حجر..... ۱۰۰

آرامگاه حجر..... ۱۰۱

کتابنامه حجر بن عدی..... ۱۰۲

(۴) عبدالله بن جعفر

همسر زینب سلام الله علیها

آغاز..... ۱۰۵

پدر و مادر..... ۱۰۶

ولایت و زادگاه..... ۱۰۶

ویژگی ها..... ۱۰۷

۱. جایگاه رفیع..... ۱۰۷

۲. چهره محبوب..... ۱۰۸

۳. دعای خیر پیامبر ۹..... ۱۱۰
۴. بیعت با پیامبر صلی الله علیه وآله در دوران کودکی..... ۱۱۱
۵. یار پیامبر و پنج امام علیهم السلام..... ۱۱۲
۶. راوی نور..... ۱۱۳
۷. از خاندان شهیدان..... ۱۱۴
۸. همسر حضرت زینب سلام الله علیها..... ۱۱۵
۹. همراه با علی علیه السلام..... ۱۱۶
- الف. کارگزار کاردان..... ۱۱۶
- ب. فرماندهی در جنگ جمل..... ۱۱۶
- ب. فرماندهی در جنگ صفین..... ۱۱۷
- د. امضاکننده پیمان حکمین..... ۱۱۷
- هـ. موضع گیری در برابر خیانت حکمین..... ۱۱۷
- دفاع از حریم ولایت و رهبری..... ۱۱۸
- ۱۲۱ رابطه صمیمی با امام حسن و امام حسین علیهما السلام
- محور سخاوت..... ۱۲۲
- مبادا این شمشیر را از دست بدهی..... ۱۲۳
- هدیه فراوان به شاعر سیاه پوست..... ۱۲۴
- اتهام رابطه با معاویه و یزید..... ۱۲۴
- ۱۲۸ چرا عبدالله بن جعفر در کربلا شرکت نکرد؟
- آخرین تلاش عبدالله..... ۱۲۹

نامه عبدالله به امام حسین علیه السلام..... ۱۲۹

۱۳۰ اظهار تأثر شدید از شهادت امام حسین علیه السلام

رحلت و محل دفن..... ۱۳۲

(۵) ابو عبدالله جدلی

رازدار علی علیه السلام

سپیده..... ۱۳۵

جدلی در مکتب اهل بیت علیهم السلام..... ۱۳۷

عشق به اهل بیت علیهم السلام و ولایت..... ۱۳۷

اهل بیت و آیه تطهیر..... ۱۳۸

معنای «دَابَّةُ الْأَرْضِ»..... ۱۳۹

جدلی، پیام آور قدرت علوی..... ۱۴۰

حدیث وصیت..... ۱۴۱

جدلی و نهضت کربلا..... ۱۴۲

نقش جدلی در قیام مختار..... ۱۴۳

(۶) خزان عمر

سُلَیْم بن قیس هلالی

سید سیف الله نحوی..... ۱۴۷

اشاره..... ۱۴۹

عاشق مدینه..... ۱۵۰

با علی علیه السلام و علویان..... ۱۵۱

مرد جهاد..... ۱۵۳

روایت اشک..... ۱۵۴

از دیدگاه دانشوران..... ۱۵۵

از نجف تا منا..... ۱۵۶

تاریخ نگار راستگو..... ۱۵۸

برای کتابم..... ۱۵۹

روایت پرواز..... ۱۵۹

(۷) قُثم بن عباس

سردار بزرگ

مطلع..... ۱۶۳

ولادت قُثم..... ۱۶۴

فضیلت و افتخارات ام الفضل..... ۱۶۵

افتخار خدمت به فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها ۱۶۵

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره قثم..... ۱۶۶

قثم در مراسم غسل دادن رسول الله ۹..... ۱۶۷

افتخار بزرگ قثم..... ۱۶۷

مغیره بن شعبه و ادعای دروغ..... ۱۶۷

افشای دروغ گویی مغیره..... ۱۶۸

راوی معتبر..... ۱۶۹

دفاع از حریم امامت..... ۱۶۹

- افشاگر توطئه ناکثان..... ۱۷۱
- قثم در کنار رهبری..... ۱۷۳
- منشور جاوید..... ۱۷۳
- صداقت و عدالت قثم..... ۱۷۵
- توطئه عمرو بن عاص..... ۱۷۵
- یار وفادار علی علیه السلام..... ۱۸۰
- خدمات قثم در ماوراءالنهر..... ۱۸۰
- شهادت..... ۱۸۱
- حرم قثم..... ۱۸۲
- سنت دیرینه مردم..... ۱۸۴
- (۸) عمرو بن حمق خزاعی
- فدایی امامت
- اشاره..... ۱۸۹
- عمرو و قبیله..... ۱۸۹
- تولد و خردسالی..... ۱۹۰
- اسلام عمرو..... ۱۹۱
- بعد اجتماعی..... ۱۹۳
- عمرو در حکومت امیرمؤمنان علیه السلام..... ۱۹۶
- اصحاب سر حضرت..... ۲۰۳
- ظلم ستیزی و زندگی مخفی..... ۲۰۶

شهادت..... ۲۰۸

بُعد علمی..... ۲۱۲

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام..... ۲۱۳

پیامد شهادت عمرو بن حمق..... ۲۱۵

زن عمرو در زندان..... ۲۱۶

مقبره عمرو..... ۲۱۶

غلام عمرو بن حمق..... ۲۱۷

(۹) ابوالأسود دوئلی

شاعر ایمان و ولایت

مطلع..... ۲۲۱

شناخت اجمالی..... ۲۲۱

محبّت مولی..... ۲۲۲

فصاحت و شجاعت..... ۲۲۴

شخصیت علمی..... ۲۲۵

شعر ابوالأسود..... ۲۲۶

(۱۰) قن_ب_ر

خادم ولایت

سپیده..... ۲۳۳

عدالت..... ۲۳۳

مقرَّب..... ۲۳۵

امانتدار..... ۲۳۶

میهمان دار..... ۲۳۸

اجرای حدود..... ۲۳۹

جهاد..... ۲۴۰

شهادت..... ۲۴۲

جاودانه..... ۲۴۳

۱. آینه دار آفتاب..... ۲۴۴

۲. مکر خدا..... ۲۴۵

۳. هدیه آسمانی..... ۲۴۶

۴. شیعه..... ۲۴۶

۵. دو یا سه درهم..... ۲۴۷

(۱۱) جَعْدَه بن هُبَیره مخزومی

استاندار خراسان

مطلع..... ۲۵۱

اسم و ولادت..... ۲۵۱

خاندان..... ۲۵۲

امّ هانی..... ۲۵۳

خانه امّ هانی؛ نقطه آغاز معراج رسول الله ۹ ۲۵۵

جَعْدَه از منظر مورخان..... ۲۵۵

جَعْدَه و امیرالمؤمنین علیه السلام..... ۲۵۸

فرزندان..... ۲۶۰

رحلت..... ۲۶۰

روایت..... ۲۶۰

(۱۲) ابوهیثم ابن تیهان انصاری

الگوی رشادت

سپیده..... ۲۶۵

ابن تیهان و امتیازات دوازده گانه ۲۶۷

۱. مبلغ پیشتاز اسلام..... ۲۶۷

۲. شرکت در نخستین پیمان عقبه..... ۲۶۸

۳. اولین نفر در دومین پیمان..... ۲۶۹

۴. انتخاب آسمانی..... ۲۷۰

۵. کارشناس ویژه پیامبر ۹..... ۲۷۱

۶. پیمان برادری در پرتو ایمان..... ۲۷۲

۷. دفاع از ولایت و امامت علوی..... ۲۷۳

انتقاد متهورانه..... ۲۷۵

۸. مسؤول بیعت گرفتن برای علی علیه السلام..... ۲۷۷

۹. خزانه دار امین..... ۲۷۷

۱۰. قهرمان جهاد و شهادت..... ۲۷۹

۱۱. برادر مبارز..... ۲۷۹

۱۲. در عرصه خطابه و شعر..... ۲۸۰

ابوهیثم بن تیهان در منظر ائمه علیهم السلام ۲۸۴

۱. در فراق یار..... ۲۸۴

۲. در نگاه امام رضا علیه السلام..... ۲۸۵

در منظر اهل نظر..... ۲۸۶

از منظر دانشمندان اهل سنت..... ۲۸۷

در سنگر علم و دانش..... ۲۸۹

خطبه طالوتیه..... ۲۹۰

ستارگان اهل زمین و..... ۲۹۱

سفر و صل..... ۲۹۱

(۱۳) خزیمه بن ثابت

ذوالشهادتین

اشاره..... ۲۹۵

۱. ویژگی های زندگی..... ۲۹۸

الف. ذوالشهادتین چرا؟..... ۲۹۸

ب. حضور در جبهه های نبرد..... ۳۰۰

خزیمه در جنگ جمل..... ۳۰۲

حضور در صفین..... ۳۰۳

حضور در شورای نظامی..... ۳۰۴

رشادت در جبهه نبرد..... ۳۰۵

ج. دفاع از حریم ولایت..... ۳۰۶

- غیرت دینی..... ۳۰۶
- در جلسه بیعت با علی علیه السلام..... ۳۰۸
- مقاومت در مقابل جبهه نفاق..... ۳۱۰
- در محضر دوست..... ۳۱۳
- د. خزیمه در عرصه هنر..... ۳۱۵
- ه. حفظ و جمع آوری قرآن..... ۳۱۷
۲. در کلام معصومین علیهم السلام..... ۳۱۹
۳. در منظر دانشمندان..... ۳۲۱
۴. فرزندان و آثار..... ۳۲۳
- الف. فرزندان..... ۳۲۳
- ب. آثار و روایات..... ۳۲۴
۱. آه مظلوم!..... ۳۲۵
۲. کفاره گناه..... ۳۲۵
- عروج..... ۳۲۶
- (۱۴) قیس بن سعد
- سردار سخاوت
- مقدمه..... ۳۲۹
- تبار قیس..... ۳۲۹
- شخصیت والای قیس..... ۳۳۳
- دانش قیس..... ۳۳۷

شجاعت قیس ۳۳۹

زهد قیس ۳۴۱

خشوع قیس ۳۴۱

امانت داری قیس ۳۴۲

لیاقت و کاردانی قیس ۳۴۲

سخاوت قیس ۳۴۲

هوشمندی قیس ۳۵۱

ص: ۱۵

چشم دوختن به کانون نور، مقذور نیست. چشم ناتوان ما باید از پشت فیلتر به خورشید بنگرد تا بخشی از عظمت او را درک کند؛ زیرا نگاه مستقیم به خورشید، خطر کوری را در پی دارد. لذا موسی کلیم علیه السلام هم به هنگام شنیدن کلام الهی، صیحه زنان بر زمین افتاد.

شناخت خدا از راه شناخت پیامبران و معصومین علیهم السلام امکان پذیر است و شناخت معصومین علیهم السلام از راه شناخت یاران و نزدیکان آنان. آشنایی با ابرار و عالمان دین، دریچه ورود مردم به قلمرو فرهنگ پیامبران است.

در روایات می خوانیم: «در ذات خدا تفکر نکنید که دچار حیرت و ضلالت خواهید شد. در صفات و آثار و مخلوقات الهی بیاندیشید تا هدایت شوید.»

این حقیقت نسبت به شناخت انبیا و اوصیای آنان هم جریان دارد. برای ما انسان های کم ظرفیت، شناخت مستقیم پیام آوران و پیشوایان معصوم علیهم السلام دشوار است و چه بسا که اگر بی واسطه نزدیک شویم، پر و بال مان بسوزد، چطور که رسول خدا صلی الله علیه و آله هم در شب معراج فرمود: «لودنوئ انمله لاحترقئ؛ اگر به قدر بند انگشتی نزدیک تر رفته بودم،

می سوختم.» و چه بسا که شناخت یاران و نزدیکان آنها، ما را به معرفت بهتر آنان یاری کند و آداب تقرّب را به ما بیاموزد.

در قرآن کریم زندگی پیامبران و ابرار مکرر مورد توجه قرار گرفته و بخش هایی از زندگی پیامبرانی مثل حضرت آدم، نوح، هود، ادریس، ابراهیم، موسی، داود، سلیمان، عیسی علیهم السلام و حضرت محمد صلی الله علیه و آله و بانوانی مثل آسیه و مریم و یا داستان شعیب و فرزندان او و حوادث یوسف و یعقوب بازگو شده است. آری شناخت پیامبران الهی و انسان هایی که آوای وحی را شنیده اند و فروغ آسمانی بر قلبشان تابیده است، می تواند در سفر ملکوتی و سیر و سلوک معنوی، بهترین راهبر و راهنمای انسان باشد.

ماهنامه «فرهنگ کوثر» که در سایه بارگاه ملکوتی یادگار عترت، روییده و نهالی چهار ساله شده است، هم اینک برخی مقالات و آثار خود را به صورت کتاب به شیفتگان تاریخ و سیره معصومین علیهم السلام تقدیم می دارد. اولین شماره از مجموعه _ کتاب کوثر_، قصه های ماهنامه بود که به عنوان «بوستان معصومه سلام الله علیها» منتشر می شود.

«یاران آفتاب» نام دومین اثر از مجموعه _ کتاب کوثر_ است که به مناسبت سال امام علی علیه السلام (۱۳۷۹ هجری شمسی) به معرفی چهارده تن از یاران امیرالمؤمنین علیه السلام پرداخته است.

گنجینه گرانبهای مقالاتی که در سایه فرهنگ کوثر با توفیق الهی و عنایات عترت علیهم السلام فراهم آمد، شامل چندین جلد مباحث مربوط به معصومین علیهم السلام و یاران آنهاست. امیدواریم در سایه سار بوستان پر گل و عبیر آگین حضرت معصومه سلام الله علیها زندگینامه تمام یاران معصومین علیهم السلام و دائرهالمعارف رجال و تراجم عصر حضور تدوین شود و امت بزرگوار اسلامی را برای عصر ظهور و یاری حضرت بقیهالله ۴ آماده تر سازد.

انتخاب چهارده نام از جمع یاران پیشوای اول، به معنای برتری مقام معنوی آنان نیست. بلکه معرفی یارانی که کمتر شناخته شده اند، مورد توجه بوده و به هر دلیل، قرعه پژوهش و نگارش به نام این اصحاب بزرگوار اصابت کرده است. امیدواریم زندگینامه دیگر «یاران آفتاب» در دفترهای آینده تدوین و منتشر شود و یاران آفتاب همیشه به زندگی فرزندان قرآن، نور و نیرو هدیه کنند. ان شاء الله.

اطلاعات ما از زندگی، اخلاق، اندیشه ها، فعالیت ها و موضع گیری عموم انسان هایی که در چهارده قرن قبل در مکه و مدینه و کوفه و غالباً در سرزمین حجاز و عراق می زیسته اند، بسیار اندک است. اما با کاوش و تفکر در همان گزارش های محدودی که در لابه لای کتب حدیث و تفسیر و تاریخ و انساب و ملل و نحل آمده است، بسیاری از حقایق را می توان دریافت. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و پیشوایان معصوم علیهم السلام در ذهن و قلب انسان ها از جایگاه والا و برجستگی خاصی برخوردار بوده اند و خود آنان به نگارش و حفظ و ثبت و نقل حدیث سفارش کرده اند. از این رو، اصحاب و یاران و راویان حدیث هزاران چشمه ی نور از گفتار و رفتار آنان جاری ساخته و تشنگان معنویت و عدالت را سیراب کرده اند و راه روشن سعادت و آزادی و برادری و ایمان را فرا دید انسان ها نهاده اند.

مجموعه «یاران آفتاب» می تواند نسل جوان ما را با میراث گرانبهای فرهنگی و تبارنامه تاریخی خویش آشنا سازد و سیمای مردانی بزرگ را که در عصر اهل بیت علیهم السلام می زیسته اند، برای آنان ترسیم کند و جهاد و اخلاص و تلاش پیشتازان قبیله ایمان را به فرزندان امروز امت اسلامی بیاموزد.

در پایان از مسئولان آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها و مدیریت محترم فرهنگی آن که در چاپ و نشر این مجموعه همت گماشتند، سپاسگزاریم.

والحمد لله رب العالمین

آستانه مقدسه حضرت معصومه سلام الله علیها _ پژوهشکده کوثر

عید غدیر ۱۴۳۲هـ _ ق ۲۴/۸/۱۳۹۰ش

ص: ۲۰

۱. زید بن صوحان عبدی جانباز بهشتی

اشاره

۱. زید بن صوحان عبدی جانباز بهشتی

ص: ۲۱

ابوسلمان (۱) زید بن صوحان عبیدی معروف به «زید الخیر» و ربعی، از اصحاب خاص علی علیه السلام بود. او اهل کوفه یا حجاز شمرده می شد و در کوفه، مدائن و بصره سکونت داشت. (۲) طبق گزارشی، وی رزوگار زندگی پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله را درک کرد و در حضور آن حضرت اسلام آورد. (۳) به همین دلیل، برخی از تاریخ نگاران وی را صحابی حضرت رسول صلی الله علیه و آله شمرده اند؛ (۴) ولی بسیاری از شرح حال نگاران او را تابعی دانسته اند. مضمون بعضی از روایات نیز نشان می دهد که او همانند او ایس قرنی پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاقات نکرد.

زید بن صوحان از خاندان عبدالقیس _ شاخه ای از قبیله ربیعه _ بود. او سه برادر به نام های صعصعه، عبدالله و سیحان داشت که هر یک، از شخصیت های برجسته تاریخ و یاوران ارزشمند علی علیه السلام بودند. (۵)

ص: ۲۳

-
- ۱- ابو مسلم، ابو عایشه، ابوسلمان (اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱).
 - ۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.
 - ۳- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۱۵؛ تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹ و تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۰۸.
 - ۴- اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۳ و الاصابه، ج ۳، ص ۴۵.
 - ۵- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

دیدگاه رجال شناسان شیعه و سنی درباره زید، بسیار روشن و صریح است. به گواهی همه آنها زید از شخصیت والایی برخوردار و از اولیا و خواص اصحاب علی علیه السلام به شمار می رفت. شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰ق) او را از اصحاب امام علی علیه السلام خوانده، می گوید: زید از ابدال بود. (۱)

آیت الله خویی، صاحب کتاب معجم رجال الحدیث، می گوید: در بزرگی قدر و منزلت زید همین بس که او از یاران علی علیه السلام بود و در مقابل دیدگان آن حضرت در جنگ جمل به شهادت رسید. (۲)

ابن قتیبه نیز در کتاب المعارف، زید را از بهترین مردم دانسته و از حضرت رسول صلی الله علیه وآله روایاتی در ستایش او نقل کرده است. (۳)

ذهبی در دو کتاب خود از او یاد می کند و درباره اش می نویسد: یزد بن صوحان از بزرگان تابعان و از دانشمندان و عابدان بود. او بسیاری از روزها روزه می گرفت و شب ها به نماز می ایستاد. (۴)

در کتاب «شذرات الذهب» می خوانیم: زید بن صوحان از خواص اصحاب علی علیه السلام و از صالحان و پرهیزکاران بود. (۵)

ابن اثیر جزیری نیز او را چنین توصیف کرده است: او فاضل، دیندار، نیکوکار و بزرگ خاندان خویش بود. (۶)

ص: ۲۴

۱- رجال طوسی، ص ۴۱.

۲- معجم رجال الحدیث، ج ۷، ص ۳۴۲.

۳- المعارف، ص ۴۰۲.

۴- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۵۲۵ و العبر، ج ۱، ص ۲۷.

۵- شذرات الذهب، ج ۱، ص ۴۴.

۶- الكامل فی التاریخ، ج ۳، ص ۲۵۱.

خیرالدین زرکلی می گوید: او یکی از شجاعان و بزرگان بود. در فتح نهاوند شرکت داشت و در آن جنگ دست چپش قطع شد. او در جنگ جمل در شمار یاران علی علیه السلام بود.^(۱)

رجال نویسان و تاریخ نگاران دیگر مانند ابن داود حلی،^(۲) احمد بن خالد برقی^(۳)، خطیب بغدادی^(۴) و بسیاری از دانشمندان معاصر از او یاد کرده، وی را ستوده اند.

مشایخ و شاگردان

زید بن صوحان از علی علیه السلام، سلمان فارسی، ابی بن کعب و ام سلمه، همسر گرانقدر رسول صلی الله علیه و آله حدیث نقل کرده است. روایانی چون ابووائل شقیق بن سلمه الاسدی، سالم بن ابی الجعد و... روایات زید را برای مؤمنان باز گفته اند.^(۵)

گرایش روایی

روزگار زندگی زید، که با ایام خلافت ابوبکر، عمر و عثمان مصادف بود، روزگاری غم انگیز برای او و عاشقان اهل بیت علیهم السلام و ره یافتگان طریق هدایت شمرده می شد.

ص: ۲۵

۱- . الاعلام، ج ۳، ص ۵۹.

۲- . رجال ابن داود، ص ۱۶۳.

۳- . رجال برقی، ص ۵.

۴- . تاریخ بغداد، ج ۸، ص ۴۳۹.

۵- . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

در این دوره تأسف بار، که عصر مظلومیت اسلام ناب و ولایت راستین به شمار می رود، یاران و پیروان علی علیه السلام از هر گونه تلاش برای استفاده از دریای علوم و معارف حقیقی دین و نشر احکام شریعت و عمل به وصایای نبی اکرم صلی الله علیه وآله بازداشته شدند؛ به ویژه در زمان خلافت عمر که نوشتن حدیث و نقل روایات پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نیز ممنوع گردید.

افزون بر این، در ایام خلافت علی علیه السلام نیز فرصت مناسبی برای پیروان و تشنگان علوم و معارف به دست نیامد؛ زیرا آن حضرت زمان کوتاه خلافتش را در مسیر مبارزه با منافقان و مسلمان نمایان و دنیاطلبان سپری کرد و یاران امام نیز همراه وی در جهاد شرکت کردند. اگر روایت های اندک زید را مورد بررسی قرار دهیم، در می یابیم که او بیشتر به مسأله ولایت و امامت ائمه علیهم السلام عنایت داشته، به نقل چنین روایاتی پرداخته است. او همچنین روایت هایی در مسائل اخلاقی دارد. در یکی از روایت ها زید می گوید: از علی علیه السلام پرسیدم: کدام سلطان پیروز و قوی تر است؟

فرمود: هوای نفس.

— کدام خواری از همه خواری ها بدتر است؟

— آرزوی بر دنیا.

— کدام فقر شدیدتر است؟

— کفر پس از ایمان.

— کدام فراخوانی گمراه کننده تر است؟

— دعوت به هیچ. (دعوت به سوی غیر خدا، فراخوانی به هیچ است.)

— چه کاری بهتر است؟

ص: ۲۶

— تقوا.

— کدام عمل پیروز است؟

— طلب کردن چیزی که نزد خداست.

— دوست بد کیست؟

— کسی که گناه و نافرمانی خدا را زیبا جلوه دهد.

— کدام گروه از مردم بدبخت ترند؟

— آنان که دین خود را در برابر دنیای دیگران می فروشند.

— تواناترین مردم کیانند؟

— کسانی که بردباری پیشه می کند.

— کدام دسته از مردم بخیل و حریص شمرده می شوند؟

— کسانی که از راه حرام، مالی را به دست آورند و نابجا مصرف کنند.

— زرننگ ترین مردم کیانند؟

— آنان که راه را از بیراهه تشخیص دهند و در راه رشد گام بردارند.

— کدام گروه از مردم بردبارترند؟

— کسانی که خشمگین نمی شوند.

— چه کسانی از ثبات رأی بیشتری برخوردارند؟

— آنان که مغرور نشوند و دنیا با زیبایی هایش فریشان ندهد.

— کدام دسته از مردم احمق ترند؟

— کسانی که فریب دنیا می خورند، در حالی که می بینند حالات دنیا تغییرپذیر است.

— حسرت کدام گروه از مردم بیشتر است؟

_ آنان که دنیا و آخرت را بر خود حرام کنند؛ این، زیانی آشکار است.

ص: ۲۷

— نابینایان کیانند؟

— آنها که برای غیر خدا کار می کنند، ولی از خدا توقع پاداش و ثواب دارند.

— کدام قناعت کننده بهتر است؟

— آن که بدانچه خدای تعالی به او داده، راضی باشد.

— کدام مصیبت سخت تر است؟

— مصیبتی که از ناحیه دین پدید آید.

— کدام کار نزد خدا محبوب تر است؟

— انتظار فرج.

— کدام دسته از مردم نزد خدا بهترند؟

— آنان که بیش از دیگران از خدا می ترسند، تقوا پیشه می کنند و در دنیا زاهدترند.

— کدام سخن نزد خدا بهتر است؟

— ذکر خدا بسیار گفتن و تضرع و دعا در درگاه او.

— راست ترین سخن کدام است؟

— شهادت به یگانگی خدا.

— چه کارهایی نزد خدا بزرگ تر است؟

— تسلیم در برابر امر خدا و پرهیزکاری.

— کدام دسته از مردم کریم ترند؟

— کسانی که در جایگاه های صدق و راستی صادق باشند. (۱)

ص: ۲۸

زید دوران خلافت ابوبکر، عمر و عثمان را درک کرد؛ اما گزارش چندانی از فعالیت زید در روزگار خلافت ابوبکر و عمر در دست نیست؛ تنها شرکت او در جنگ قادسیه (فتح نهاوند) در ایام خلافت عمر گزارش شده است که به قطع شدن دست چپش انجامید. (۱) در روزگار خلافت عثمان _ که دوره اوج نابسامانی ها، ستم ها و بی عدالتی ها بود _ زید به شایستگی در عرصه های سیاسی و اجتماعی حضور داشت و در راه به دست آوردن حقوق مردم و جلوگیری از ستم، تلاش کرد.

طبق یکی از روایات، او همراه مالک اشتر، کمیل بن زیاد، جندب بن زهیر، برادرش صعصعه و گروهی از مردم کوفه نزد عثمان شتافت و از سعید بن عاص (۲) حاکم کوفه شکایت کرد. آنها از عثمان خواستند سعید را از حکومت کوفه برکنار کند. (۳) زید به عثمان گفت: ای عثمان! به عدالت رفتار کن تا مردم نیز درباره ات به عدالت رفتار کنند.

هر چند عثمان در آن مجلس گفته آنان را پذیرفت؛ ولی در عمل به تقاضای آنها توجهی نکرد و سعید را از کار برکنار نساخت.

البته سعید با مردم کوفه، سپاهیان مالک اشتر و تهدید آنان روبه رو شد، از حکومت به کوفه چشم پوشید و به مدینه بازگشت. مخالفت سردارانی چون مالک اشتر، کمیل بن زیاد و زید بن صوحان سبب شد تا عثمان آنها

ص: ۲۹

۱- تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۱۴ و اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲- سعید بن عاص.

۳- طبقات الکبری، ج ۵، ص ۳۳ و تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۴۳۰ و ...

را به شام و از آنجا به حمص تبعید کند. صراحت لهجه و شجاعت این گروه، حاکمان مناطق مختلف شام و حمص را به وحشت افکند. آنها برای رهایی از این مشکل، ناگزیر تبعیدیان را دوباره به کوفه بازگرداندند.^(۱)

بیشترین فعالیت سیاسی زید در جریان خلافت علی علیه السلام گزارش شده است. او در راه معرفی چهره حقیقی علی علیه السلام تلاش بسیار انجام داد تا جایی که برخی او را فدایی علی علیه السلام لقب دادند.^(۲)

در دوره امامت آن حضرت، دشمنان واقعی دین و دنیاطلبان، عدالت علی علیه السلام را تحمل نکردند، هر یک برای رهایی از آن به نیرنگی دست یازیدند و قلب آن حضرت را جریحه دار کردند. امام علی علیه السلام در نامه ای به مردم کوفه، ضمن دعوت از آنان برای شرکت در جنگ جمل، اوضاع سیاسی و اجتماعی آن روزگار را چنین تبیین فرمود:

«اینک بدانید که پایگاه هجرت، اهل خویش را از خود رانده است؛ اهلش نیز از آن دل برکنده اند و خود چونان دیگی جوشان در جوش و خروش است و بحران به مرکز سرایت کرده است. پس به خواست خداوند، به سوی فرمانده خویش بشتابید و در جهاد با دشمن پیش دستی کنید.»^(۳)

زید مردم کوفه را به یاری علی علیه السلام فراخواند. او در این راستا از شیوه های گوناگونی بهره برد که یکی از آنها نقل حدیث بود. او مردم را پیرامون خود گرد می آورد و روایاتی درباره عظمت شأن علی علیه السلام برایشان

ص: ۳۰

۱- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲- همان.

۳- نهج البلاغه، نامه ۱.

نقل می کرد. طبق یکی از این روایت ها، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله فرمود:

«علیُّ امیر البرره و قاتل الفجره، منصور من نصره، مخذول من خذله الی یوم القیامه.»

«علی علیه السلام امیر نیکان و کشنده ستمکاران است. هر کس او را یاری کند، خدا او را یاری کرده است و هر کس از وی روی گرداند، خداوند روز رستاخیز از او روی می گرداند.»^(۱)

او چنین می گفت: در میان امت محمد صلی الله علیه وآله، علی علیه السلام اولین فردی است که اسلام آورد.^(۲)

زید در تشویق مردم برای دفاع از حریم ولایت، مجالسی برپا کرد و به معرفی شخصیت علی علیه السلام پرداخت. او می گفت: «ای مردم! به سوی علی علیه السلام حرکت کنید تا به حق دست یابید.»^(۳)

او چنین می گفت: حذیفه بن یمان، صحابی گرانقدر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله به من چنین خبر داد: به زودی فتنه ها و آشوب هایی رخ خواهد داد که تشخیص حق از باطل، دشوار است و مردم عوض می شوند. مراقب باشید.

از حذیفه پرسیدم: راه نجات چیست؟ گفت: به گروهی که علی علیه السلام در آن است، بنگرید و به آن پیوندید.^(۴)

ص: ۳۱

۱- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۳۵.

۲- همان، ص ۲۳۱ و مناقب آل ابی طالب، ج ۲، ص ۱۲.

۳- بحارالانوار، ج ۳۸، ص ۲۷۰.

۴- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۵ و بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۰۹.

علی علیه السلام اندکی پیش از جنگ جمل، امام حسن علیه السلام و عمار بن یاسر را به کوفه فرستاد تا مردم را به شرکت در جنگ فرا خوانند. هنگامی که آنان مردم را در مسجد کوفه گرد آوردند، ابوموسی اشعری بر فراز منبر جای گرفت؛ مردم را از دخالت در جنگ بر حذر داشت و گفت: ای مردم! تقوا پیشه کنید، خودتان را نکشید، خداوند بر شما رحیم است.

سپس گفت: این نامه عایشه است. او به من فرمان داده تا مردم کوفه را از شرکت در جنگ باز دارم. پس ای مردم! در جنگ دخالت نکنید؛ نه دوست باشید و نه دشمن. هر کس می خواهد به کسی نگاه کند که بخشی از پیکرش زودتر از او به بهشت می رود، به زید بن صوحان بنگرد.

زید، که در مسجد حضور داشت، از سخنان ابوموسی خشمگین شد و بر او خروشید. آنگاه بر در مسجد ایستاد؛ نامه عایشه خطاب به خود و مردم کوفه را خواند و گفت: عایشه از ما خواسته تا در خانه بنشینیم و از یاری علی علیه السلام دست برداریم؛ ولی ما تا وقتی فتنه و آشوب در جامعه وجود دارد، می جنگیم.

سپس به اشعری گفت: اگر بتوانی مسیر رود فرات را عوض کنی و آن را به عقب برگردانی، خواهی توانست مردم را از علی علیه السلام دور کنی. سپس این آیه را قرائت کرد: (أَحْسِبَ النَّاسُ أَنْ يُتْرَكُوا أَنْ يَقُولُوا آمَنَّا وَهُمْ لَا يُفْتَنُونَ)؛ آیا مردم پنداشتند وقتی گفتند ایمان آوردیم، رها می شوند و مورد آزمایش قرار نمی گیرند؟^(۱)

آنگاه خطاب به مردم کوفه گفت: «ای مردم! همگی به سوی امیرمؤمنان و سرور مسلمانان حرکت کنید تا به حق دست یافته، هدایت شوید.»^(۲)

ص: ۳۲

۱- عنکبوت، ۲.

۲- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۵ و تاریخ الطبری، ج ۴، ص ۴۸۴.

پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در روایت های مختلف زید را ستوده، از سعادت‌مندی او خبر داده است. طبق این روایات، پیامبر صلی الله علیه وآله پیشاپیش از قطع شدن دست زید در جهاد خبر داد و فرمود: این دست پیش از زید به بهشت می رود.

افزون بر این، پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود:

«زیدُ الخیر الأجدم و جندب ما جندب؟ فقیل یا رسول الله؟ اذکر رجلین؟ قال: اما احدهما فسبقته یده الی الجنّه بثلاثین عاماً و اما الاخر فیضرب ضربه یفصل بها بین الحق و الباطن.»

طبق این حدیث، پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله از زید و جندب یاد کرد و فرمود: دست یکی از این دو نفر (زید) سی سال زودتر از خود او به بهشت می رود و دیگری ضربه شمشیرش جداکننده حق از باطل است. [\(۱\)](#)

دانشمندان اهل سنت نیز درباره شأن و منزلت زید بن صوحان، روایاتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه وآله نقل کرده اند. ابن منظور می گوید: پیامبر فرمود: «زید رجل من امتی تدخل الجنه یده قبل بدنه؛ زید مردی از امت من است که دستش زودتر از بدنش به بهشت می رود.» [\(۲\)](#)

آن بزرگوار همچنین فرمود: «زید و ما زید یسبقه بعض جسده الی الجنه ثم یتبعه سائر جسده الی الجنه؛ زید و نمی دانید که زید کیست. بخشی از پیکرش به سوی بهشت از او پیشی می گیرد.» [\(۳\)](#)

ص: ۳۳

۱- المعارف، ص ۴۰۲ و اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲- و ۳. مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۴۴.

علی علیه السلام نیز فرمود: «من سرّه ان ینظر الی من یسبقه بعض اعضائه الی الجنه فلینظر الی زید بن صوحان؛ هر کس می خواهد به کسی نگاه کند که بخشی از پیکرش زودتر از او به بهشت می رود، به زید بن صوحان بنگرد.»^(۱)

در حدیث دیگری می خوانیم که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «به زودی پس از من مردی به نام زید خواهد آمد که بخشی از پیکرش بیست سال زودتر از خود او به بهشت می رود.»^(۲)

تندیس زهد و تقوا

یکی دیگر از برجستگی های زید، زهد و تقوای اوست. بسیاری از مورخان او را صوّام و قوّام توصیف کرده؛ متقی، زاهد و پارسا شمرده اند. او بسیاری از روزها روزه می گرفت و شب ها به عبادت می پرداخت. بسیاری اوقات از زن و فرزند کناره می گرفت، شب های جمعه تا صبح بیدار می ماند و به راز و نیاز با خدا می پرداخت. بدین سبب، طبق برخی از روایت ها، روزی سلمان فارسی به او گفت: «ای زید! بدنت و همسرت بر تو حق دارند؛ قدری از عبادت خود بکاه و به امور آنان رسیدگی کن.»

عشق به ولایت

اطاعت از ولایت و امامت علی علیه السلام و دلباختگی به آن حضرت، از صفات برجسته و فراموش ناشدنی زید است و تا ابد در آینه تاریخ می درخشد. هر چند تشیع در گذر تاریخ همواره با نفاق و دشمنی بداندیشان

ص: ۳۴

۱- . الاصابه، ج ۳، ص ۴۵.

۲- . مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۴۴.

روبه رو بوده و در اوج مظلومیت به سر برده است؛ ولی هرگز چهره تابناک عاشقی چون زید بن صوحان مقهور کینه توزی دشمنان نشد و در زنگار فراموشی فرو نرفت.

درباره علاقه زید به خاندان پیامبر و مرکز ولایت، نمونه های روشنی در تاریخ وجود دارد که تردیدها را از میان برمی دارد.

بی شک وقتی تحولات اجتماعی با بروز شبهه ها و تردیدهای اعتقادی و فکری همراه باشد، تشخیص درست و به موقع حقیقت، بسی دشوار است. حوادث پس از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، نمونه بارز چنین تحولاتی است. روزگاری که غرض ورزان کوردل، به یاری منافقان و مسلمان نمایان، تصمیم گرفتند بر حقیقت دین پرده افکنند و دینداران و تشنگان وحی را در برزخ تردید نهند، در چنین زمانی، تیزبینی و هوشیاری گروهی از رادمردان تاریخ سبب شد تا اسلام ناب همچنان بر گستره حیات بشر پرتو افکند.

یکی از این رادمردان آزاده و هوشمند، که این رسالت بزرگ را به انجام رساند، زید بن صوحان بود. او به خوبی بر تردیدها فائق آمد، نور را از ظلمت باز شناخت، تا پای جان بر عقیده راستین خود ثابت قدم ماند و در شمار راست قامتان تاریخ درآمد. زید، پیش از جنگ جمل، مردم را به اطاعت از امام علیه السلام فراخواند و خود نیز به شایستگی در خط مقدم نبرد شرکت جست.

سخنان زید در هنگام شهادت، گویاترین گواه ارادت او به اهل بیت علیهم السلام است. او لحظاتی پیش از شهادت، به امام علیه السلام که نزدش شتافته بود، چنین گفت:

«ای امیر مؤمنان! خداوند جزای خیرت دهد. تو خداشناس، آگاه به قرآن و بلندمرتبه هستی و خدا در دلت بزرگ است. به خدا سوگند، از روی نادانی به یاری ات نشتافتیم. من از ام سلمه _ همسر گرانقدر پیامبر صلی الله علیه و آله _ شنیدم که می گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه و عاد من عاداه و انصر من نصره و اخذل من خذله؛ هر کس من مولای او باشم، علی نیز مولای اوست. خدایا کسی که او را دوست دارد، دوست بدار و آنکه با او دشمنی می ورزد، دشمن باش؛ کسی که او را یاری دهد، یاری کن و آن که به او ستم کند، خوارساز.» به خدا سوگند، من از آنکه به سبب دشمنی با تو نزد خداوند خوار گردم، بیزارم.»(۱)

براساس روایتی دیگر از زید پرسیدند: «هرگاه قرآن با سلطان به مبارزه برخیزد، به کدام طرف خواهی رفت؟ گفت: به سوی قرآن.»(۲)

از زبان یار

درستی کردار و نیک اندیشی زید، هر انسان منصفی را به ستایش و می دارد. دوست و دشمن زید را ستوده اند. در میان انبوه سخنانی که در ستایش زید بیان شده، گفتار امام علی علیه السلام گرانقدر و مهم تر می نماید. بر اساس روایات، آن حضرت در شهادت وی گریست. هنگامی که زید از اسب بر زمین افتاد، امام علی علیه السلام نزدش شتافت، بر بالینش نشست و چنین فرمود: «رحمک الله یا زید کنت خفیف المؤمنه، عظیم المعونه؛ ای زید!

ص: ۳۶

۱- . تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۰۷.

۲- . الاختصاص، ص ۷۹ و رجال کشی، ص ۶۶.

خدا تو را رحمت کند که کم مصرف و پر فایده بودی.»^(۱)

زید گفت: مرا با لباس هایم دفن کنید، لباسم را بیرون نیاورید و خون های بدنم را نشویید؛ زیرا می خواهم آن ها در روز رستاخیز بر پایداری ام شهادت دهند.

آری، کسی که روزها روزه می گیرد، شب ها به عبادت می پردازد، در صحنه های مختلف سیاسی، نظامی و اجتماعی حضور جدی دارد و این چنین جان خود را در راه دوست فدا می کند، سزاوار چنین توصیفی است. ابن عباس می گویند: از صعصعه درباره زید پرسیدم؛ او برادرش را چنین توصیف کرد: «کان و الله المروه، شریف الاخوه، جلیل الخطر، بعید الاثر، کمیش العروه، الیف البدره، سلیم جوانح الصدر، قلیل وساوس الدهر، ذا کراً لله طرفی النهار و زلفاً من اللیل، الجوع و الشبع عنده سیان، لا ینافس فی الدنیا، یطیل السکوت و یحفظ الکلام، و ان نطق نطق بعقام، یهرب منه الدعار الاشرار و یألفه الاحرار الاخیار.»

به خدا سوگند! او در جوانمردی سرآمد، در برادری شریف و بزرگوار، والا-مقام و از دیرباز گرامی بود. دلی تهی از کینه داشت و کمتر دستخوش وسوسه های روزگار می شد. روز و شب به عبادت مشغول بود و سیری و گرسنگی در نظرش یکسان می نمود. در امر دنیا پیشی نمی گرفت. افراد شرور از او دوری می جستند و آزادگان و نی-ک مردان با او مانوس می شدند.^(۲)

ص: ۳۷

۱- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.

۲- مروج الذهب، ج ۱، ص ۶۵۸.

پیوند اخوت

زید از محضر سلمان فارسی نیز کسب فیض کرده، از وی حدیث شنیده بود؛ ولی ارتباط این دو بزرگوار تنها در نقل حدیث خلاصه نمی شد. بر اساس گفته مؤرخان، زید ارادت خاصی به سلمان داشت. این دل بستگی سرانجام با پیوند برادری به اوج رسید و او، به میمنت این پیوند، «ابوسلمان» را برای خود برگزید. (۱)

خدمات اجتماعی

بر اساس آنچه در تاریخ ثبت شده، زید در همه صحنه های اجتماعی و سیاسی روزگار خود حضور جدی داشت و در راه خوشبختی مردم تلاش می کرد. او روزی در بصره مردانی را دید که همواره عبادت می کردند و از دنیا دست شسته بودند. زید بن صوحان، با مشاهده وضعیت آنان، برای آنها خانه ساخت و سپس به آنها توصیه کرد که برای برآوردن نیازهای زندگی خود و فرزندانشان تلاش کنند. او همواره به آنها سرکشی می کرد و از احوالشان با خبر می شد. (۲)

رؤیای صادق

علاقه به شهادت، از صفات برجسته مؤمنان واقعی است؛ مؤمنانی که با عشق و آگاهی، خط سرخ شهادت را می پیمایند و در حیات جاوید گام می نهند.

ص: ۳۸

۱- رجال کشی، ص ۶۶.

۲- مروج الذهب، ج ۳، ص ۵۴ و قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۵۷.

زید بن صوحان، از گروه دلدادگان عاشق بود. او، که دستش را پیشتر به بهشت فرستاده بود، ندای حق را لبیک گفت و در جمل به یاری علی علیه السلام شتافت. او، پیش از جنگ، به مولایش علی علیه السلام چنین گفت: ای مولای من! در این جنگ کشته می شوم. حضرت فرمود: از کجا می دانی؟ گفت: در خواب دیدم دستم از آسمان به زمین فرود آمد و در حالی که به من اشاره می کرد، گفت: «به سوی من بیا.» (۱)

پرچم دار جمل

جنگ جمل در بعدازظهر یکی از جمعه های سال ۳۶ق در منطقه فریبه اتفاق افتاد و تا شامگاه پایان پذیرفت. (۲)

در این نبرد نام آورانی چون سلمان فارسی، عمار بن یاسر و کمیل بن زیاد در میان سپاه علی علیه السلام دیده می شدند. به گفته برخی از راویان، یاوران امام علیه السلام حدود بیست هزار نفر بودند، حدود ۸۰ تن از این گروه در جنگ بدر شرکت داشتند و ۱۵۰۰ تن از صحابه پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله شمرده می شدند. در این نبرد، هزار پیاده و هفتاد سواره از سپاه امام علیه السلام به شهادت رسیدند که زید بن صوحان یکی از آنها بود. (۳) علی علیه السلام، پس از شهادت سیحان برادر زید، پرچم قبیله ربیع را به دست وی داد و او تا هنگام شهادت، پرچم دار سپاه امام علیه السلام بود. (۴) زید، پس از نبردی سخت و شجاعانه، به وسیله عمرو بن یثربی به شهادت رسید. (۵)

ص: ۳۹

- ۱- . تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۱۳.
- ۲- . اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۱۰۱.
- ۳- . تهذیب تاریخ دمشق، ج ۶، ص ۱۲ و المعارف، ص ۴۰۲.
- ۴- . تاریخ الاسلام، ج ۲، ص ۴۵۸ و بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۸۳.
- ۵- . بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۱۸۳.

به گفته برخی از راویان، وقتی یاران علی علیه السلام برای کشتن عمرو پیش آمدند، او چنین گفت: اگر می خواهید مرا بکشید، بدانید که من علیا و هند را در جمل کشتم و سپس زید بن صوحان را، در حالی که او پیرو دین علی علیه السلام بود، از میان بردم. (۱)

وصیت زید

به نوشته برخی از مورخان، زید بن صوحان، هنگام شهادت، چنین وصیت کرد:

«ادفونی فی ثیابی فائى مخاصم و لاتغسلوا عنى دماً و لاتنزعوا عنى ثوباً؛ مرا با لباس هایم دفن کنید، لباسم را بیرون نیاورید و خون های بدنم را نشوید؛ زیرا می خواهم آن ها در روز رستاخیز بر پایداری ام شهادت دهند.» (۲)

بر اساس روایتی دیگر، زید وصیت کرد: «ادفونی فی ثیابی فائى مخاصم القوم؛ مرا با لباس هایم دفن کنید تا در روز رستاخیز علیه دشمنانم شهادت دهند.» (۳)

آستانه غربت

در بصره و در سمت راست مسیر سیبه _ در قریه کوت الزین _ گنبد گلین، کوچک و قدیمی مزار زید دیده می شود. بیابان خشک و سوزان پیرامون آن گنبد، حکایتی غم انگیز را بازگو می کند؛ حکایتی به تلخی غربت. (۴)

ص: ۴۰

۱- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۵۷؛ اسد الغابه، ج ۲، ص ۲۳۳.

۲- وقعه صفین، ص ۵۵۷؛ المعارف، ص ۴۰۲ و العبر، ج ۱، ص ۲۷.

۳- قاموس الرجال، ج ۴، ص ۵۵۷.

۴- مختصر تاریخ دمشق، ج ۹، ص ۱۴۴.

از آثار به یاد ماندنی و ارزشمند زید، محراب و مسجدی کهن است که در جنوب غربی مسجد سهله (مسجد بنی ظفر) در کوفه قرار دارد و از آن کوچک تر است. این مسجد، در گذر زمان، گواه حوادث مختلف بوده و بارها مرمت و بازسازی شده است. (۱) بر اساس برخی از روایات، دعا در این مسجد، مورد اجابت قرار می گیرد. علی بن ابراهیم از پدرش چنین نقل کرده است: در مسیر مکه، برای انجام مراسم حج، وارد کوفه شدیم و به مسجد «سهله» رفتیم. در آنجا شخصی را در حال نماز و دعا یافتیم. وقتی عبادتش پایان پذیرفت، به گوشه دیگر مسجد رفت و در آنجا دو رکعت نماز گزارد و دعا کرد. چون نماز و دعایش پایان یافت، از او درباره این مکان پرسیدیم؛ فرمود: این جا منزل ابراهیم خلیل علیه السلام است.

آنگاه به زاویه غربی و شرقی رفت و در آن دو مکان نیز نماز گزارد و دعا کرد. وقتی این اعمال را انجام داد، از مسجد بیرون رفت و به مسجد کوچکی در نزدیکی مسجد سهله شتافت. ما نیز در پی او به آنجا رفتیم. وی در این مسجد دو رکعت نماز با خشوع به جای آورد. سپس دستانش را به آسمان بلند کرد و دعای ویژه ای قرائت کرد. آنگاه گریست، گونه خود را بر زمین نهاد و گفت: ارحم من اساء و اقترف و استکان واعترف.

سپس گونه دیگرش را بر زمین نهاد و دعا کرد. پس از آن، از مسجد خارج شد. ما به دنبال وی بیرون رفتیم. از وی پرسیدم: ای مولای من! نام این مسجد چیست؟ فرمود: این، مسجد زید بن صوحان، صحابی امام علی

ص: ۴۱

بن ابی طالب علیه السلام است. در این لحظه آن بزرگمرد ناپدید شد و ما دیگر وی را ندیدیم. در خبری آمده است که گویا آن شخص، حضرت خضر علیه السلام بود. (۱)

علامه مجلسی می فرماید: از آداب مسجد زیدبن صوحان آن است که ابتدا دو رکعت نماز می خوانی، دستان خود را به آسمان بلند می کنی و می گویی: الهی قد مدّ الخاطئ المذنب یدیه و... (۲)

سپس پیشانی را بر خاک بگذار و بگو: ارحم من اساء واقترف و استکان و اعترف. آنگاه گونه راست را بر زمین بگذار و بگو: ان كنت بئس العبد، فانت نعم الرب. پس از آن، گونه چپ را بر زمین بگذار و بگو: عظم الذنب من عبدك فليحسن العفو من عندك يا كريم. سپس سجده کن و صدبار بگو: العفو، العفو. (۳)

ص: ۴۲

۱- . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۳ و تاریخ الکوفه، ص ۷۶.

۲- . این دعا به طور کامل در مفاتیح الجنان، اعمال مسجد سهله و زید آمده است.

۳- . بحارالانوار، ج ۱۰۰، ص ۴۴۵ و ۴۴۶.

۲. صعصعه بن صوحان عبدي سفیر امامت

۲. صعصعه بن صوحان عبدي

اشاره

۲. صعصعه بن صوحان عبدي

سید جعفر ربانی

ص: ۴۳

صعصعه فرزند صوحان فرزند حُجر و کنیه اش «ابوطلحه» یا «ابو عمرو» بود^(۱) و نسبتش با پانزده واسطه، به «عبدالقیس» از بزرگان قبیله «ربیع» می رسید و از همین جهت به او «صعصه بن صوحان عبدی» گفته اند.

اولین کسی که از این طایفه اسلام آورد، عمرو بود که به دستور یکی از رؤسای این قبیله به نام «منذر بن عائذ» خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید، تا از میزان علم آن حضرت آگاهی یابد. او پس از شرفیابی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله، مسلمان شد و در برگشت، ماجرا را برای «منذر» بیان کرد. او نیز مسلمان شد و پس از چندی منذر خود به محضر پیامبر صلی الله علیه و آله آمد. آن حضرت به او فرمود:

«ای اشج! (نام دیگر منذر) دو صفت در تو هست که خداوند آن دو را دوست دارد: حیا و حلم.»^(۲)

این طایفه عموماً در کوفه زندگی می کردند. صعصعه نیز اهل کوفه بود و در یکی از محله های اطراف آن، روزگار می گذراند.

ص: ۴۵

۱- صلاح الدین صفدی، دارالنشر، ۱۴۱۱هـ.ق و الوافی بالوفیات، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۲- سمعانی الانساب، دارالجنان، ۱۴۰۸هـ.ق، ج ۴، ص ۱۳۵، ۱۳۸.

مطالعه حالات چهار فرزندِ صوحان (زید، عبدالله، سیحان و صعصعه، فضایی آکنده از عشق علی علیه السلام در این خاندان را به تصویر می کشد. تنها در جنگِ جمل، سه برادر (صعصعه، زید، سیحان) حضور داشتند و سیحان پرچم دار بود. وقتی او به شهادت رسید، زید پرچم را به دست گرفت و چون شهید شد، صعصعه پرچم را برافراشته نگاه داشت. (۱)

فصحات و بلاغت، خصوصیت دوم این خاندان بود. دانشمندان تاریخ، عنوان «خطبا» را از ویژگی های این خانواده دانسته اند. (۲)

ویژگی ها

۱. صحابی خاص علی علیه السلام

امام صادق علیه السلام فرمود:

«هیچ یک از همراهان علی علیه السلام حق آن حضرت را نشناخت، مگر صعصعه و یاران صعصعه.» (۳)

۲. خطیب

دانشمندان تاریخ و رجال، وی را به فصاحت و بلاغت و استادی در فن سخن ستوده اند و به او عنوان «خطیب» داده اند. علی علیه السلام نیز در نهج البلاغه

ص: ۴۶

۱- الطبقات الكبرى، ج ۶، ص ۲۲۱.

۲- ابن عبد البر، الاستیعاب، دارالکتب العلمیه بیروت، ج ۲، ص ۲۷۳.

۳- ابو عمرو کشی، رجال الکشی، مؤسسه آل البيت علیهم السلام، ج ۱، ص ۲۸۵.

در مورد او می فرماید:

«هذا الخطيب الشحشح...»^(۱) «این خطیب ماهر و توانا...».

ابن ابی الحدید می گوید: این عبارت را علی علیه السلام در مورد صعصعه بن صوحان فرموده است و همین افتخار برای او پس که علی علیه السلام او را به مهارت در سخن و فصاحت در لسان بستاید.^(۲)

شعبی (از فقیهان و شاعران بزرگ قرن اول) می گوید: من فن خطابه و سخنرانی را از صعصعه بن صوحان آموختم.^(۳) و جاحظ، دانشمند لغت و نحو (متوفای ۲۵۵) می گوید: صعصعه از فصیح ترین مردم بود.^(۴)

جالب آن که «عبدالملک بن مروان» که با علی علیه السلام و اصحابش خصومت داشته، درباره صعصعه می گفت: «أنه احضر الناس جواباً؛ او حاضر جواب ترین مردم بود.^(۵)

قبل از آغاز نبرد نهروان، سفیر علی علیه السلام بود و برای سخن گفتن با کوردلان خوارج، حضرت او را به سوی ایشان فرستاد.

۳. شاعر

سرودن اشعار، یکی دیگر از ویژگی های صعصعه به شمار می رود. نمونه آن، منظومه ای است که در رثای مولایش علی علیه السلام سرود. ترجمه

ص: ۴۷

۱- فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص ۱۲۰۳.

۲- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، داراحیاء الکتب العربیه، ج ۱۹، ص ۱۰۶.

۳- سید محسن امین، اعیان الشیعه، دارالتعارف بیروت، ج ۷، ص ۳۳۸.

۴- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، نشر فراهانی، ج ۲، ص ۳۰.

۵- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳۸.

بخشی از آن، بدین شرح است:

برادرم! پس از تو با چه کسی انس گیرم و درد دلم را نزد که بازگو نمایم؟

غم های روزگار یکی پس از دیگری برگرده تو جمع شد و اینک با رفتن تو آن غم ها منتشر شد.

اگر مرگ اجازه سخن گفتن را بدهد، از مشکلاتی که نزد خوددارم، به تو شکوه می کنم.

با چشمی پر بار بر تو اشک می ریزم، هر چند که اشک ریختن من سودی ندارد.

این اندوه برای من کافی است که خاک قبر تو را با دست تکان می دهم.

زمانی که زنده بودی، برای من موعظه ها داشتی و اینک برای زندگان موعظه های بیشتر داری.

چه قدر مشتاق هستم که لحظه ای به سوی من بازگردی.

آیا قبر خبر به زائران علی علیه السلام می دهد که نور چشم آنان را در آغوش کشیده است؟

ای مرگ! از من چه می خواهی؟ آنچه از آن می ترسیدم، انجام شد.

ای مرگ! اگرفداقِ بول می کردی، جانم را قربان امیرالمؤمنین می کردم.

آری روزگار با فقدان یارم، من را از خود طرد کرد؛ از این رو است که آن را مذمت می کنم و از آن شکایت دارم... (۱)

ص: ۴۸

۱- . محمدباقر مجلسی، بحارالانوار، مؤسسه الوفا، بیروت، ج ۴۲، ص ۲۴۲. الی من لک بانسک یا اخیا طوتک خطب دهرقد توالی فلو نشرت قواک لی المنای بکیتک یا علی لدر عینی کفی حزناً بدفنک ثم انی و کانت فی حیاتک لی عطات فیا اسفی علیک و طول شوقی هل خبر القبر سائلیه ام هل نراه احاط علماً لو علم القبر مّمن یواری یا موت ماذا اردت منی یا موت لوتقبل اقتداءً دهر رمانی بفقد الفی و من لی ان ابشک ما لیدیا لذاک خطوبه نشرأ و طياً شکوت الیک ما صنعت الیا فلم یغن البکاء علیک شیئاً نفضت تراب قبرک من یدیا وانت الیوم اوعظ منک حیاً الی لوان ذلک رد شیئاً ام قرّ عین بزائریه بالجسد المستکن فیه تاه علی کل من یلیه حققت ما کنت اتقیه لکنت بالروح اقتدیة اذم دهری و اشکیه

۴. شجاعت

مقاومت وی در برابر انحراف های بعضی از مدعیان خلافت از جمله معاویه و حضور در سه جنگ بزرگ (جمل، صفین و نهروان) که گاه سمت فرماندهی را بر عهده داشت، گویای شجاعت او است.

۵. مورد اعتماد

علی علیه السلام چاه ها، قنوات و اموال زیادی برای محرومین وقف کرد. هنگامی که وقفنامه می نوشت، عده ای را شاهد می گرفت و صعصه بن صوحان از جمله آن شاهدان بود. (۱)

ص: ۴۹

۱- محمد بن یعقوب کلینی، کافی، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۷هـ.ق، ج ۷، ص ۵۱ و بحارالانوار، ج ۴۱، ص ۴۲ و ج ۴۲، ص ۷۴.

۶. آشنایی با معارف اهل بیت علیهم السلام

روزی علی علیه السلام در مورد خروج دجال و اوصاف او سخنانی فرمود و در ضمن آن بیان داشت: قاتل دجال همان است که عیسی علیه السلام پشت سرش نماز می گزارد. یکی از حاضران به نام «نزال بن سبره» به صعصعه گفت: مقصود از این فرد کیست؟ صعصعه پاسخ داد: کسی که عیسی علیه السلام به او اقتدا می کند، دوازدهمین فرزند از عترت پیامبر صلی الله علیه و آله است و نهمین فرزند از فرزندان حسین علیه السلام و او خورشیدی است که از مغرب این جهان، از بین رکن و مقام، طلوع خواهد کرد و زمین را از وجود ظالمان، پاک و عدالت را آنچنان حاکم خواهد کرد که هیچ کس بر دیگری ظلم نکند. (۱)

۷. تبعید

او در مقابل انحراف از سنت پیامبر صلی الله علیه و آله و بی عدالتی ها آرام نمی گرفت؛ از این رو، حاکمانی که سخنانش را تاب نمی آوردند، راهی جز تبعید او نداشتند. صعصعه دوبار تبعید شد، زمانی توسط عثمان از کوفه به شام (۲) و زمانی دیگر به دستور معاویه از کوفه به بحرین. (۳)

علامه امینی ماجرای تبعید و محل آن را بدین گونه نوشته است:

«پس از آنکه عثمان، ولید بن عقبه را از فرمانداری کوفه عزل کرد و

ص: ۵۰

۱- . شیخ صدوق، کمال الدین و تمام النعمه، مؤسسه النشر الاسلامی، ج ۲، ص ۵۲۷؛ بحار، ج ۴۲، ص ۲۹۵.

۲- . الوافی بالوفیات، ج ۱۶، ص ۳۰۹.

۳- . ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، دارالکتب العلمیه بیروت، ج ۳، ص ۳۷۳.

سعید بن عاص را بر آن سرزمین حاکم قرارداد، به وی دستور داد تا با مردم کوفه مدارا کند. از این جهت، سعید با بزرگان و قاریان این شهر جلساتی ترتیب دارد و حاضران در این مجالس افرادی همچون: مالک اشتر، زید بن صوحان، صعصعه بن صوحان و... بودند؛ اما در یکی از این گفتگوها بر سر مسأله ای اختلاف در گرفت و همه به سعید اعتراض کردند. سعید بن عاص این ماجرا را به عثمان گزارش کرد و نوشت: با وجود مالک اشتر و دوستانش که اساتید معروف قرآن و مثنوی ابله هستند، من در کوفه از عهده کوچکترین کاری بر نمی آیم. عثمان در جواب دستور داد: آنان را به شام تبعید کن!

پس از استقرار آنها در شام، خبر به معاویه رسید که عده ای از اهل دمشق با مالک اشتر و دوستانش می نشینند و به گفتگو می پردازند. معاویه نامه ای به عثمان نوشت که: گروهی را نزد من فرستاده ای که شهر خود را دچار آشوب کرده اند و اینک از آن می ترسم که مردم تحت اطاعت مرا به نافرمانی وادارند. عثمان دستور داد که آنان را به حمص (یکی از شهرهای نزدیک دمشق) تبعید کند. پس از مدتی عثمان دستور داد آنان را به کوفه بازگرداند؛ اما مدتی نگذشت که عثمان برای مرتبه دوم آنان را به حمص تبعید کرد.^(۱)

۸. رهبری قوم

درباره صعصعه نوشته اند: «و کان سیداً من سادات قومه»؛ او یکی از بزرگان قوم خود بود.

ص: ۵۱

۱- . علامه امینی، الغدیر، دارالکتب العربی، ج ۹، ص ۳۰ و ۳۷.

با پیامبر صلی الله علیه و آله

در این که صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله به چه کسی گفته می شود، نظریه های گوناگونی وجود دارد. چنان چه صحابی آن حضرت را کسی بدانیم که از ایشان حدیث نقل کرده، یا در غزوات شرکت داشته است، صعصعه جزو اصحاب نخواهد بود؛ زیرا وی در آن زمان خردسال بود. ابن عبدالبرّ و ابن اثیر (دو تاریخ نگار معروف) می گویند: او در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله مسلمان بود، ولی آن حضرت را ندید؛ زیرا در آن زمان خردسال بود. (۱)

در کنار علی علیه السلام

صعصعه به عنوان یاری صادق، همواره در کنار امیرمؤمنان علیه السلام حضور داشت.

دیدگاه متقابل

اصبغ بن نباته می گوید: صعصعه بن صوحان مریض شد. به همراه علی علیه السلام برای عیادت وی به منزلش رفتیم. او که در بستر بیماری افتاده بود، با دیدن حضرت بسیار خوشحال شد. علی علیه السلام به او محبت فراوان کرد؛ اما موقع خداحافظی، فرمود: ای صعصعه! این دیدار تکلیف من بود؛ مبادا آن را موجب فخر و مباهات بر دیگران قرار دهی!

صعصعه پاسخ داد: نه، یا امیرالمؤمنین! بلکه آن را اجر و ذخیره آخرت می دانم.

ص: ۵۲

۱- الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷۳ و اسدالغابه، المکتبه الاسلامیه، ج ۳، ص ۲۰.

علی علیه السلام فرمود: به خدا قسم! من تو را کم هزینه (برای نظام اسلام) اما پرتلاش می بینم.

صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم شما در نظر من، بسیار آگاه به خداوند هستی و او در نظر شما بزرگ است. شما نیز نزد پروردگارت جایگاهی بلندداری و اهل حکمت و نسبت به مؤمنان، مهربان و رحیم هستی. (۱)

امام علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز در ملاقاتی که با احمد بن محمد بن ابی نصر بزنطی داشتند، از صعصعه تجلیل زیادی کرد و به همین داستان اشاره فرمود. (۲)

جنگ های پیایی

در جنگ جمل، بعد از آنکه زید و سیحان (دو برادر صعصعه) به شهادت رسیدند، صعصعه خود پرچم لشکر را به دست گرفت و در جنگ صفین، بعد از آنکه معاویه جلوی جریان آب را بست، علی علیه السلام صعصعه را برای گفتگو نزد معاویه فرستاد و فرمود: به او بگو: ما مسیر خود را طی می کنیم و دوست نداریم قبل از آنکه حجت را تمام کنیم، آغازگر جنگ باشیم؛ پس از اطراف آب کنار روید تا ببینیم سرنوشت ما و شما به کجا می انجامد، در غیر این صورت، جناح پیروز، آشامنده آب خواهد بود.

صعصعه این پیام را رسانید. معاویه رو به همراهان خود کرد و از آنها نظرخواهی کرد. چند تن از یاران او همچون: ولید بن عقبه و عبدالله بن

ص: ۵۳

۱- بحارالانوار، ج ۳۲، ص ۲۱۱.

۲- قطب الدین راوندی، الخرایج و الجرایح، مؤسسه الامام مهدی ۴، ج ۲، ص ۶۶۲ و بحارالانوار، ج ۴۹، ص ۴۹.

سعد (برادر رضاعی عثمان) گفتند: اینان عثمان را تشنه کشتند، اکنون باید تشنه به قتل برسند. آنگاه بحث سختی بین معاویه و طرفدارانش از یک سو و صعصعه از سوی دیگر در گرفت. (۱)

در جنگ نهروان نیز امیرمؤمنان علیه السلام صعصعه را برای گفتگو با خوارج فرستاد. آنها به صعصعه گفتند: اگر علی موضع ما را می داشت، آیا تو با او همراه بودی؟ پاسخ داد: آری.

گفتند: برگرد؛ زیرا تو بی دین و مقلد هستی. صعصعه در پاسخ گفت: وای بر شما! آیا پیروی نکنم از کسی که خدا دستور اطاعت از او را داده است؟! آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله وقتی جنگ شدت می گرفت، علی علیه السلام را برای فرونشاندن آتش نبرد نمی فرستاد؟! کجا می روید و از چه کسی روی برمی گردانید؟! «عن القمر الباهر؟ و السراج الزاهر؟ و صراط الله المستقیم؟» از ماه درخشان و چراغ روشن و راه مستقیم خداوند روی می گردانید؟! خدا شما را نابود کند. عقل های شما فاسد شده است. آیا امیرمؤمنان و وصی رسول خدا صلی الله علیه و آله را هدف گرفته اید؟! هوای نفس، شما را در ضرر آشکاری فرو برده و شیطان، شما را از حق دور کرده است.

در این موقع «عبدالله بن وهب راسبی» (یکی از خوارج) جواب داد: ای پسر صوحان! سخن بسیار گفتی؛ به مولای خود بگو: ما به حکم خدا با وی نبرد خواهیم کرد.

صعصعه پاسخ داد: گویا می بینم به زودی در خون خود غوطه ور خواهی شد و مرغان هوا انتظار فرود آمدن بر جسد تو را می کشند و در این هنگام کسی به فریاد شما نخواهد رسید. راسبی گفت: به مولایت بگو: ما

ص: ۵۴

دست بردار از او نیستیم؛ مگر آنکه اقرار به کفر خود نماید، یا از گناهِش توبه کند که خداوند توبه پذیر است.

وقتی صعصعه پاسخ و ماجرا را به علی علیه السلام گزارش کرد، حضرت فرمود: ای پسر صوحان! اخبار این گروه قبلاً به من اطلاع داده شده است. نه دروغ می گویم و نه دروغ برای من نقل شده است. آنان روز سختی در پیش دارند. آنگاه سر مبارک و دست هایش را به آسمان بلند کرد و سه مرتبه فرمود: پروردگارا! شاهد باش... (۱)

عیادت علی علیه السلام

پس از ضربت شمشیر ابن ملجم که علی علیه السلام در بستر بیماری افتاد، صعصعه بن صوحان به عیادت حضرت آمد؛ اما به علت وخامت حال ایشان، کسی اجازه ملاقات نداشت. از این جهت، صعصعه گفت: از طرف من به امیرمؤمنان علی علیه السلام بگویند: رحمت خداوند بر تو باد ای امیرمؤمنان! در حال حیات و بعد از آن؛ چرا که خدا در نزد تو بزرگ و آگاهی تو نسبت به او زیاد است. لحظه ای بعد پاسخ حضرت را برایش بازگفتند که: خدا تو را رحمت کند که کم هزینه و پرفایده هستی. (۲)

تشیع علی علیه السلام

صعصعه بن صوحان از جمله کسانی بود که در نیمه های شب، در تشیع پنهانی جنازه مطهر امیرمؤمنان علی علیه السلام شرکت کرد. وقتی حضرت

ص: ۵۵

۱- . شیخ مفید، الاختصاص، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶هـ.ق.، ص ۱۲۱ و ۱۲۳.

۲- . ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، نشر نی، ۱۴۱۴هـ.ق.، ص ۵۰.

را دفن کردند، نزدیک قبر آمد. یک دست بر قلب خود گذاشت و با دست دیگر مثنی از خاک قبر برداشت و بر سرش ریخت و گفت:

«پدر و مادرم فدای تو یا امیرمؤمنان! گوارا باد بر تو که پاکیزه به دنیا آمدی. شکیبایی ات زیاد و جهادت بزرگ بود.

تجارت سودمند انجام دادی و به پیشگاه خالق خود قدم گذاشتی و خداوند با بشارت هایش تو را گرامی داشت و در جوار پیامبر صلی الله علیه و آله جای گرفتی و از جام های بهشتی، از دست آن حضرت، سیراب شدی.

از خدا می خواهم به ما توفیق دهد که راه تو را ادامه دهیم و به ما دوست داشتن دوستانت و دشمن شمردن دشمنانت را عنایت کند و ما را در زمره اولیای تو قرار دهد.

به مقامی رسیدی که هیچ کس به آن نمی رسد؛ زیرا در راه خدا جهاد و قیام کردی تا این که سنت پیامبر صلی الله علیه و آله زنده شد و فتنه ها خاموش گردید.

بهترین دروهای من بر تو باد که مؤمنان به وسیله تو پیروز شدند و نشانه های راه هدایت به وسیله تو روشن بود.

اول کسی که با ایشار جان و مال ندای پیامبر صلی الله علیه و آله را اجابت کرد، تو بودی. با ذوالفقارت در مواقع ترس از او حمایت کردی.

خداوند دژهای ستمکاران و کافران و مشرکان را به وسیله تو درهم شکست. تو اهل گمراهی را نابود ساختی. گوارا باد بر تو که علم و یقین و جهادت از همگان بیشتر بود.

به خدا قسم، زندگی تو کلید هر خوبی و بسته شدن همه بدی ها بود؛ ولی امروز در شرها باز و راه خیرها بسته شد.

اگر مردم سخنان تو را می پذیرفتند، نعمت های خداوند از همه جا بر آنان سرازیر می گردید، ولی آنان دنیا را بر آخرت ترجیح دادند.»

بعد از این سخنان، صعصعه و همراهانش به شدت گریستند و به امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر فرزندان علی علیه السلام تسلیت گفتند. (۱)

اندرز به حاکمان

ابن عبدالبرّ (متوفای ۴۶۳) می گوید: زمانی ابوموسی اشعری یک میلیون درهم از بیت المال برای عمر فرستاد تا بین مسلمانان قسمت کند. او این مال را تقسیم کرد؛ ولی مقداری از آن زیاد آمد. مسلمانان در مورد مصرف آن اختلاف کردند. عمر به میان مردم آمد و اعلام کرد: ای مردم! این مقدار از بیت المال را در چه موردی مصرف کنیم؟

صعصعه که در آن زمان جوانی نارس بود، ایستاد و گفت: مشورت با مردم در جایی است که حکمی از طرف قرآن وارد نشده باشد و اما آنچه قرآن بدان دستور داده، باید در همان مورد مصرف کرد.

عمر گفت: راست گفتی. تو از من هستی و من از تو هستم. و سپس مقدار اضافه را نیز بین مسلمانان تقسیم کرد. (۲)

در روزگار عثمان نیز زمانی که وی بر منبر بود، صعصعه خطاب به او ابراز داشت: ای عثمان! خود منحرف شدی و امت تو نیز منحرف شدند. عدالت پیشه کن تا امت تو نیز به عدالت رفتار کنند. (۳)

ص: ۵۷

۱- بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۲۹۵.

۲- الاستیعاب، ج ۲، ص ۲۷۳ و اسد الغابه، ج ۳، ص ۲۰.

۳- اعیان الشیعه، ج ۷، ص ۳۳۸.

ماجرای دیگری از برخورد صعصعه با عثمان را شیخ طوسی این گونه نقل کرده است: صعصعه گفت: با چند تن از مردم مصر، نزد عثمان رفتیم. او گفت: مردی را پیش فرستید تا با من سخن گوید. مصریان مرا مقدم کردند. عثمان که از کمی سنّ من تعجب کرده بود، گفت:

— این؟

در جواب عثمان گفتم:

— اگر ملاک دانش، سنّ آدمی بود، نه تو سهمی در آن داشتی و نه من؛ بلکه علم به فراگیری است.

— (آنچه از قرآن می دانی،) باز گوی.

— بسم الله الرحمن الرحيم. آنانی که وقتی قدرت در اختیارشان بگذاریم، نماز، زکات، امر به معروف و نهی از منکر را زنده می کنند و پایان امور به دست خداوند است. (۱)

— این آیه در مورد ما نازل شده است.

— پس امر به معروف و نهی از منکر کن.

— این سخنان را رها کن و آنچه می دانی، بیان کن.

— بسم الله الرحمن الرحيم. کسانی که از خانه های خود بدون هیچ گناهی اخراج شدند و تنها خداوند را پروردگار خود می دانستند. (۲)

— این آیه نیز در مورد ما نازل شده است.

ص: ۵۸

۱- . سوره حج، آیه ۴۱ (الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَأَمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ).

۲- . همان، آیه ۴۰ (الَّذِينَ أَخْرَجُوا مِنْ دِيَارِهِمْ بَغَيْرِ حَقٍّ إِلَّا أَنْ يَقُولُوا رَبُّنَا اللَّهُ).

— پس آنچه از خداوند گرفته ای، بین همه مسلمانان تقسیم کن.

— ای مردم! مطیع حاکمان خود و همراه جامعه باشید و به سخنان این مرد که از خدا بی اطلاع است، گوش ندهید.

— تو می خواهی روز قیامت بگویم: خدایا! ما از بزرگان خود اطاعت کردیم و آنان ما را گمراه کردند؟! (۱) خدا پروردگار ما و پدران ما و در کمین ظالمان است.

عثمان در حالی که از پاسخ های من بسیار به خشم آمده بود، دستور برگشتن ما را صادر کرد و درها را به روی ما بست. (۲)

رو در روی معاویه

مسجد کوفه

بعد از صلح امام حسن علیه السلام، معاویه وارد کوفه شد. در آن روز عده ای از اصحاب علی علیه السلام نیز در کوفه حضور داشتند و امام حسن علیه السلام برای بعضی از آنها در فهرستی که نام و نام پدرانشان مشخص شده بود، از معاویه امان گرفته بود. از جمله این افراد، صعصعه بن صوحان بود. این افراد علی رغم میل باطنی خود، می بایست نزد معاویه رفته، به او به عنوان خلیفه مسلمین سلام می کردند. وقتی صعصعه بر معاویه وارد شد، معاویه گفت: چقدر خشمگین هستم که تو در امان من باشی. صعصعه پاسخ داد: به خدا قسم، من نیز از این که تو را به عنوان حاکم بر مسلمانان پذیرا باشم، بسیار ناراضی ام. و سپس به همین عنوان بر او سلام

ص: ۵۹

۱- .سوره احزاب، آیه ۶۷ (رَبَّنَا إِنَّا أَطَعْنَا سَادَتَنَا وَكُبْرَاءَنَا فَأَضَلُّونَا السَّبِيلَ) .

۲- .امالی شیخ طوسی، دارالثقافه، ۱۴۱۴هـ.ق، ص ۲۳۶.

کرد. معاویه گفت: اگر در به رسمیت شناختن من راستگو هستی، به منبر برو و علی را لعنت کن! صعصعه که از سوی متعهد به صلح نامه امام خود بود و از سوی دیگر از علی علیه السلام دست بردار نبود، بر منبر رفت و پس از حمد و ثنای خداوند گفت: ایها الناس! از نزد کسی می آیم که شرارتش را مقدم داشته و خیرش را مؤخر کرده است و به من فرمان داده است که علی علیه السلام را لعنت کنم. «فالعنوه لعنه الله»؛ پس او را لعنت کنید، خداوند نیز او را لعنت کند. حاضران در مسجد با صدای بلند آمین گفتند. معاویه گفت: نه به خدا قسم! مقصود تو کسی جز من نیست. باید دوباره او را با نام مشخص نمایی، صعصعه دوباره به منبر آمد و به گونه ای سخن گفت که هر کس آن را جوری معنی می کرد. معاویه که از وی ناامید شده بود، دستور داد تا صعصعه را بیرون کردند.^(۱)

مسجد جامع دمشق

مسجد جامع دمشق گاه شاهد صحنه هایی از مقابله حق و باطل بود. روزی که دانشمندان قریش و رؤسای قبیله ربیعہ و بزرگان یمن در مسجد حضور داشتند، معاویه اظهار داشت: «خداوند خلفایش را گرمی داشت و بهشت را بر آنان واجب کرد و از آتش جهنم در امانشان داشت و سپس من را از آنان قرار داد. یاران مرا اهل شام مقرّر کرد، همانانی که از حریم خدا دفاع کردند و به یاری خدا بر دشمنانش پیروز گشتند.»

در آن روز احنف بن قیس و صعصعه بن صوحان نیز در مسجد بودند. صعصعه بلند شد و خطاب به معاویه گفت:

ص: ۶۰

«ای پسر ابوسفیان! سخنان خود را بی کم و کاست بیان کردی. چگونه خدا تو را پیروز کرد در حالی که تو با ظلم بر ما پیروز شدی؟ و اما آنچه در مورد مردم شام گفتی، نیز خالی از حقیقت است؛ چرا که من هیچ مردی را به مانند ایشان مطیع مخلوق و عصیان کننده خالص ندیدم. اینان مردمانی هستند که تو دین و جسمشان را به وسیله مال دنیا خریدی. اگر پیوسته به آنان مال دنیوی پرداخت کنی، از تو حمایت می کنند و در غیر این صورت، تو را رها خواهند کرد.»

معاویه در پاسخ گفت: «ساکت شو ای پسر صوحان! اگر نبود بردباری من، هرگز به سخنانت گوش نمی دادم.»^(۱)

در کاخ دمشق

نمایندگانی از مردم عراق (عدی بن حاتم، احنف بن قیس، صعصعه بن صوحان و...) وارد سرزمین شام شدند. عمرو بن عاص به معاویه گفت: این افراد مردانی بزرگ و پیروان علی هستند که در رکابش در جنگ جمل و صفین جنگیدند. مجلسی سری ترتیب بده و با احترام تمام با آنان ملاقات کن. او پذیرفت و در آن مجلس چنین گفت: خوش آمدید ای اهل عراق! شما به سرزمین خدا و شهر مقدس قدم گذاردید، سرزمینی که حشر و نشر از آنجاست. شما بر بهترین امیری وارد شدید که بزرگان را احسان و کوچک های شما را ترحم می کند. اگر همه مردم فرزندان ابوسفیان بودند، همه صاحب حکمت و عقل نیز می شدند.

ص: ۶۱

در این میان، اهل عراق حاضر در مجلس به صعصعه که حاضر جوابترین مردم بود، اشاره کردند تا جواب معاویه را بدهد. او برخاست و پس از حمد خدا و درود بر پیامبر صلی الله علیه و آله گفت:

«ای معاویه! این که گفתי به سرزمین مقدس قدم گذاردید، به جان خودم سوگند! که زمین به اهل خود قداست نمی بخشد؛ بلکه اعمال آنهاست که تقدیسشان می کند و این که این سرزمین را محل حشر و نشر دانستی، به جان خود قسم! که نه نزدیک بودن به زمین حشر و نشر برای کافر سود دارد و نه دوری از آن برای مؤمن، ضرر. و آنچه در مورد فرزندان ابوسفیان گفתי، بهتر از ابوسفیان که آدم علیه السلام باشد، در میان فرزندان او، بردبار و سفیه، عالم و جاهل یافت می شود، پس چگونه فرزندان ابوسفیان همگی عاقل و حکیم هستند؟!»

معاویه گفت: به خدا قسم، آسایش تو را سلب می کنم و در شهرها آواره ات می سازم.

— والله زمین خداوند وسیع و دوری از تو موجب آرامش است.

— حقوق را از بیت المال قطع می کنم.

— اگر این امر در اختیار تو است، انجام بده؛ اما بدان که نعمت های برتر در اختیار کسی است که خزائنش تمام نمی شود و در حکمش ستم روا نمی دارد.

— به پیشواز مرگ رفته ای!

— از روی جهالت سخن نگفتم و جان خود را نیز در معرض مرگ نگذاشتم و تو نمی توانی خونی را که خدا حرام دانسته، بی جهت مباح کنی و کسی که مظلومانه کشته شود، خداوند انتقام او را خواهد گرفت و فردای

قیامت هم قاتل را به جهنم وارد کرده و جرعه های حمیم (ماده مذابی که جهنمیان از آن می نوشند) را به او می چشانند.

معاویه دیگر از جواب وی عاجز ماند و خطاب به عمرو بن عاص گفت: شرّ او را از من دور ساز.

عمرو بن عاص به صعصعه گفت: چگونه بر خلیفه مسلمین چنین خشم کرده ای؟!

صعصعه پاسخ داد: نفرین بر تو، که پناهگاه کسانی شده ای که اهل فساد نیز آنان را در جمع خود نمی پذیرند. [\(۱\)](#)

دیدگاه عالمان

دانشمندان رجال و حدیث شیعه و سنی او را صحابی خاص علی علیه السلام و فاضل و متدین توصیف کرده اند.

علامه حلی (م ۷۲۶) او را «فرد موثق» می داند و می گوید: او عظیم القدر و از اصحاب علی علیه السلام است. [\(۲\)](#)

ذهبی (م ۷۴۸) دانشمند نقاد اهل سنت، پس از آنکه از صعصعه بسیار تمجید می کند، می نویسد: «ابن سعد و نسائی نیز وی را جلیل القدر می دانند، ولی جوزانی، صعصعه را جزو افراد ضعیف در نقل حدیث و از جمله خوارج می داند و این غلط است.» [\(۳\)](#)

ص: ۶۳

۱- . الاختصاص، ص ۶۴ و بحار الانوار، ج ۴۴، ص ۱۲۳.

۲- . رجال العلامة الحلی، ص ۸۹، نشر رضی.

۳- . ذهبی، میزان الاعتدال، دارالمعروفه بیروت، ج ۲، ص ۳۱۵.

مسجد صعصعه بن صوحان یکی از مساجد مهم کوفه است. محدث بزرگ، شیخ عباس قمی S می نویسد:

مسجد صعصعه از مساجد شریفه کوفه است و جماعتی امام زمان W را در ماه رجب در آن مسجد مبارک مشاهده کرده اند. (۱)

... محمد بن ابی داود روایت می گوید: «در ماه رجب، با محمد بن جعفر دهان به طرف مسجد سهله خارج شدیم. وی گفت: بیا با هم در مسجد صعصعه نماز گزاریم؛ چرا که آن، مسجدی مبارک است و امیرالمؤمنین علیه السلام در آن نماز گزارده. وارد مسجد شدیم. در حال نماز، مردی را دیدم که از ناقه خود پیاده شد و آن را بست و داخل مسجد شده، نمازی طولانی به جای آورد. سپس دو دستش را بلند کرد و گفت: «اللهم یاذاالمنن السابغه...» و پس از پایان دعا، سوار بر مرکب خود شد. جعفر دهان به من گفت: بینیم او کیست؟ به طرف او رفتیم و گفتیم: تو را قسم می دهیم، بگو تو چه کسی هستی؟ فرمود: شما چه گمان می کنید؟ گفتیم: گمان داریم خضر علیه السلام باشی. گفت: من کسی هستم که خضر محتاج دیدن روی اوست. من امام زمان شما هستم.» (۲)

سید بن طاووس و شهید اول و دیگران، اعمال مخصوص این مسجد را در کتاب های خود، متذکر شده اند.

ص: ۶۴

۱- شیخ عباس قمی، مفاتیح الجنان، مسجد صعصعه.

۲- براقی نجفی، تاریخ الکوفه، دارالاضواء، ۱۴۰۷هـ.ق، ص ۷۰ و المزار، شهید اول، مؤسسه الامام مهدی ۴، ۱۴۱۰هـ.ق، ص ۲۶۳ و ۲۶۶.

حدیث شناسان، صعصعه را به «قلیل الحدیث» متصف کرده اند؛ ولی از این که رجالی کبیر، نجاشی او را در کتاب خود نام می برد، معلوم می شود وی کتاب حدیث داشته، چرا که مبنای کتاب رجالی نجاشی برگردآوری شیعیان صاحب کتاب است.

بنابر گواهی ابن حجر عسقلانی (م ۸۵۲)، کسانی که صعصعه از آنها حدیث نقل کرده، عبارتند از: علی علیه السلام، ابن عباس و عثمان و افرادی همچون: ابواسحاق سبیعی، ابن بریده، شعبی، مالک بن عمیر و منهال بن عمر از صعصعه روایت کرده اند. (۱)

در کتب اربعه تنها در دو مورد از صعصعه بن صوحان نام برده شده است. (۲) و در بحارالانوار سی و چهار مورد به عنوان سند یا روایت بدان اشاره شده است.

از جمله احادیث وی، می خوانیم:

آسمانیان (اصحاب رسول الله صلی الله علیه و آله)

صعصعه بن صوحان می گوید: نماز صبح را با علی علیه السلام به جای آوردیم. حضرت بعد از سلام بدون آن که به راست و چپ توجه کند، ذکر خدا را می فرمود تا آنگاه که خورشید، به اندازه یک نیزه از دیوار این مسجد شما (یعنی مسجد کوفه) بالا

ص: ۶۵

۱- ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، داراحیاء التراث العربی و مؤسسه تاریخ العرب، بیروت، ج ۲، ص ۵۵۱.

۲- کافی، ج ۷، ص ۵۱ و شیخ طوسی، تهذیب الاحکام، دارالکتب الاسلامیه، ج ۹، ص ۱۴۸.

آمد. آنگاه رو به ما کرد و فرمود: مردمانی را در زمان خلیل خود (رسول خدا ۹) دیدم که در این شب (شاید مقصود همه شب‌ها باشد) میان پیشانی‌ها و زانوهایشان نوبت گذارده بود. (از عبادتی که خسته می‌شدند، به عبادتی دیگر مشغول می‌گردیدند) و چون بامداد می‌شد، ژولیده مو و گردآلود بودند. پیشانی آنان مانند زانوهای بز (پینه بسته) بود و چون یاد مرگ می‌کردند، می‌لرزیدند؛ چنان که درخت به هنگام وزیدن باد می‌لرزد. سپس اشک از دیدگان‌شان می‌ریخت؛ به طوری که جامه‌هایشان تر می‌شد.

این سخنان را فرمود، سپس برخاست و با خود گفت: گویا این مردم در حال بی‌خبری شب را به روز آورده‌اند! (۱)

میوه بهشتی

صعصعه می‌گوید: شبی نزد علی علیه السلام رفتم، حضرت را دیدم که نصفی از انار در دست دارد. مقداری از آن را به من داد و فرمود: انار را با پیه آن بخور، چرا که زردی بن دندان و بوی بد دهان را از بین می‌برد و خون را پاک می‌کند. (۲)

لازم به یادآوری است که نجاشی، صعصعه را راوی «عهدنامه مالک اشتر» نیز می‌داند.

ص: ۶۶

۱- . شیخ مفید، الارشاد، انتشارات علمیه اسلامیة، ص ۲۳۰.

۲- . احمد بن محمد بن خالد برقی، المحاسن، نشر مجمع جهانی اهل البیت علیهم السلام، ج ۲، ص ۳۵۶.

غروب

تاریخ نگاران، رحلت صعصعه بن صوحان را در حدود سال ۶۰ هـ.ق، در کوفه (در ایام خلافت معاویه) نگاشته اند. (۱)

بنابراین با توجه به این که او در زمان پیامبر صلی الله علیه وآله خردسال بود، می توان سن وی را در زمان فوت، حدود ۶۰ سال یا بیشتر دانست.

فرزندان

اشاره

از فرزندان صعصعه، تنها دو نفر را می شناسیم؛ صوحان و محمد و فرزند محمد به نام عمرو (نوه پسری صعصعه). هر سه نفر (صوحان، محمد و عمرو بن محمد) از افراد ناشناخته رجال هستند.

صوحان بن صعصعه بن صوحان

بعد از واقعه جانگداز کربلا که امام سجاد علیه السلام در اجتماع مردم شهر مدینه با چشمانی اشکبار، اخبار جانسوز کربلا را بیان می کرد، صوحان بن صعصعه در میان حاضران بود و از این که به واسطه بیماری که در دو پایش وجود داشت، نتوانسته بود در کربلا حضور یابد و مولایش حسین علیه السلام را یاری کند، عذرخواهی

ص: ۶۷

۱- الوافی بالوفیات، ج ۱۶، ص ۳۰۹. بنا به نقل ابن حجر عسقلانی، مرزبانی، ادیب بزرگ قرن پنجم در مورد صعصعه چنین سروده است: هلا- سالت بنی الجارود ای فتی کنا و کانوا کأم ارضعت ولدأ عند الشفاعة والباب ابن صوحانا عقت ولم تر بالاحسان احساناً (الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۳، ص ۳۷۳).

کرد. امام سجاد علیه السلام عذر او را پذیرفته، از وی تشکر کرد و برای او و پدرش دعا کرد.^(۱)

محمد و عمرو بن محمد

شیخ صدوق در کتاب «توحید» روایتی را ذکر کرده است که در سند آن، عمرو بن محمد بن صعصعه بن صوحان از پدرش محمد نقل می کند. آن روایت در مورد شخصی است که خدمت علی علیه السلام می رسد و از آن حضرت می خواهد تا خداوند را برایش توصیف کند...^(۲)

ص: ۶۸

۱- . سید بن طاووس، الملهوف علی قتلی الطفوف، دارالاسوه، ۱۴۱۴هـ.ق، ص ۲۳۰.

۲- . شیخ صدوق، التوحید، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۷۸.

۳. حجر بن عدی قیام سرخ

اشاره

۳. حجر بن عدی قیام سرخ

غلامحسین صمیمی

ص: ۶۹

پس از جریان سقیفه و یاری جستن امیرمؤمنان علیه السلام از مبارزان بدر و سابقین صحابه، که به شهادت کوثر الهی فاطمه زهرا سلام الله علیها و فرزند پاک وی محسن شش ماهه انجامید، می توان قیام حجر بن عدی را نخستین حرکت خونین شیعه به شمار آورد.

تاریخ دقیق تولد حجر بن عدی در دست نیست؛ ولی برخی از منابع تاریخی، از وی به عنوان صحابی کم سن و سالی که در فضایل انسانی و ملکات نفسانی در ردیف بزرگان آنها بود، نام برده اند. (۱) پس اگر سن او را در اواخر حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله هفده سال بدانیم، می توانیم سن وی را هنگام شهادت حدود ۵۸ سال به شمار آوریم.

اسلام حجر

پس از غزوه بدر، آفتاب اسلام در آسمان مدینه ظاهر شد و دیدگان بسیاری را خیره ساخت. دیگر اسلام امری درونی و باوری مخفی نبود؛ سرود پیکارهای خونین بود که در صفوف پولادین مردان سترگ تجلی می کرد و ایمان راسخ مؤمنان راستین را در صحنه جهاد به تصویر می کشید. نوید پیروزی توحید که از تکبیر

ص: ۷۱

رعدآسای شیرخدا در نبرد احزاب ظاهر شد، پیکر حق جویان را نیرویی تازه بخشید. صدای دل انگیز اسلام در سراسر جزیره‌العرب پیچید و معارف زلالش سمت دل های مشتاق سرازیر شد. سیل تشنگان حقیقت از نقاط مختلف جهان سوی مدینه شتافتند. برخی مانند سلمان فارسی، ابوذر غفاری و اویس قرنی انفرادی و بعضی نیز گروهی نزد پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله رفته، در کمال آزادی اسلام را می پذیرفتند. در تاریخ اسلام، کسانی که به صورت گروهی به ملاقات رسول خدا صلی الله علیه و آله شتافته و به اسلام ایمان می آوردند، «وفد» نامیده می شوند. این گروه ها به دو دسته تقسیم می شود:

۱. بزرگانی که از اعتبار سیاسی یا قبیله ای برخوردار بودند، در رأس گروهی از طرفدارانشان به مدینه می آمدند و بسیاری از آنان نیز با شنیدن سخنان رسول خدا علیه السلام مسلمان می شدند.

۲. کسانی که در پی کشف حقایق و کجروی های عقیدتی، با یک هم فکری به حضور فرستاده خداوند شرفیاب شده، به دور از گرایش های قومی و سیاسی به اسلام می پیوستند.

«حجر بن عدی» نوجوانی حق جو بود و در شمار دسته دوم جای داشت. سال دقیق ایمان آوردنش معلوم نیست؛ ولی می توان گفت: وی همراه برادرش هانی بن عدی به مجلس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله آمد و به دست مبارک آن حضرت به دین اسلام مشرف شد. (۱)

ص: ۷۲

برخی از محدثان حجر را از تابعین (۱)؛ یعنی کسانی که با یاران رسول خدا صلی الله علیه وآله معاشرت نزدیک داشتند، شمرده اند؛ اما بیشتر مورخان و محدثان، ضمن تصریح به کم سن بودنش، وی را از بزرگان صحابه پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله دانسته اند. در حقیقت این نکته را می توان دلیل روشنی بر وسعت ابعاد علمی و عملی حجر دانست؛ زیرا هیچ کس بدون این دو نمی تواند به مقام بلند اصحاب بزرگ نبی اکرم صلی الله علیه وآله دست یابد. او در این زمینه از چنان درجه ای برخوردار بود که حتی مورخان اهل سنت نیز وی را «ثقه» (۲)؛ یعنی کسی که در گفتار و کردار مورد اعتماد کامل است، شمرده اند. در فقه شیعه نیز، ضمن اعتبار همین معنا، روایتگری را به این نام می خوانند که در فهم نقل روایت، گرفتار خطا و فراموشی نشود. افزون بر این، فردی که در جوانی بار علمی و عملی سالخوردگان دانشمند را بر دوش گیرد، باید از هوش و استعداد بالا، انگیزه نیرومند، اراده و کوشش عالی و تزکیه و خودسازی روحی نسبتاً کاملی برخوردار باشد.

سیمای معنوی، اجتماعی و نظامی

حجر بن عدی افزون بر فضیلت های علمی، در بعد ایمان و بندگی پروردگار نیز مقامی والا داشت. عرفان عملی آن مرد خدا چنان بود که بسیاری از

ص: ۷۳

۱- ابن حجر عسقلانی، الاصابه، ج ۶، ص ۵۴۱.

۲- طبقات، ج ۶، ص ۵۴۱.

مخالفان تشیع، که در عدم انصاف شهره اند، کرامت های روحی آن شیعه مخلص را تا مرز مستجاب الدعوه بودن نگاشته اند. (۱) او در بعد اجتماعی نیز چهره ای شاخص داشت و نفوذ مردمی اش در تمام مراحل قیامش به چشم می خورد. حمایت گسترده عمومی و استقامت پسندیده وی در برابر دو چهره فریبکار و خونریز تاریخ بشر (معاویه و فرزند ابیه) نشان دهنده نفوذ والای حجر بن عدی است. بسیاری از منابع تاریخی اهل سنت به معروف بودنش به «حجرالخير» گواهی داده اند. (۲)

در ضمن او هنگام نماز و دفن ابوذر، در ربهه همراه مالک اشتر بود. (۳)

حضور وی در رده های بالای فرماندهی سپاه امیرمؤمنان علیه السلام و حکومت های پیشین، بخشی دیگر از ویژگی های شایسته او را نمایان می سازد. در جنگ صفین، از سوی امام علیه السلام به فرماندهی قبیله بزرگ کنده برگزیده شد و در حماسه نهروان، در سمت ریاست میسره ارتش نیرومند آن حضرت (۴) لشکر گمراهان را به خاک مذلت افکند. حدود شایستگی های انسانی وی افزون بر گنجایش این گفتار است. بنابراین، بدانچه گذشت، بسنده می کنیم و سخن را درباره قیام تاریخی حجر، پی می گیریم.

در سال ۴۱ هجری مغیره بن شعبه از سوی معاویه حاکم کوفه شد. (۵) به شهادت تاریخ و حتی صاحب نظران غیر مسلمان، معاویه نخستین کسی بود که به نام

ص: ۷۴

۱- همان.

۲- ابن اثیر، اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۹ و ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۹۵.

۳- شرح نهج البلاغه، ج ۱۵، ص ۱۷۷.

۴- طبقات، ج ۶، ص ۵۴۱؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۳۸۹؛ شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۹۵.

۵- ابن اثیر، کامل، ج ۲، ص ۴۸۶.

خلیفه اسلامی، به رسم شاهان ایران و امپراطوران روم باستان، حکومت کرد.^(۱) او ضمن فرمانی به مغیره، به نکات زیر تأکید ورزید:

۱. به کاربردن تازیانه بر مردم ضروری است.

۲. از ناسزا گفتن به علی و تحقیر پیروانش خودداری نگردد.

۳. از شیعیان عیب جویی کرده، بر تکریم عثمان و هواخواهانش افزوده شود.^(۲)

اولین درسی که فرزند هند به کارگزاران خود داد، استفاده از زور و حاکمیت شلاق برای کوبیدن جسم و جان مردم بود و جالب این که، او این عمل ظالمانه را از ویژگی های سیاست و خردمندی می شمارد.

خداوند حق را به آب روان و حیات بخش تشبیه کرده که سرسبزی طبیعت و شادابی مردم در گرو وجود آن است. و برای باطل نیز کف های سبک و بی ارزش را مثال آورده که روی جریان آب در هیئتی خیره کننده ظاهر می شود و سرانجام با تمام ابهت کاذبش از میان می رود. معاویه که حق را شناخته و از باطل بودن خود به خوبی آگاه بود، تمام سعی خویش را در مبارزه با حق به کار برد تا بتواند چند روزی به بقای ظاهری حکومتش ادامه دهد. مبارزه پیگیر معاویه با نام علی علیه السلام _ که تجسم همه نیکی ها و تجلی تمام زیبایی های هستی است. _ گویای نهایت پستی و پلیدی اوست. او می دانست امیرمؤمنان علیه السلام کسی نیست که با مرگ به نیستی پیوندد و دیگر هیچ اثری بر جامعه ننهد. بنابراین، بد جلوه دادن نام علی و از میان بردن عظمت یادش را در رأس برنامه های خود قرار داد.

البته معاویه واقعاً از قتل عثمان متأثر نبود. عبدالفتاح عبدالمقصود _

ص: ۷۵

۱- . جرجی زیدان، تاریخ تمدن اسلامی، ص ۴۹۰ _ ۴۷۹.

۲- . کامل، ج ۲، ص ۴۸۱.

که خود از محققان معاصر اهل سنت است. _ در جلد دوم کتاب علی علیه السلام می نویسد: «برای معاویه زندگی و خلافت عثمان مطرح نیست. او به حکومت خود می اندیشد. زمانی که بقای ریاست خود را در قوام خلافت عثمان بدانند، از او دفاع می کنند؛ و روزی هم که تشخیص دهد از برافراشتن عَلم خونخواهی خلیفه به مقاصد خود بهتر می رسد، مقدماتش را فراهم می سازد. چنان که وقتی استمداد او را شنید، با آن که یکصد هزار مرد جنگی در اختیار داشت، التفاتی به کمک خواهی وی نکرد. چون خبر قتل عثمان رسید، او که منتظر چنان لحظه ای بود، به تحریک مردم پرداخت؛ چه این که انگیزه های نفسانی و سودجویانه اش، وی را به تأخیر در کمک به عثمان و هدف های وسیع تر و سودمندتری راهنمایی کرد.»(۱)

مغیره بن شعبه _ که ابن اثیر در جلد دوم تاریخ معروف خود، وی را در شمار چند مرد باهوش عرب قرار داده است. _ مردی فریبکار و نیرنگ باز بود. جرجی زیدان مسیحی می نویسد: «و اما مغیره، اگر شهر هفت دروازه ای باشد و از هیچ دروازه آن کسی بدون فریب و فسون بیرون آمدن نتواند، مغیره از تمام آن هفت دروازه بیرون می جهد.»(۲)

این بار عقل تجارت گر آن پیر تبهکار سود ظاهری اش را در پیروی از تمایلات پسر ابوسفیان دید و فرمان حاکم شام را اطاعت کرد. حقوق پیروان مکتب علوی را به تأخیر می انداخت و گاه از اصل پرداخت آن نیز خودداری می ورزید. او چون دیگر فرمانروایان دستگاه اموی، به مسجد و منبر به عنوان ابزار مصالح شخصی و حب و بغض های فردی می نگرست. روزی در خطبه نماز جمعه

ص: ۷۶

۱- . عبدالفتاح عبدالمقصود، الامام علی علیه السلام ، ص ۳۹۳ _ ۱۷۴.

۲- . تاریخ تمدن اسلام، ص ۶۴۰.

به امیرمؤمنان علیه السلام و خاندان وحی ناسزا گفت. ناگاه صدای حجرین عدی کلامش را برید. هرچند جملات حجر کوتاه بود، ولی بسیار پرمحتوا و شورانگیز می نمود: «تو حق نداری حقوق ما را به تأخیر اندازی و در اموال مردم بدون اجازه آنان تصرف کنی. تو نمی توانی به امیرمؤمنان علیه السلام یعنی به بهترین مخلوق خداوند اهانت روا داری.»

آنگاه بر روان علی علیه السلام درود فرستاد و معاویه و حاکم بی شرمش را لعن و نفرین کرد.^(۱) چون مغیره به مرکز فرمانروایی اش رسید، هواخواهان بنی امیه و نیز فرومایگانی _ که هر روز در پی موقعیت های ویژه به مدح قدرت های تازه مشغولند. _ نزدش شتافتند؛ بر کشتن حجر و یارانش تأکید کردند و گفتند: «چنان چه حجر و شیعیان مخالف را تنبیه نکنی، سبب شورش دیگران می شوند و امیر شام از تو دلگیر خواهد شد.»

مغیره در آخرین روزهای زندگی، مانند بیشتر جنایتکاران جهان که خود را در آخر خط مشاهده می کنند، حقایق را به زبان آورد که عمری به خاطر سودجویی بیشتر به جنگ آنان رفته بود؛ ولی افسوس که حقایق پس از ناتوانی جنایتکاران آشکار می گردد. در حالی که سران قبایل گرد بسترش حلقه زده بودند، گفت: «اجل من فرا رسیده، نمی خواهم نیکان این شهر را بکشم تا آنها خوشبخت و من بدبخت باشم؛ معاویه در این دنیا عزیز و مغیره در آخرت ذلیل گردد.»

او، که به گفته مسعودی و طبری به دلیل شیوع بیماری طاعون از آن شهر گریخته بود و سرانجام پس از بازگشت به سبب همان بلای عمومی از دنیا رفت،^(۲)

ص: ۷۷

۱- . کامل، ص ۴۸۷.

۲- . مسعودی، مروج الذهب، ج ۲، ص ۲۹ _ ۲۸.

سیاست بازی ماهر بود که به هر چیز از دید سود شخصی می نگریست و در این راه از هیچ کردار پستی کوتاهی نمی کرد.

معاویه حکومت کوفه را به زیاد بن ابیه داد. او نخستین کسی بود که حکومت «عراقین» یعنی بصره و کوفه و بخشی از ایران را به عهده گرفت. او مردی ناپاک بود و چون پدرش مشخص نبود، وی را زیاد ابن ابیه (زیاد فرزند پدرش) می خواندند. معاویه بر به کار گرفتن افراد ناپاک و بی رحم و به ویژه فرومایه و بی اصل، اصرار می ورزید؛ چنان که اکثر پست های مهم در زمان وی به همین گونه افراد سپرده شده بود. زیاد، که چون معاویه در راه رسیدن به مقاصد خویش از هیچ جنایتی دریغ نمی ورزید، چنان مورد توجه امیر شام قرار گرفت که وی را فرزند ابوسفیان خواند و نسبش را به بنی امیه ملحق ساخت. (۱)

گروهی زیاد بن ابیه را از افراد باهوش و خطبای زبردست عرب شمرده اند. بی تردید انسان بی نسبی که از دامن کنیزی هرزه و بی آبرو به نام «سمیه» قدم به زمین نهاده، با تحقیر و ریشخند عمومی خو گرفته است و همزمان عقده حقارت و هوش بسیار دارد، در راه قدرت و موفقیت از هیچ جنایتی خودداری نمی ورزد. زیاد به کوفه آمد. عمرو بن حرث، معاون سابق مغیره را جانشین خود ساخت و خود روانه بصره شد. (۲) فرزند ابیه، به علت تفاوت دمای هوای این دو شهر، زمستان در بصره و تابستان در کوفه زندگی می کرد. (۳)

ص: ۷۸

-
- ۱- ابن اعثم کوفی، الفتوح، فصل ۵، ص ۷۷۴.
 - ۲- کامل، ج ۲، ص ۴۷۴.
 - ۳- شیخ عباس قمی، نفس المهموم، ص ۲۸.

عمرو بن حریث نیز، در خطبه نماز، سخنان تحقیر آمیز حاکم قبل را تکرار کرد. حجر و گروهی از مؤمنان، وی را سنگ باران کرده از مسجد بیرون انداختند.^(۱) او به وسیله پیکی زیاد را از ماجرا آگاه ساخت. والی جدید، که از سیاست بازان ماهر به شمار می رفت، بی درنگ عازم کوفه شد. بعد از تشکیل آن مجلس معروف در شام و نسبت دادن فرزند ابیه به قریش، انتظار زیاد آن بود که دیگر او را زیاد بن ابوسفیان بخوانند، ولی فریاد گروهی از مردم که او را زیاد بن ابیه خطاب می کردند، بر ملائت خاطرش افزود. در حالی که خشمش دو چندان گشته بود، وارد دارالاماره شد و بر اریکه قدرت تکیه زد. به گفته طبری، چون زیاد وارد کوفه گردید، مردم را در مسجد گرد آورد؛ در یک سخنرانی تهدید آمیز به شیعیان توهین کرد و مورد اعتراض حجر و همراهانش قرار گرفت.^(۲) او که از شخصیت والا و نفوذ معنوی حجر در میان مردم به خوبی آگاه بود، ابتدا از راه تزویر وارد شد تا حجر را با خود همراه سازد یا دست کم به سکوت وادارد.

وی حجر را نیز خود خواند و گفت: ای حجر! تو نیک می دانی که من تو را خوب می شناسم، زیرا پیش از این، هر دو در صف یاران علی علیه السلام بوده و دل بر مهر او سپرده بودیم؛ ولی امروز زمانه دگرگون گشته و دشمنی معاویه به دوستی تبدیل شده؛^(۳) پس مراقب رفتارت باش، قبر خویش را با دست خود حفر نکن، زبانت را نگهدار و در خانه بنشین.^(۴)

ص: ۷۹

۱- . کامل، ج ۲، ص ۴۵۷ _ ۴۸۶.

۲- . طبری، ج ۲، ص ۱۳۵.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳.

۴- . طبقات، ج ۶، ص ۲۱۸.

او برای این که نیات خود را، دور از شورش های مردمی، بهتر عملی سازد، در شورای شهر نیز مقامی را به حجر پیشنهاد کرد. حجر، که تنها انگیزه اش ایمان به رهبری اهل بیت علیهم السلام بود، از پذیرش مقام خودداری ورزید^(۱) و بر تلاش خویش جهت احقاق حقوق مردم و نشر فضایل امیرمؤمنان علیه السلام افزود. زیاد که خود را در مقابل ایمان نفوذناپذیر حجر ناتوان دید، کشتار فجیع و سرکوب عمومی را پیشه کرد. ابن اعثم کوفی، مورخ قرن سوم هجری، درباره رفتار زیاد با شیعیان می گوید: زیاد هر کجا یکی از دوستان امیرمؤمنان علیه السلام را می یافت، می کشت؛ پاهایشان را می برید و چشمانشان را بیرون می کشید. معاویه نیز بر حسب مصلحت او می رفت.^(۲)

این جملات بیانگر بی رحمی زیاد است. آخر عبارت نشان می دهد معاویه نیز خود را با رفتار زیاد هماهنگ ساخته بود. زیاد که در مقابل ایمان استوار حجر ناکامی را لمس کرده بود، با عصبانیت وارد مسجد شد و بر فراز منبر فریاد زد: اگر نتوانم این شهر را از شر تحریکات حجر آرام سازم، مرد نیستم. بلایی سرش بیاورم که عبرت دیگران گردد. شما زبانتان با من است و دل هایتان با حجر.^(۳) با یک دست سر می شکنید و با دست دیگر مرهم می نهید. به زودی قومی را خواهم آورد که شما را با خواری در هم کوبد و ذلیل سازد.

ص: ۸۰

۱- . محمد امانی، سیری در تاریخ تشیع، ص ۱۰۲.

۲- . الفتوح، ص ۷۸۸.

۳- . طبقات، ج ۶، ص ۲۱۸.

چون سخن به اینجا رسید، مردم آمادگی خود را برای اطاعت اعلام کردند.^(۱) آنگاه گفت: هر یک از شما برخیزید، دست اطرافیان خود را گرفته، از گرد حجر متفرق سازید. حاضران، به طمع مقام و منزلت جدید و نیز تثبیت و ترفیع موقعیت خویش، فرمانش را اجرا کردند.

زیاد به یکی از فرماندهانش دستور داد: برخیز و حجر را نزد من آور. اگر سرپیچی کرد، با شمشیر احضارش کن.

چون مأمور زیاد برای اجرای فرمان وی دست به اقدام زد، یاران حجر مقاومت کردند. «ابوعمرطه کندی» به حجر بن عدی که در شبستان مسجد بود، گفت: بهتر است برخیزی و به یاران ملحق گردی تا شاید در حمایت آنان از شر دشمنان مصون باشی. سربازان زیاد، یاران حجر را در میان گرفتند. مردی از «بنی حمراء» عمودی بر فرق عمرو بن حنظل کوفت. عمرو که از صحابه بزرگ رسول خدا صلی الله علیه و آله محسوب می شد، به زمین افتاد. یارانش بی درنگ وی را از معرکه بیرون برده، پنهان ساختند. چون محاصره قدری شکست، حجر خود را به استریش رساند و همراه عمرطه به خانه خود رفت. خانه حجر، که از اماکن سیاسی شهر به شمار می رفت، به زودی مورد توجه مأموران قرار گرفت. بسیاری از مردم کوفه برای یاری اش گرد آمدند. در میان یاری دهندگان، قبیله کنده از کمترین تعداد برخوردار بود؛ زیرا حاکم کوفه، به منظور کاستن از قدرت این قبیله، ریاست آن را به طور یک جانبه به محمد بن اشعث کندی سپرده بود. تعدادی از افراد قبیله به منظور رسیدن به قدرت و ثروت، سنگ هواداری از محمد را به سینه زده، در مقابل افکار واقع گرای متدینین

ص: ۸۱

ایستادند و در نتیجه، آتش اختلاف در قبیله شعله ور شد. وضعیت چنان می نمود که جان حامیان قیام، در اثر بسیاری دشمنان، در خطر جدی است. حجر که از نیات معاویه و دست نشانده وی به خوبی آگاه بود، یارانش را به پراکندگی و مخفی شدن فراخواند و خود به منزل مردی از قبیله بنی حوت یا حریث به نام سلیم بن یزید رفت. سلیم تعهد کرد که در مقابل فشار دشمن از وی حمایت کند. حجر با شنیدن صدای گریه دختر میزبان _ که به سبب ترس، وجود مهمان را ناخوش می داشت _ تصمیم به ترک منزل گرفت و چون سماجت سلیم را مانع آن دید، بدون اطلاع وی از پنجره بیرون جست، به سمت خانه عبدالله بن حارث (برادر مالک اشتر) رهسپار شد. کنیز سیاه پوستی که او را دیده بود، به سربازانی که در جستجوی حجر بودند، گفت: اینک حجر در میان قبیله نخعی به سر می برد، من ساعتی قبل وی را در آنجا دیده ام.

مردی خبر جستجوی مأموران در میان قبیله نخع را به گوش حجر رساند، او با آنکه عبدالله برای حمایتش شمشیر بسته بود و بر ماندنش اصرار می ورزید، از آنجا خارج شد.^(۱)

حجر آن مسلمان بیدار دل، که درس دورانیشی را از مولایش امام حسین علیه السلام به خوبی آموخته بود، بر حفظ جان شیعیان اهمی خاصی داشت. لذا پافشاری و آمادگی عبدالله مانع رفتن وی نشد.

وی سرانجام به خانه ربیع بن ناجد ازدی رفت. زیاد، که از سیاستمداران کهنه کار به شمار می رفت، این بار شعار معروف «تفرقه بینداز

ص: ۸۲

و حکومت کن» را عملی ساخت. دو گروه بزرگ «نزاری» و «یمنی» عمده ترین قبایل عرب ساکن کوفه بودند. او برای آن که از یک سو از برخورد دو تیره مذکور و تشنج عمومی و خارج شدن شهر از سیطره خود جلوگیری کرده؛ از طرف دیگر، یکپارچگی و همدلی اعراب جنوبی را که خطری آشکار برای حکومت شام به شمار می آمدند، از میان ببرد، قبیله یمنی را مسئول دستگیری حجر بن عدی ساخت. بیشتر افراد این قبیله شیعه بودند؛^(۱) بنابراین دستور زیاد عملی نشد و مراد فرزند ابیه تحقق نیافت. آری عدم دستگیری حجر، او را به ستوه آورده بود؛ لذا محمد بن اشعث را طلبید و در نهایت خشم تهدید کرد چنانچه حجر را در کمترین فرصت حاضر نسازد، اموالش را مصادره کرده، خودش را می کشد و بدنش را ریز ریز خواهد ساخت. او، که از نحوه بیان زیاد به شدت ترسیده بود، سه روز مهلت خواست و سپس به جستجوی انقلابیان پرداخت.

حجر نیز یک شبانه روز در منزل ربیعه اقامت کرد. از آنجا پیام فرستاد تا از زیاد برایش امان بگیرند. پسر اشعث نزد بزرگان شیعه همانند عبدالله بن حارث رفت و از آنان خواست برای حجر از زیاد امان بگیرند و از او بخواهند تا حجر و یارانش را برای حکم نهایی به شام بفرستد.^(۲)

پسر ابیه پذیرفت. حجر در محاصره چند تن از مأموران وارد قصر شد. ده روز در زندان بود تا برخی از یاران دیگرش به وی پیوستند؛ آنگاه زیاد طوماری آورد و در آن علیه حجر و یاران فداکارش بدین مضمون اقامه جرم کرد:

ص: ۸۳

۱- همان، ص ۵۰۲.

۲- طبری، ج ۵، ص ۲۶۲.

۱. حجر بن عدی گروهی را دور خود جمع کرده، بر عثمان ناسزا می گوید.

۲. مردم را به جنگ با معاویه تحریک می کند.

۳. تصمیم دارد خلافت را به خاندان علی برگرداند.

۴. او به اتفاق یارانش فرماندار خلیفه را از شهر بیرون کرده است.

۵. به علی بن ابی طالب محبت می ورزد.

۶. علاوه بر دوستی با ابوالحسن، از دشمنان او نیز بیزاری می جوید.

۷. همراهانش نیز در افکار و رفتار، همانند اویند. (۱)

بعد از تنظیم گزارش، تعدادی از رؤسای خود فروخته شهر، آن را امضا کردند و بی درنگ به دمشق فرستادند. سپس حجر و همراهانش را که نه تن کوفی و چهارتن غیر کوفی بودند، به همراه دو تن از مزدوران زیاد به نام های وائل بن حجر خضرمی و کثیر بن شهاب _ که در بی ادبی معروف بود _ نزد معاویه فرستادند. چون به چند میلی کوفه رسیدند، دخترش در شعر غم انگیزی، که بدرقه راه پدر کرد، مظلومیت وی و بی رحمی روحی حاکم شام را به این مضمون تبیین کرد:

ای ماه نورانی! بالا برو،

شاید حجر را هنگام رفتن، ببینی.

او به سوی معاویه پسر حرب رهسپار است؛

تا فردی که خود را امیر می داند، او را بکشد

و بدنش را بر دروازه دمشق بیاویزد

و کرکس ها از صورت «زیبایش» بخورند.

ص: ۸۴

۱- همان، ص ۲۶۹؛ کامل، ج ۲، ص ۴۸۸ و ابوالفرج اصفهانی، آغانی، ج ۱۷، ص ۳۲۲.

سلاطین بعد از شهادت حجر بر ستم خود خواهند افزود
و ظلم در کاخ های خَوْرَتَق و سَدیر گوارا و رایج می گردد.

ای حجر بن عدی، سلام و شادمانی بر تو باد.

ولی می ترسم که تو چون مولایت امیرمؤمنان علیه السلام

از جام شهادت بهره مند گردی

و پیر حیلہ گر شام در بیشه خالی غرّش کند.

ای کاش حجر نیز چون دیگران به مرگ طبیعی می مرد؛

تا مانند شتران ذبحش نمی کردند.

اما او، «مرد و مردانه» چون هر رئیس «دلیر» قبیله

کشته می شود و سربلند و باوقار از این دنیا هجرت می کند.^(۱)

حجر و یارانش را در محلی به نام «مرج عذرا» _ که ظاهراً در دو فرسنگی شهر دمشق آن روز واقع بود. _ در زندانی که معاویه آن را جهت زندانی کردن مخالفان غیر شامی و به رخ کشیدن قدرت و شوکت خویش ساخته بود، به بند کشیدند.

یکی از نزدیکان دستگاه معاویه خواست برای رهایی حجر، معاویه را نرم سازد، ولی او به این بهانه که وی رئیس قیام کنندگان است، نپذیرفت. آنگاه چند مأمور خویش را تحت فرماندهی مردی یک چشم نزد آنان فرستاد و به وی دستور داد: اگر از ما اطاعت کرده، از ابوالحسن بیزاری جستند؛ در امانند و گرنه، طعم مرگ را در مقابل قبرهای کنده شده به بدترین حالت به آنان بچشان.

ص: ۸۵

چون پیک معاویه نزد آنان رسید، یکی از یاران حجر گفت: اگر حدسم درست باشد، او نیمی از ما را می کشد و باقی نجات می یابد.

بدو گفتند: از کجا دریافتی؟ پاسخ داد: چون یک چشم دارد.

مرد یک چشم، پس از جملاتی توهین آمیز دستور زاده هند را بیان داشت.

حجر و شش نفر از یارانش گفتند: شمشیر تیز نزد ما بهتر از آن چیزی است که ما را بدان می خوانی. برای ما به پیشگاه خدا و پیغمبر صلی الله علیه و آله و جانشین او شتافتن، از دوزخ بهتر است. (۱)

آنگاه نیمی از افرادی که با حجر بودند، به صورت ظاهر، از علی علیه السلام براءت جستند. حجر و یاران پایدارش تمام شب را عبادت کردند. پس از طلوع آفتاب، آن جوانمردان نیک سیرت را جهت قربانی کردن در راه اعتقادات پاکشان جلوی تیغ راندند. حجر که برق وصال دل آرای دوست را دید، از آنان خواست اجازه دهند دو رکعت نماز گزارد. نماز را در کمال خضوع و خشوع خواند، بدو گفتند: از ترس مرگ نماز را چنین منقلب خواندی؟!

پاسخ داد: نه، هرگز برای نماز شستشو نکرده ام، مگر آنکه آن را به بهترین وجه ممکن به جای آورده ام. و تا امروز نمازی بدین راحتی نگزارده بودم؛ در حالی که تیغ برهنه و قبر کنده را در مقابل خویش می بینم.

هدبه بن فیاض قضاعی شمشیر تیزش را بر گردن حجر نهاد. او گمان کرد آن مجاهد راستین در چنان لحظه حساسی به خاطر ترس از مرگ، از محبت امیرمؤمنان علیه السلام دست می کشد. از وی خواست با اهانت به

ص: ۸۶

علی علیه السلام، آزادی و زیستن در نعم دنیوی را برگزیند. حجر سوگند یاد کرد: هرگز از بیم شمشیر سخنی بر خلاف رضای خالق نخواهم گفت و خشنودی او را بر هر حادثه ناگواری ترجیح می‌دهم. (۱)

سرانجام گلویش را بریدند؛ (۲) حلقومی که جز سخن حق از آن خارج نشده بود. شش تن از یارانش نیز، که چون وی در اعتقاد راسخ ماندند؛ پس از اندکی به او پیوستند.

(إِنَّ الدِّينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَامُوا تَنْزِيلٌ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشُرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ). (۳)

* * *

در قسمت آغازین این بحث، برخی ویژگی‌های فردی و نیز شروع حرکت حجر، مورد اشاره قرار گرفت. در دومین بخش، گوشه‌ای از پایداری و فداکاری آن افسر ولایت و نیز شهادت او و هفت تن از یارانش بررسی شد. مطلب حاضر که بخش سوم و پایانی این نوشتار است، به زندگی پربار حجر کندی و آثار قیام وی می‌پردازد. امید آنکه بیان زندگی ارزشمند مردان بزرگ، جوانان این مرز و بوم را در پاک زیستن یاری دهد.

زندگی سیاسی و نظامی حجر بن عدی

چنان که در نخستین قسمت این گفتار اشاره شد، حجر همراه برادرش هانی بن عدی نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و آزادانه اسلام را پذیرفتند. او در

ص: ۸۷

۱- . طبری، ج ۶، ص ۱۵۶.

۲- . مروج الذهب، ص ۸.

۳- . سوره فصلت.

راه کمال و قرب به رسول خدا صلی الله علیه و آله چنان کوشید که در همان دوران، با سن اندکش، در شمار اصحاب جوان آن حضرت جای گرفت.

حجر در زمان خلفا

در حکومت ابوبکر نامی از حجر بن عدی نیست. اما در زمان حکمرانی عمر، بویژه در جنگ های سرنوشت ساز «جلولا» و «حلوان»، نقشی کلیدی داشت. جلولا نزدیک «خانقین» امروز واقع بود که پس از پیروزی اسلام بر «مدائن» فتح شد و راه را برای پیروزی بزرگ «نہاوند»، که مسلمانان آن را «فتح الفتوح» نامیدند، گشود. حجر در آنجا با ده هزار نیرو از شام به کمک سعد بن ابی وقاص شتافت و در مقام فرماندهی ۲۵ هزار رزمنده به نبرد پرداخت. (۱)

«مرج عذراء» که در آن روزگار از سرزمین های روم شرقی به شمار می رفت، به دست حجر بن عدی فتح گردید. (۲)

حجر در زمان عثمان

در زمان عثمان بیشتر پست های دولتی در دست بنی امیه بود. علاوه بر این، مروان بن حکم و ابوسفیان بن حرب، دو تن از سران آن قبیله، راهنمای سیاسی عثمان بودند. چنان معروف است که ابوسفیان نزد چند تن از بنی امیه به عثمان گفت: حال که حکومت در دستان شماست، آن را نگه دارید و چون تویی به یکدیگر پاس دهید.

ص: ۸۸

۱- . یاقوت حموی، معجم البلدان، ج ۴، ص ۹۱.

۲- . الفتوح، ص ۳۴۰.

بی تردید حاکمان چنین جامعه ای به آرمان مردم نمی اندیشند. ابن اعثم کوفی می نویسد: مردم شهرها از ستم فرمانروایان خویش به تنگ آمده بودند. برخی از سران بصره، کوفه و مصر هنگام حج نزد عثمان شکایت بردند. او به حکمرانان آن شهرها تذکر داد؛ ولی وقتی به محل کار خود بازگشتند، بیدادگری را از سر گرفتند. بزرگان دیندار کوفه، که حجر بن عدی یکی از آنها بود، به کارهای خلاف شرع سعد بن عاص _ حاکم کوفه _ اعتراض کردند.^(۱)

حجر در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام

چنان که مورخان نوشته اند: بعد از کشته شدن عثمان، مردم برای بیعت به سوی علی علیه السلام شتافتند. حضرت علی علیه السلام که تا آن زمان برای جلوگیری از پراکنده شدن اجتماع نوپای مسلمانان شکیبایی پیشه کرده بود، به سبب اقبال گسترده مردم و ترس از بروز پدیده های ناخوشایند دیگر، حکومت را پذیرفت. او در نخستین فرصت، دست نشانندگان عثمان را که با بهره گیری از اموال دولتی سرمایه های بسیار اندوخته بودند، عزل کرد. معاویه _ که از سال ها پیش، بر شام حکمرانی داشت و قدرت شگفت انگیزی فراهم آورده بود. _ به مخالفت با حضرت روی آورد. امام علیه السلام به منظور بر طرف ساختن مشکلات مسلمانان و دفع شر معاویه فرزند ابوسفیان، سران قبایل و افراد با نفوذ خود را به یاری طلبید. حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی، نخستین کسانی بودند که به کمک حضرت شتافتند و اعلام آمادگی کردند. آنان ضمن جلوه گر ساختن عزم خود،

ص: ۸۹

آشکارا به نفرین معاویه پرداختند و او را کوچک شمردند. حضرت اراده آنان را ستود، اما از نفرین بازشان داشت و فرمود: هر چند معاویه بر این کار، سزاوار است، ولی دوست ندارم زبان پاک شما به بدگویی او آلوده شود.^(۱) برای امیرمؤمنان علیه السلام سرنگونی معاویه، که بیش از صد هزار مرد جنگی زیر فرمان داشت، جز با جنگ ممکن نبود. بدین سبب، از بزرگان و سران سپاه خود خواست تا لشکری نیرومند گرد آورند. سرانجام با تلاش و سخنانی حجر بن عدی و چند پاکدل دیگر، نه هزار تن در بیرون شهر کوفه آماده کارزار شدند. حجر بن عدی در گروه پیش قراولان سپاه علی علیه السلام جای گرفت و با قلبی آکنده از حماسه، آهنگ دمشق کرد. حجر بن عدی را «حجر الخیر» هم می خواندند؛ زیرا پسر عمویش که با وی همنام بود، به «حجر الشَّرِّ» شهرت داشت و در صف معاویه می جنگید. او روزی آهنگ کارزار کرد و از یاران علی علیه السلام هم‌آورد خواست. حجر بن عدی به مصاف وی شتافت و با نیزه از اسب بر زمینش افکند. در همان حال، مردی از بنی اسد در رسید و ضربه ای به حجر نواخت. حجر با چالاکی، حمله وی را دفع کرد و سینه اش را با نیزه درید. سپاه حضرت بر لشکر شام هجوم برد و حجر الشَّرِّ گریخت.^(۲) در روزهای دیگر، آدهم، که در شمار لشکر معاویه جای داشت، به میدان آمد و از سپاه امیرمؤمنان علیه السلام مبارز خواست. حجر بن عدی به سوی میدان تاخت و در نبردی دلاورانه حریف را از پای درآورد. بی درنگ مردی دیگر به نام حَکَم هم‌آورد طلبید.

ص: ۹۰

۱- . همان، ص ۴۹۹.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج ۵، ص ۱۹۵.

حجر شجاعانه به زندگی او نیز پایان داد. پس از وی، سومین جنگجو پای به عرصه پیکار نهاد؛ اما پیش از آنکه به حجر برسد، با تیغ سپهسالار سپاه علی علیه السلام، مالک اشتر نخعی به هلاکت رسید.^(۱)

در یکی از روزهای «صفین»، نیروهای علی علیه السلام بر لشکر معاویه حمله بردند و آتش پیکار بالا گرفت و مردان معاویه هراسان گریختند. شجاعت حجر بن عدی و معقل بن قیس ریاحی، دو یار فداکار امام علیه السلام، در آن گیرودار، لشکر شام را به حیرت واداشت.^(۲) در آغاز این جنگ، ریاست قبیله کننده، که در اختیار اشعث بن قیس بود، از جانب امیرمؤمنان علیه السلام به حجر پیشنهاد شد. حجر، که از علاقه اشعث به مقام یاد شده، آگاه بود و می دانست علی علیه السلام در آن موقعیت به جنگجویانی چون او نیازمند است، از پذیرش آن مقام، چشم پوشید. حجر در «نهروان» فرماندهی چپ سپاه اسلام را به عهده داشت.^(۳)

پس از جنگ صفین، امام علی علیه السلام دیگر بار به گردآوری سپاه پرداخت. اما جز گروهی اندک، کسی دعوتش را اجابت نکرد. این رخداد، پس از شهادت مالک اشتر در آخرین روزهای زندگی امام علیه السلام تحقق یافت. مردی فریاد بر آورد: آثار مرگ مالک در میان مردم عراق احساس می شود. شهادت می دهم اگر او زنده بود، تمام مردم آماده رزم می شدند. حضرت ناراحت شد و به کنایه چنین فرمود: من به این حق از او سزاوارترم. مالک، که خدایش رحمت کند، پیرو من بود.

ص: ۹۱

۱- . الفتوح، ص ۵۲۲.

۲- . همان، ص ۶۳۰.

۳- . اسد الغابه، ج ۱، ص ۳۸۹ و الاستیعاب، ج ۱، ص ۵۲۷.

در این هنگام، حجر بن عدی و سعید بن قیس همدانی از جای برخاسته، گفتند: ای امیرمؤمنان! ما فرمانبردار تو هستیم. گفتارت را می‌پذیریم و در راه تو، از جان خود و نزدیکان خویش، چشم می‌پوشیم.

سپس معقل بن قیس ریاحی به پاخاست و سخنانی همانند آنان گفت. آنگاه امام آن سه یاور با وفا را، به جمع آوری نیرو گماشت. (۱)

در سال چهارم هجری، معاویه به قلمرو امیرمؤمنان علیه السلام تجاوز کرد. او، پس از کشتن مردم و غارت اموال آنان به کارهای بسیار فجیع دست یازید. وقتی علی علیه السلام از پیشروی و جنایات لشکر شام به سرپرستی ضحاک بن قیس فهری، آگاه شد، سخنانی پرشوری کرد و حجر بن عدی را به فرماندهی چهار هزار نفر به مصاف وی فرستاد. حجر در یکی از مناطق شام با آنها درگیر شد. مردان معاویه به سوی شام گریختند. حجر بن عدی آنان را تا محلی به نام «سماوه» نزدیک شام دنبال کرد. پس از آن نزد امیرمؤمنان علیه السلام بازگشت و خبر مسرت بخش پیروزی را به امام علیه السلام عرضه داشت. (۲) او همواره سرباز فداکار رهبرش بود و آرمانی جز خشنودی وی نداشت. شبی که ابن ملجم با هدف به شهادت رساندن مولای متقیان در مسجد خفته بود، حجر بن عدی نیز برای عبادت پروردگار در مسجد به سر می‌برد. او اشعث بن قیس را دید که بر ابن ملجم گذشت و به وی گفت: برای کاری که آمده‌ای، برخیز که اکنون روشنی صبح، رسوایت می‌سازد.

حجر، با توجه به شناختی که از اشعث داشت، به رمز کلامش پی برد و از وجود توطئه، آگاه شد. بنابراین، به اشعث گفت: خدایت تو را بکشد ای

ص: ۹۲

۱- ابراهیم بن هلال ثقفی، الغارات، ص ۳۳۲.

۲- الفتوح، ص ۷۴۴ و شرح نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۷.

یک چشم! می خواهی امیرمؤمنان علیه السلام را به شهادت رسانی؟ پس به این ملجم اشاره کرد و ادامه داد: اکنون، این نامرد را نیز به کشتن دادی.

آنگاه به سوی خانه علی علیه السلام حرکت کرد، ولی وقتی به آنجا رسید، حضرت از مسیری دیگر به مسجد رفته بود. شتابان برگشت و نزدیک مسجد، خبر شهادت امیرمؤمنان علیه السلام را شنید. (۱)

حجر در حکومت امام حسن علیه السلام

حجر در حکومت امام حسن علیه السلام نقشی کلیدی داشت و در پیروی از امامش پایدار بود. پس از شهادت امیرمؤمنان علیه السلام، معاویه که از خطر سوء قصد رهایی یافته بود، گستاخ شد و برای درهم کوفتن حکومت نوپای امام حسن علیه السلام با صدهزار مرد جنگی راه عراق پیش گرفت. وقتی امام علیه السلام از حرکت لشکر شام آگاه شد، مردم را در مسجد گردآورد و به جنگ فراخواند. مردم خاموش ماندند و از پاسخ به حضرت خودداری کردند. در میان گفتار شورانگیز امام علیه السلام، صدای رعدآسای حجر سکوت مجلس را شکست و چهره حاضران را سمت خویش جلب کرد. او گفت: ای مردم نادان! شرمتان باد، این جگر گوشه رسول خدا صلی الله علیه وآله و جانشین شایسته آن بزرگوار است که شما را به یاری دین می خواند...

سخنان آتشین حجر بن عدی و تنی چند از یاران امام علیه السلام، غیرت زودگذر مردم را تحریک کرد و آنان را برای نبرد آماده ساخت. (۲)

ص: ۹۳

۱- مروج الذهب، ج ۲، ص ۷۷۲؛ علی بن عیسی بن اربلی، کشف الغمه فی معرفه الائمه، ج ۱، ص ۴۳۷.

۲- دینوری، اخبار الطوال، ص ۱۴۵ و شیخ مفید، الجمل، ص ۲۵۵.

شمار سربازان امام علیه السلام از سپاه معاویه، بسیار کمتر بود. حضرت برای گردآوری مردان بیشتر، به افراد با نفوذ نیاز داشت؛ کسانی که بتوانند با کاردانی و نفوذ کلامشان، مردم اطراف کوفه را به میدان مسؤولیت پذیری بکشند. حضرت این شایستگی را در چهره حجر بن عدی دید و به او فرمان داد در بیرون شهر به گردآوری سپاه پردازد. او بسیاری از مردم را در «نخيله» گردآورد. (۱)

آخرین مأموریت حجر بن عدی در لشکر امام حسن علیه السلام، بردن پیام ویژه آن حضرت بود. او، به منظور جلوگیری از تأثیر نقشه های فریبکارانه معاویه بر فرماندهان سپاه امام، (۲) پیام ویژه حضرت را به خط مقدم رساند.

قیام و سیمای حجر در نگاه معصومین علیهم السلام

۱. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

معاویه، در یکی از سفرهایش، در مدینه با عایشه ملاقات کرد. عایشه از شهادت حجر و یارانش سخن راند و به سرزنش معاویه پرداخت. سرانجام معاویه چهره درهم کشید، خود را ناراحت نمایاند و گفت: مرا با حجر تنها بگذار تا خداوند بین من و آنها داوری کند.

عایشه لختی مکث کرد و گفت: اُنّی سمعتُ رسول الله صلی الله علیه و آله یقول: «یقتلُ بمرج عذراء نفر یغضب لهم اهل السموات»؛ (۳) از رسول خدا ۹

ص: ۹۴

۱- . کشف الغمه، ج ۱، ص ۵۳۹ و ابن شهر آشوب، المناقب، ج ۴، ص ۳۲.

۲- . شرح نهج البلاغه، ج ۱۶، ص ۳۸.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۳۱؛ الاستیعاب، ج ۱، ص ۵۲۶.

شنیدم که فرمود: «بعد از من در محلی به نام «مرج عذراء» کسانی کشته خواهند شد که فرشتگان الهی به سبب کشته شدن آنها، به خشم می آیند.»

۲. امیرمؤمنان علیه السلام

علی علیه السلام بامداد بیستم ماه رمضان، مردم را به حضور پذیرفت و از آنها خواست درباره هر چیزی که می خواهند، پرسند؛ ولی پرسش ها را کوتاه سازند. مردم گریستند. حجر بن عدی برخاست و شعر زیبایی را که خود درباره حضرت سروده بود، خواند. حضرت پرسید: حجر! وقتی از تو بخواهند از من بیزاری جویی، چه خواهی کرد؟

پاسخ داد، ای امیرمؤمنان! اگر با شمشیر ریز ریزم کنند و در آتشم بسوزانند، هرگز از شما دوری نخواهم جست.

امام علیه السلام درباره اش چنین دعا کرد: «وَقَفْتُ لِكُلِّ خَيْرٍ يَأْتِي حَجْرًا جَزَاكَ اللهُ خَيْرًا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ نَبِيِّكَ»؛ ای حجر! همواره توفیق الهی رفیق راحت باد. خداوند از سوی اهل بیت پیامبرت صلی الله علیه و آله (به پاس یاری ایشان) به تو پاداش خیر دهد. (۱)

عبدالله بن رزین می گوید: شنیدم امیرمؤمنان علیه السلام به مردم فرمود: «یا اهل العراق سیقتل سبعة نفر بعذراء مثلهم کمثل اصحاب الاخدود»؛ ای اهل عراق! به زودی هفت تن در سرزمین «عذراء» کشته خواهند شد که چون اصحاب اخدودند.

چیزی نگذشت که حجر بن عدی و شش تن از یارانش به شهادت رسیدند. (۲)

ص: ۹۵

۱- . ماهنامه کوثر، شماره ۲۲، ص ۲۴.

۲- . طبرسی، اعلام الوری، ص ۳۳.

۳. امام حسن علیه السلام

چون امام حسن علیه السلام خبر شهادت حجر بن عدی را شنید، بر زیاد بن ابیه چنین نفرین کرد: خدایا! بلایی بر زیاد نازل ساز که چاره ای از آن نیابد، تو بر همه چیز توانایی.

به نوشته برخی از تاریخ نگاران، دعای آن حضرت مستجاب شد. نخست برجستگی سفتی در انگشت زیاد، آشکار گشت و سرانجام با همان زخم به هلاکت رسید. (۱)

۴. امام حسین علیه السلام

چون خبر شهادت حجر بن عدی به امام حسین علیه السلام رسید، اندوهگین شد. نامه ای به معاویه نوشت و او را سرزنش کرد. امام علیه السلام شهادت حجر را سند سیه روزی و جنایت پیشگی معاویه بر شمرد و افزود: «مگر تو قاتل حجر بن عدی و یارانش نیستی؟!»

آن مردان عبادت پیشه و فروتنی که بدعت را گناهی بزرگ می شمردند و امر به معروف و نهی از منکر می کردند. با آنکه پیمان های مستحکم و عهدهای مؤکد بسته بودی، از روی دشمنی و ستمگری، آنان را به قتل رساندی، پیمان خدا شکستی و بر فرمانش بی اعتنا شدی! (۲)

مطالب یاد شده از زبان مبارک رسول خدا صلی الله علیه و آله و سه معصوم زمان حجر، علاوه بر بیان جایگاه والای او نزد آن رهبران راه نور، نشان دهنده خشنودی آنان از «قیام سرخ حجر بن عدی» است.

ص: ۹۶

۱- . الفتوح، ص ۷۸۸.

۲- . مجلسی، بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۴۹۰.

چون عایشه از دستگیری حجر و همراهانش آگاه شد، عبدالرحمن بن حارث بن هشام را همراه با نامه ای نزد معاویه فرستاد. او، ضمن تأکید جدی بر آزادی حجر و یارانش، نوشت: «اللّٰه الله فی الحجر و اصحابه»^(۱) او با این جمله در حقیقت، مقام بلند حجر و اهمیت زنده ماندنش را به فرزند هند، گوشزد کرد؛ ولی چه سود که پیک بعد از شهادت جانسوز حجر و همراهانش به شام رسید و سودمند واقع نشد.

وقتی شریح بن هانی، صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله و افسر سرشناس سپاه امام علی علیه السلام از گرفتاری حجر و شهادت دادن عده ای از سران خود فروخته کوفه، علیه او آگاه شد، نامه ای نزد معاویه فرستاد و ضمن بر شمردن فضایل حجر، چنین نوشت: شهادت می دهم، حجر نماز می خواند، زکات می دهد، حج به جای می آورد و از امر به معروف و نهی از منکر نیز غفلت نمی ورزد.^(۲)

تأثیر شهادت حجر

اولین اثر شهادت حجر بن عدی و یارانش، رسوایی معاویه و شکل گرفتن اعتراض ها و سرزنش های گسترده علیه او بود. او، که خویشتن را منادی حلم و آزادی می دانست، دیگر حرفی برای گفتن نداشت. «فاجعه عذراء» مرم را به هیجان آورد. خشم و اندوه، جهان اسلام را فراگرفت. در نگاه شخصیت های آگاه مسلمان، شهادت حجر بن عدی، صحابی نامدار رسول خدا صلی الله علیه و آله، با آن وضع رقت بار، حرمت اسلام را درهم شکسته بود.

ص: ۹۷

۱- الاستیعاب، ج ۱، ص ۳۹۰ و اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۲۶.

۲- طبری، ج ۴، ص ۲۰۸.

برخی از سرشناسان مسلمان، که دل به گوشه گیری و دوری از رخداد‌های سیاسی روز سپرده بودند، با شنیدن فاجعه شهادت حجر ناخشنودی خویش را آشکار ساختند. عبدالله بن عمر زنبیل در دست از بازار مدینه می گذشت که خبر شهادت حجر را شنید. از حرکت باز ایستاد و از فرط ناراحتی زنبیل از دستش افتاد. گوشه ای نشست و در حالی که زانوان خویش را به نشانه اندوه در آغوش گرفته بود، ناخشنودی خود را از ناتوانی و گرفتار آمدن مسلمانان به فرمانروایی چون معاویه ابراز داشت. (۱) حسن بصری، از دانشمندان معروف اهل سنت و معاصر حجر بن عدی، پس از شنیدن خبر شهادت حجر همواره غمگین می نمود و مکرر می گفت: معاویه در زندگی چهار گناه مرتکب شد که هر یک به تنهایی برای اعلام گمراهی و رسیدن او به عذاب الهی کافی است:

۱. شمشیر کشید و با مکر و نیرنگ حکومت را به چنگ آورد.

۲. زیاد بن ابیه را برادر خویش و پسر ابوسفیان خواند؛ با آن که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده بود: فرزند از آن بستر (زن و شوهر) است و پاداش زناکار، سنگسار شدن است.

۳. خلافت مسلمانان را به فرزند می خواره اش، که طنبور می نواخت و حریر می پوشید، سپرد.

۴. حجر بن عدی را به شهادت رساند.

سپس سه بار با چهره و صدای اندوهگین، می گفت: «فیا ویلاً له من حجر»؛ پس وای بر معاویه از حجر! (۲)

ص: ۹۸

۱- . الکامل، ج ۳، ص ۱۹۵ و الاصابه، ج ۱، ص ۳۱۴.

۲- . طبری، ج ۶، ص ۱۵۷ و اسدالغابه، ج ۱، ص ۵۲۶.

ربیع بن زیاد بصری از سوی معاویه فرمانروای خراسان بود. چون خبر شهادت حجر به عدی و یارانش را شنید، بسیار عصبانی شد، اندوه فراوان قلبش را آزرده و به انتظار روز جمعه نشست. سرانجام جمعه فرا رسید. خطبه های نماز را به پایان برد و از مردم خواست از دل بر دعاهایش، آمین گویند. آنگاه دست به دعا برداشت و گفت:

«خدایا! اگر ربیع را در پیشگاه تو خیری است، جانش را بگیر.» هنوز نماز تمام نشده بود، که به سرای جاودانگی پرکشید. (۱)

معاویه در بستر مرگ، وحشت زده می گریست و می گفت: روز محاکمه من درباره حجر بن عدی بس دراز خواهد بود. (۲)
مرا با حق تو، چه افتاد ای پسر ابوطالب؟! مرا با تو، چه افتاد ای حجر بن عدی؟ (۳)

حجر وصیت کرد: زنجیر آهنین از من بردارید و خونم را نشویید، زیرا می خواهم در صراط با همین حال معاویه را ملاقات کنم. (۴)

مرحوم صدوق حدیث زیر را با شش واسطه از عمر بن بشر همدانی نقل می کند:

عمر بن بشر از ابی اسحاق، که در جامعه شناسی آن روزگار از نگرش خوبی برخوردار بود، چنین پرسید: «خواری و ذلت مردم از چه زمانی آغاز شد و چه وقت مردم به این بدبختی افتادند؟»

ص: ۹۹

۱- طبقات، ج ۶، ص ۲۱۷ و الکامل، ج ۳، ص ۱۹۶.

۲- طبری، ج ۶، ص ۱۵۶.

۳- الفتوح، ص ۸۰۹.

۴- الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۵۶.

ابی اسحاق پاسخ داد: «از زمان شهادت حسین بن علی علیه السلام و ملحق ساختن زیاد به ابوسفیان از سوی معاویه و کشته شدن حجر بن عدی.»^(۱)

این گفتگوی آن هم سال ها پس از «واقعه عذراء» نشان دهنده تأثیر گسترده شهادت حجر بر جامعه آن روز است.

فرزندان حجر

حجر دو پسر و یک دختر داشت. فرزند بزرگش را عبدالرحمان و فرزند کوچکترش را همام می خواندند. عبدالرحمان سال ها پس از شهادت پدر زیست، اما همام با وی به شهادت رسید. به نوشته گروهی از محققان: چون حجر آماده ملاقات با خدا شد، از جلاد خواست اگر فرزندش نیز در گروه شهید شوندگان است، او را پیش از پدر بکشند. آنگاه به پسرش گفت: نزد جلاد برو تا با شکیبایی بر مرگت، در پیشگاه پروردگار، اجر بیشتر یابم. وقتی سر فرزند را بریدند، به حجر گفتند: در مرگ پسرت، شتاب کردی؟

پاسخ داد: بیم داشتم چون لبه شمشیر را برگردنم ببیند، ترس از مرگ، او را از دوستی علی علیه السلام باز دارد. خواستم در سرای جاوید، که خداوند برای شکیبایان، شهیدان و محبان اهل بیت علیهم السلام مهیا کرده است، گرد هم باشیم.^(۲)

دختر حجر از پسرانش کوچک تر بود. او شبی که حجر را در زنجیر اسارت رهسپار شام دید، شعر زیبایی بدرقه راه پدر کرد و مظلومیت حجر

ص: ۱۰۰

۱- . شیخ صدوق، الخصال، ص ۱۸۱.

۲- . سید امین، اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۹۹.

و ناجوانمردی دشمن را با بهترین مضامین، بر سینه ستبر تاریخ نگاشت.^(۱) به نظر می رسد نسل حجر از پسر بزرگ و دخترش، تدوام یافته باشد.

حجر پیرو راستین ولایت بود و خون پاکش را به پای شجره طیبه امامت ریخت. او از معارف اسلام، درکی عمیق داشت و جویندگان حقیقت از سرچشمه زلال دانشش بهره می بردند. او همچنین سخنان حضرت علی علیه السلام را در مجموعه ای گرد آورده بود؛ هنگام نیاز، از آن بهره می جست و از کسی جز علی علیه السلام حدیث نقل نمی کرد. روزی غلامش گفت: فرزندان عبدالرحمان را دیدم، از دستشویی بیرون آمد، ولی دستانش را نشست.

حجر گفت: بگذار بینم آقام در این باره، چه فرموده است: به اتاق رفت، چیزی مانند کتاب _ که گفتار علی علیه السلام در آن نگاشته بود. _ بیرون آورد. در آن نگریست و گفت: «الطَّهْرُ نَصْفُ الْإِيمَانِ»؛ پاکیزگی نیمی از ایمان است.^(۲)

آرامگاه حجر

مقبره حجر در ۴۰ کیلومتری شهر دمشق، در روستایی به نام «مرج عذراء»، واقع شده است. روی قبر، گنبد بزرگی به رنگ خاکستری براق وجود دارد. در اطراف مرقد، مساحت وسیعی برای نشستن زوار دیده می شود. روی دیوارها و سقف، چراغ ها و هدایای گران بهای اهدایی از سوی مؤمنان جهان، قابل مشاهده است. بر بالای قبر، ضریح زیبایی قرار

ص: ۱۰۱

۱- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۸.

۲- . طبقات الکبیر، ج ۶، ص ۲۴۱.

دارد و اطراف آن با قالب های گران بها مفروش شده است. هر روز بسیاری از مردم ایران، عراق، افغانستان، پاکستان و سایر کشورهای اسلامی به زیارت آن مرقد شریف می شتابند. بر یکی از دیوارهای حرم وی، تابلو زیبایی از حریر وجود دارد که شعری از «محمدجواد سهلانی» بر آن گلدوزی شده است. در کنار مرقد، مسجد بزرگی به نام «حجر بن عدی» ساخته شده است که هر روز در آن نماز جماعت برگزار می شود. محوطه وسیع اطراف آن پر از زوّار بوده و در آنجا وسایل مختلف برای راحتی زائران مهیاست. چنان که پیداست، این روستا به زودی شهری بزرگ خواهد شد؛ زیرا در آنجا ساختمان ها و اماکن تجاری در دست ساخت است.

کتابنامه حجر بن عدی

کتاب هایی نیز در رابطه با حجر بن عدی نوشته شده که نام برخی از آنان چنین است:

۱. پیمان جوانمردان، سید غلامرضا سعیدی، دارالفکر.
۲. حجر بن عدی، واحد آموزش سپاه، سپاه پاسداران.
۳. حجر بن عدی، اللهیاری، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
۴. حجر بن عدی، علی مقدم منش، آزادی.
۵. حجر بن عدی، محمد محمدی اشتهاردی، علامه.
۶. حجر بن عدی، ناصر کمره ای.
۷. حجر بن عدی، انقلابی شهید، محمد فوزی، مؤسسه انجام کتاب.
۸. حجر بن عدی، درخشش در تاریکی، حسن اکبری مرزناک، امت.

٤. عبدالله بن جعفر همسر زينب سلام الله عليها

آغاز

٤. عبدالله بن جعفر همسر زينب سلام الله عليها

محمد جواد طيبي

ص: ١٠٣

از میلیاردها انسانی که در طول قرن ها پا به عرصه وجود گذاشتند و پس از مدتی از این جهان رخت بر بستند، جز عده بسیار اندکی از آن ها، هیچ نام و نشانی بر جای نمانده است.

شماری اندک از انسان ها در طول زندگی، افتخار جامعه خود بوده اند، زیرا لحظه ای از تلاش برای سربلندی و اعتلای دین و ملت خود باز نایستادند؛ لذا نام آن ها و افتخاراتشان در ذهن آیندگان نقش بسته و جاویدان مانده است.

عبدالله بن جعفر بن ابی طالب از چهره های درخشانی است که یاد و نامش در تاریخ ثبت گردیده است. عبدالله از دوران طفولیت، با شهادت پدر پا در صحنه های گوناگون اجتماعی و سیاسی گذاشت و با درک صحیح، بینش سیاسی و هوش و استعدادی که داشت، از جایگاه بسیار خوبی برخوردار شد. جود و بخشش، رابطه صمیمی با اهل بیت علیهم السلام، اطاعت از رهبری، همراهی با علی علیه السلام در صحنه های مختلف زندگی و ده ها نقطه مثبت دیگر، نشانگر روح بلند اوست. این نوشتار کوتاه به گوشه ای از افتخارات او می پردازد.

پدر و مادر

عبدالله از نظر اصالت خانوادگی جایگاه بسیار ویژه ای دارد؛ پدرش جعفر بن ابی طالب _ پسر عموی پیامبر صلی الله علیه وآله و برادر حضرت علی علیه السلام _ در جنگ موتَه (۱) به شهادت رسید و مادرش اسماء بنت عمیس (۲) می باشد؛ مادر فداکاری که سالیان دراز در سرزمین حبشه برای رضای خدا و به دور از وطن، رنج فراوان کشید و با شهادت همسر خود در موتَه، نشان دیگری از صبر و استقامت برای خود کسب کرد. عبدالله بن جعفر در دامان این پدر و مادر پرورش یافت.

ولایت و زادگاه

به گفته تمام مورخان، عبدالله اولین نوزاد مسلمانان مهاجر است که در سرزمین حبشه چشم به جهان گشود. (۳)

از سال تولد عبدالله، تاریخ دقیقی در دست نیست. عبدالله در روز رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله ده ساله بود. بنابراین می توان حدس زد که وی در سال های نخستین هجرت پیامبر صلی الله علیه وآله به دنیا آمده است.

در دائره المعارف آمده است: عبدالله سه سال بعد از بعثت پیامبر صلی الله علیه وآله در حبشه متولد شد. (۴) این نظر، صحیح نیست؛ زیرا دعوت پیامبر صلی الله علیه وآله در سه سال اول بعد از

ص: ۱۰۶

۱- . مغازی، واقدی، ج ۲، ص ۵۷۶.

۲- . تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۹.

۳- . الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۹؛ سیره ابن اسحاق، ص ۲۲۶ و تذکره الخواص، ص ۱۷۲.

۴- . دائره المعارف، اعلمی، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

بعثت، علنی نبود تا مقابله ای از طرف کفار قریش صورت گرفته و در نتیجه، هجرتی به حبشه رخ داده باشد. شاید مراد مرحوم اعلمی سه سال پس از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله است، نه پس از بعثت. در این صورت، نظر فوق تقریباً با سنّ عبدالله در موقع رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله تناسب ندارد، علاوه بر آن که جعفر بن ابی طالب در ماه رجب سال پنجم بعثت،^(۱) به دستور پیامبر صلی الله علیه و آله به حبشه هجرت کرد. بنابراین اگر نظر مرحوم اعلمی را بپذیریم، باید عبدالله دو سال پیش از هجرت به حبشه، به دنیا آمده باشد؛ که کسی چنین سخنی را نگفته است.

ویژگی ها

۱. جایگاه رفیع

عبدالله بن جعفر از آغاز جوانی به داشتن اخلاق نیک و ایمان شهرت یافته بود، به گونه ای که در بین مسلمانان از احترام خاصی برخوردار بود. مسلمانان به پاس خدمات شایسته ای که پدر او تقدیم داشته بود (هجرت به حبشه که چشیدن طعم سختی ها و تلخی ها غربت و دوری از وطن را به همراه داشت، دفاع از اسلام و پیامبر صلی الله علیه و آله و شهادت در راه خدا)، وی را مورد اکرام قرار می دادند. عبدالله بن عمر هر وقت عبدالله را می دید، وی را مخاطب قرار می داد و می گفت: السلام علیک یا بن ذی الجناحین.^(۲)

ص: ۱۰۷

۱- . فرازهایی از تاریخ پیامبر اسلام، ص ۱۲۹.

۲- . تذکره الخواص، ص ۱۷۴.

در کتاب معجم رجال الحدیث، درباره جایگاه عبدالله بن جعفر آمده است: جلالت قدر و شأن و منزلت عبدالله بن جعفر طیار به قدری روشن است که هرگز نیازی به توضیح ندارد؛ زیرا از جمله مواردی که دلالت بر شأن و علو مقام وی دارد، این است که امیرمؤمنان علیه السلام همیشه تلاش می کرد تا از کشته شدن عبدالله جلوگیری کند، همان گونه از حسنین علیهما السلام و محمد حنفیه محافظت می نمود. (۱)

۲. چهره محبوب

از زمانی که پدر عبدالله در جنگ مته به شهادت رسید، عبدالله پیوسته مورد تفقد و دلجویی پیامبر خدا صلی الله علیه و آله قرار گرفت. اسماء می گوید: من در روز کشته شدن جعفر و یاران او، حدود چهل کیلو آرد خمیر کردم و خورشی درست کردم، پسرانم را شستشو دادم و روغن و بوی خوشی به آن ها زدم. ناگاه رسول خدا صلی الله علیه و آله به خانه ام آمد و فرمود: ای اسماء! پسران جعفر کجایند؟ من پسرها را حضور رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. پیامبر صلی الله علیه و آله آن ها را به سینه خود چسبانید و بوید. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله گریست. گفتم: ای رسول خدا! مثل این که خبری از جعفر به شما رسیده است. پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: آری، امروز کشته شد. (۲)

عبدالله بن جعفر می گوید: به خاطر دارم که رسول خدا صلی الله علیه و آله نزد من آمد و خبر مرگ پدرم را آورد. من به آن حضرت نگاه می کردم و ایشان بر سر من و برادرم دست می کشید و از چشمانش اشک سرازیر می شد و از

ص: ۱۰۸

۱- . معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۳.

۲- . مغازی، ج ۲، ص ۵۸۴ و کامل، ج ۲، ص ۱۱۵.

محاسن مبارکش می چکاید. سپس عرضه داشت: پروردگارا! جعفر برای رسیدن به بهترین ثواب ها پیشگام شد. پروردگارا! خودت بهترین جانشین برای فرزندان او باش؛ به بهترین نحوی که در مورد یکی از بندگان خود اعمال می فرمایی.

سپس به مادرم فرمود: ای اسماء! به تو مژده ای بدهم؟ گفت: آری، پدر و مادرم فدای تو باد! فرمود: خداوند _ عزوجل _ برای جعفر دو بال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. مادرم گفت: پدر و مادرم فدای تو باد! این مطلب را به مردم بگو. پیامبر صلی الله علیه و آله برخاست و دست مرا گرفت و در حالی که دست به سرم می کشید و نوازش می فرمود، به منبر رفت و مرا بر پله پایین، جلوی خود نشانید و با چهره ای اندوهگین فرمود: مرد با داشتن برادر و پسر عمو احساس افزونی و قدرت می کند. همانا جعفر کشته شد و خداوند برای او دو بال قرار داده است که در بهشت پرواز می کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله از منبر فرود آمد و به خانه خود رفت و مرا همراه خود برد و دستور فرمود غذایی برای خانواده ما درست کنند. آن حضرت برادرم را نیز نزد ما آورد و ما با رسول خدا صلی الله علیه و آله غذا خوردیم. غذایی بسیار خوب و فرخنده... سه روز با آن حضرت بودیم. آن حضرت به هر یک از حجره های خود که می رفت، ما همراه او بودیم. سپس به خانه خود برگشتیم. (۱)

همچنین عبدالله می گوید: پیامبر صلی الله علیه و آله پس از گذشت سه روز از شهادت پدرم، به خانه ما آمد و فرمود: فرزندان برادرم را نزد من بیاورید. ما را که کودکانی بودیم، نزد او آوردند. در همان وقت فرمان داد تا سلمانی موی

ص: ۱۰۹

سره‌های ما را بتراشد. آن گاه فرمود: محمد شبیه عموی ما، ابوطالب است و اخلاق عبدالله، شبیه خلق و خوی من است. سپس دست مرا گرفت و بلند کرد و گفت: خدایا! جانشین جعفر در اهل و عیالش باش و خرید و فروش عبدالله را نیز مبارک گردان. در این هنگام مادرمان آمد و از یتیمی ما شکوه کرد. آن حضرت فرمود: از چه می ترسی؟ آیا از سرپرستی آن‌ها وحشت داری، در حالیکه من در دنیا و آخرت ولی و سرپرست آن‌ها می باشم؟^(۱)

۳. دعای خیر پیامبر صلی الله علیه و آله

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی سرشار از استعداد و خلاقیت بود. او در کودکی از گِل، برای کودکان اسباب بازی می ساخت و آن‌ها را می فروخت. همچنین به خرید و فروش گوسفند می پرداخت.

روزی عبدالله مشغول ساختن وسایل بازی کودکان بود که پیامبر صلی الله علیه و آله به وی فرمود: چرا این‌ها را می سازی؟

او پاسخ داد: آن‌ها را می فروشم.

آن حضرت فرمود: با پولش چه می کنی؟

عبدالله گفت: رطب می خرم و می خورم.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: بار خدایا! به کاری که عبدالله انجام می دهد، برکت ده!

بر اثر دعای پیامبر صلی الله علیه و آله، عبدالله چیزی خرید و فروش نمی کرد مگر آن که سود می برد.^(۲)

ص: ۱۱۰

۱- . سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۵۸.

۲- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

عبدالله می گوید: روزی پیامبر صلی الله علیه وآله نزد ما آمد، در حالی که من مشغول فروش گوسفند برادرم بودم. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خدایا! به خرید و فروش عبدالله برکت ده.

عبدالله می گوید: پس از دعای خیر پیامبر صلی الله علیه وآله، هر چه را که خریدم یا فروختم، خداوند آن را برایم مبارک گردانید. (۱)

۴. بیعت با پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی

چند نفر انگشت شمار در کودکی با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بیعت کردند، اولین کودکی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، حضرت علی علیه السلام بود. سپس امام حسن و امام حسین علیهما السلام با پیامبر خدا بیعت کردند. چهارمین کودکی که با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کرد، عبدالله بن جعفر طیار است. در همه موارد فوق، بیعت ها از طرف پیامبر صلی الله علیه و آله مورد قبول قرار می گرفت. این چند نمونه فقط در خاندان ابی طالب بود.

امام صادق علیه السلام به نقل از پدرش فرمود: امام حسن و امام حسین علیهما السلام و عبدالله بن جعفر در کودکی با پیامبر صلی الله علیه و آله بیعت کردند. هیچ کودکی جز آن ها، با پیامبر بیعت نکرد. (۲)

عبدالله ۱۰ سال بیش نداشت که پیامبر صلی الله علیه و آله فوت کرد. (۳) بنابراین، بیعت او با پیامبر صلی الله علیه و آله در دوران کودکی محرز است.

ص: ۱۱۱

۱- همان.

۲- العقد الفرید، ج ۵، ص ۱۳۳.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵۰.

یکی از امتیازات عبدالله بن جعفر این است که او را جزو صحابه پیامبر صلی الله علیه وآله شمرده اند. ابن اثیر جزری پس از این که نامش را در شمار صحابه می آورد، می گوید: «له صحبته... و روی عن النبی صلی الله علیه وآله احادیث»؛ او از اصحاب بود... و روایاتی از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده است. (۱)

شیخ طوسی علاوه بر این که عبدالله را جزو یاران پیامبر ۹ (۲) شمرده، او را در ردیف یاران حضرت علی علیه السلام (۳) و امام حسن علیه السلام نیز شمرده است. (۴) جای تعجب است که شیخ طوسی نام او را در شمار یاران امام حسین علیه السلام، امام سجاد علیه السلام و امام باقر علیه السلام نیاورده است!

علامه مامقانی در این باره می نویسد: هنوز پی نبرده ام که چرا شیخ طوسی از آوردن نام عبدالله جزو یاران امام حسین، خودداری کرده است؛ زیرا شکی نیست که او از یاران امام حسین علیه السلام به شمار می رود. وی با فرستادن فرزندانش، عون و محمد _ که در کربلا به شهادت رسیدند. _ با امام حسین علیه السلام مواسات کرد، زیرا به خاطر عذری که داشت، خود نتوانست در کربلا شرکت کند. (۵)

عبدالله تا سال ۸۰ هـ. ق زنده بود. (۶) بنابراین نقل های متفاوت، او در سال ۸۴

ص: ۱۱۲

- ۱- . اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.
- ۲- . رجال شیخ طوسی، ص ۲۳ و معجم رجال الحدیث، ج ۱۰، ص ۱۴۲.
- ۳- . رجال شیخ طوسی، ص ۴۶.
- ۴- . همان، ص ۶۹.
- ۵- . تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳.
- ۶- . تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۹.

یا ۸۵ یا ۹۰هـ.ق از دنیا رفته است. (۱) بنابراین عبدالله در عصر امام باقر علیه السلام زنده بود؛ جای تعجب است که در کتب رجال نام وی جزو یاران امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام نیامده است.

۶. راوی نور

عبدالله با این که ده سال بیشتر نداشت، احادیثی را، اگر چه اندک از پیامبر صلی الله علیه وآله نقل کرده، که نشانگر هوش و استعداد اوست. احمد، از رؤسای مذاهب چهارگانه اهل سنت در مسند خود علاوه بر نقل ماجرای برخورد پیامبر با عبدالله پس از کشته شدن جعفر، سیزده حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله را از وی نقل کرده است. (۲)

محب طبری نیز درباره او می نویسد: و حفظ عن النبی صلی الله علیه وآله و روی عنه؛ (۳) سخنان پیامبر صلی الله علیه وآله را به خاطر سپرد و نقل کرد.

ابن حجر عسقلانی علاوه بر این که عبدالله را جزو راویان حدیث از پیامبر صلی الله علیه وآله و علی علیه السلام و برخی از صحابه می شمارد، نام کسانی را که از او روایت کرده اند، برشمرده و چنین می نویسد: وی از پیامبر و از مادرش، اسماء و عمویش، علی بن ابی طالب، و عثمان و عمار بن یاسر روایت کرده است.

همچنین افراد زیر از او روایت کرده اند:

فرزندانش: معاویه، اسحاق، اسماعیل و ام ایها (دختر عبدالله) و پسر خاله اش، عبدالله بن شداد و برادرزاده مادری اش، قاسم بن محمد بن ابی بکر

ص: ۱۱۳

۱- همان.

۲- مسند احمد، ج ۱، ص ۲۰۵.

۳- ذخائر العقبی، ص ۲۱۹ و عقد الفرید، ج ۲، ص ۲۱۲.

و حسن بن حسن بن علی علیه السلام و فرزند وی، عبدالله بن حسن و عبدالله بن محمد بن عقیل و محمد بن علی بن الحسین علیه السلام و حسن سعد و خالد بن ساره مخزومی و سعد بن ابراهیم زهری و عبدالله بن ملیکه و عروه بن زبیر و عمر بن عبدالعزیز و مورق عجلی و... (۱)

۷. از خاندان شهیدان

عبدالله این افتخار را دارد که در بین بنی هاشم از چند جهت به خانواده محترم شهدا نسبت دارد.

وی فرزند شهید است؛ پدرش جعفر بن ابی طالب در جنگ مته به شهادت رسید.

برادرش در کربلا به شهادت رسید. (۲) وی پدر شهید است که سه نفر از آن‌ها، به نام‌های عون، محمد (۳) و عبدالله (۴) در کربلا به شهادت رسیدند و دو نفر دیگر، به نام‌های ابوبکر و عون اصغر در واقعه «حزّه»، در مدینه شهید شدند. (۵)

به گفته مورخان مادر عون بن عبدالله، حضرت زینب سلام الله علیها است (۶) و مادر محمد بن عبدالله، خوصاء _ دختر حفصه بن ثقیف _ است. (۷)

ص: ۱۱۴

-
- ۱- تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۴۹.
 - ۲- پیامبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۷. عون بن جعفر از کسانی بود که با حضرت از مدینه خارج شد و در کربلا شهید شد. (ر.ک: ذخیره الدارین، ص ۱۶۸)
 - ۳- ابصار العین، ص ۷۵.
 - ۴- تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳.
 - ۵- قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۱۲.
 - ۶- ابصار العین، ص ۷۵.
 - ۷- همان، ص ۷۷.

عبدالله داماد عموی خود، حضرت علی علیه السلام است. عبدالله از جمله خواستگاران بود که به خانه علی علیه السلام رفت و آمد می کرد و آرزو داشت با حضرت زینب سلام الله علیها دختر عموی خود ازدواج کند. اما شرم و حیا می کرد که خواسته خود را با عمویش مطرح کند. طولی نکشید که عبدالله قاصدی را به قصد خواستگاری به خانه علی علیه السلام فرستاد. قاصد به عرض رسانید: علی جان! شما خوب می دانید که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به فرزندان جعفر علاقه فراوانی داشت، حتی یک روز خطاب به آنان فرمود: «بناتنا لبنینا و بنونا لبناتنا»؛ دختران ما، متعلق به پسران ما و پسران ما، متعلق به دختران ما می باشند.

پیشنهاد می کنم و شایسته خواهد بود که دختر گرامی خود، زینب سلام الله علیها را به ازدواج عبدالله، فرزند برادر خویش درآوری و مهریه را هم مانند مهریه مادرش، فاطمه سلام الله علیها قرار دهی.

حضرت علی علیه السلام هم که غیر از جهت خویشاوندی و اصالت خانوادگی، در وجود عبدالله اخلاق و فضیلت و ارزش های انسانی و معنوی زیادی سراغ داشت، خواستگاری را پذیرفت و حضرت زینب سلام الله علیها، دختر والا گهر خویش را در حالی که سن او ده سال از عبدالله کم تر بود، به ازدواج وی در آورد. (۱) ثمره این ازدواج، سه پسر و یک دختر بود. (۲)

ص: ۱۱۵

۱- زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص ۳۴.

۲- الکوکب الدری، ج ۲، ص ۲۱۳.

اشاره

عبدالله بن جعفر نه فقط برادرزاده و داماد حضرت علی علیه السلام بود، بلکه عاشقی دلدادده و با اخلاص، کارگزاری فعال، نیرویی مجرب و کارآزموده در میدان های نبرد و پشتیبانی محکم و قوی برای آن حضرت به شمار می آمد. حضرت امیرمؤمنان علیه السلام نیز به او عنایت ویژه ای داشت.

الف. کارگزار کاردان

عبدالله بن جعفر در ایام خلافت حضرت علی علیه السلام یکی از کارگزاران آن حضرت بود. و از طرف وی پست کتابت را پذیرفته بود،^(۱) همان گونه که حضرت علی علیه السلام در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله پست کتابت را عهده دار بود.^(۲)

شعل کتابت بسیاری از موارد را شامل می شد، از جمله کتابت وحی که حضرت علی علیه السلام متصدی آن بود و پس از رحلت رسول اکرم صلی الله علیه و آله این پست حذف گردید. اما بقیه موارد، که شامل نامه نگاری های حکومتی، نامه به شخصیت های داخلی و خارجی و... بود، وجود داشت.

ب. فرماندهی در جنگ جمل

عبدالله بن جعفر بنا به وظیفه ای که احساس می کرد، همراه دیگر یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به حمایت و پشتیبانی از امیرمؤمنان علی علیه السلام، برای خاموش ساختن فتنه و آشوب، در رکاب آن حضرت به بصره شتافت و به فرماندهی لشکر ده هزار نفری در جنگ جمل منصوب گردید.^(۳)

ص: ۱۱۶

۱- . عقدالفرید، ج ۴، ص ۲۴۶.

۲- . همان، ص ۲۴۳.

۳- . دائره المعارف، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

پ. فرماندهی در جنگ صفین

عشق و ایمانی که عبدالله به نظام اسلامی و حاکم مقتدر آن، حضرت علی علیه السلام داشت، او را وادار ساخت تا به دعوت رهبر لیبیک گفته، در جبهه نبرد حق علیه باطل شرکت جسته، به دفاع از آرمان های اسلام پردازد. حضور عبدالله در جنگ صفین بسیار چشمگیر بود. وی از فرماندهان سپاه حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین بود. (۱) عبدالله فرمانده طایفه های قریش، اسد و کنانه بود. (۲) عبدالله در جنگ صفین رشادت های فراوانی از خود نشان داد. (۳)

د. امضاکننده پیمان حکمین

با خیانت آشکار معاویه و فریب خوردن سپاهیان حضرت علی علیه السلام و فروکش کردن جنگ صفین، رأی تحمیلی بر این شد که یک نفر به نمایندگی از مردم عراق و یک نفر به نمایندگی از مردم شام براساس کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله به ختم غائله پردازند.

پیمانی مشروح و مفصل نوشته شد و ۲۷ نفر از یاران حضرت علی علیه السلام، از جمله عبدالله آن را امضا کردند. (۴)

ه. موضع گیری در برابر خیانت حکمین

پس از پایان گرفتن سرنوشت حکمیت و خیانت حکمین به اسلام

ص: ۱۱۷

- ۱- . الاصابه، ج ۲، ص ۲۸۹ و لغت نامه دهخدا، ج ۷۶، ص ۷۰.
- ۲- . سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۶۰ و تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵۰.
- ۳- . ر.ک: واقعه الصفین، ص ۳۷۳.
- ۴- . ر.ک: همان، ص ۵۰۶.

و مسلمانان، یاران حضرت علی علیه السلام لب به اعتراض گشودند. آن ها از این که حضرت علی علیه السلام فردی ساده لوح را برای گفت و گو با عمرو بن عاص فرستاده بود، ناراحت بودند.

روزی امام علی علیه السلام بر فراز منبر از امام حسین علیه السلام خواست تا درباره حکمین سخن گوید. سپس از عبدالله بن عباس چنین درخواستی کرد. بار دیگر، به عبدالله بن جعفر دستور داد تا درباره حکمین سخن بگوید. عبدالله بن جعفر پس از حمد و ثنای الهی، گفت: ای مردم! این امر، چیزی بود که نظر خواهی اش با علی و پذیرفتنش از دیگری بود، اما شما آمدید و عبدالله بن قیس (ابوموسی اشعری کلاهی) را پیشنهاد داده، گفتید: به غیر از او رضایت نمی دهیم.

به خدا سوگند نه علمی از او آموختیم و نه امیدی به او داشته و نه از پیش، یار خود می دانستیم. این کار نه تباهی مردم عراق را در پی داشت و نه کار شامیان را سر و سامان داد و نه حق علی علیه السلام را به پا داشتند و نه باطل معاویه را سرنگون ساختند.

چنین نیست که حق به وسیله طلسم جادوگران و یا به دمیدن شیطان از بین برود. ما امروز بر همان نظری هستیم که دیروز از آن دفاع می کردیم. (۱)

منظور عبدالله از این سخن، این بود که به اعتراض کنندگان بهفماند که ایرادشان نابجاست، زیرا این خیانت آشکار نتیجه کار نادرست خودشان بود.

دفاع از حریم ولایت و رهبری

عبدالله بن جعفر در ملاقاتی که با معاویه و چند نفر از بنی هاشم در

مدینه داشت، از اهانت معاویه به حضرت علی علیه السلام برآشفته و به دفاع از ولایت

ص: ۱۱۸

ابان از سلیم نقل می کند: عبدالله بن جعفر بن ابی طالب برای من نقل کرد: با حسن و حسین علیهما السلام نزد معاویه بودم. عبدالله بن عباس نیز آن جا بود. معاویه رو به من کرد و گفت: ای عبدالله! چقدر تعظیم و احترام به حسن و حسین می کنی؟ در حالیکه اینان بهتر از تو نیستند و پدرشان بهتر از پدر تو نیست و اگر فاطمه دختر رسول الله نبود، می توانستم بگویم مادرت «اسماء» کم تر از او نیست. به معاویه گفتم: قسم به خدا! فهم و معلومات تو نسبت به اینان و به پدر و مادرشان کم است. قسم به خدا! اینان بهتر از من هستند و پدرشان بهتر از پدرم و مادرشان بهتر از مادر من است. ای معاویه! تو از آنچه که من از رسول الله درباره اینان و پدرانشان شنیده ام و حفظ کرده ام و نگهداشته ام و نقل کرده ام، غافل هستی.

معاویه گفت: ای پسر جعفر! بگو؛ به خدا قسم! تو دروغگو و متهم نیستی. گفتم: مطلب بزرگ تر از آن است که تومی دانی. معاویه گفت: بگو، اگر چه از تمام کوه احد و حرا بزرگتر باشد! وقتی که خداوند رفیق تو را (۲) کشت و اجتماع شما را پراکنده ساخت و این امر در خانواده اش قرار گرفت، بنابراین ما باکی نداریم از آنچه شما گفتید و ضرری به ما نمی رسد، آنچه که از شما نابود شد. گفتم: از رسول الله صلی الله علیه و آله درباره این آیه سؤال شد: آن خوابی را که به تو نشان

ص: ۱۱۹

۱- . مرحوم نمازی، عبدالله بن جعفر را یکی از راویان حدیث غدیر می شمارد. ر.ک: مستدرک علم رجال الحدیث، ج ۵، ص ۵۰۰.

۲- . مقصود معاویه از رفیق عبدالله بن جعفر همانا امیرالمؤمنین علیه السلام است.

دادیم و درخت ملعونه را که در قرآن هست، قرار ندادیم مگر گرفتاری و آزمایش برای مردم! (۱)

آن حضرت فرمود: من دوازده نفر از پیشوایان گمراه را در خواب دیدم که بر منبرم بالا- و پایین می روند و امتم را به عقب برمی گردانند. در میان آنان دو نفرشان از دو طایفه مختلف قریش و سه نفرشان از بنی امیه و هفت نفرشان از فرزندان حکم بن ابی العاص هستند. فرزندان ابی العاص وقتی که عده شان به پانزده نفر رسید، قرآن را سرمایه سودجویی و بندگان را غلام و کنیز قرار می دهند و مال خدا را میان قوم و خویشان خود تقسیم می کنند.

ای معاویه! من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که بالای منبر فرمود: آیا زنان من مادران شما نیستند؟ گفتیم: بلی، یا رسول الله! فرمود: کسی که من مولای او هستم، علی مولای اوست. بعد دست به شانه علی علیه السلام زد و گفت: پروردگارا! دوست بدار کسی که علی علیه السلام را دوست بدارد و دشمن بدار کسی که علی علیه السلام را دشمن بدارد.

ای مردم! من اولی به مؤمنین از خودشان هستم. با بودن من، آن ها حق هیچ امری را ندارند. علی علیه السلام نیز بعد از من، اولی به مؤمنین از خودشان است. با بودن وی، آنان حق هیچ امری را ندارند. بعد پسر من، حسن اولی به مؤمنین از خودشان است. با بودن او، آنان حق امری را ندارند. سپس تکرار کرد و فرمود: ای مردم! وقتی که از دنیا رفتم، علی علیه السلام اولی به مؤمنین است از خودشان، وقتی علی علیه السلام از دنیا رفت، حسن اولی به مؤمنین است از خودشان. وقتی حسن از دنیا رفت، پسر من حسین اولی به مؤمنین است از خودشان. وقتی حسین از دنیا رفت، پسر من علی بن الحسین اولی به مؤمنین است از خود آنان که با بودن وی، حق هیچ امری را ندارند. بعد رو کرد به

ص: ۱۲۰

علی علیه السلام و فرمود: یا علی! تو او را درک خواهی کرد، سلام مرا به او برسان. وقتی که علی ابن الحسین علیه السلام از دنیا رفت، پسر، محمد اولی به مؤمنین است از خودشان. یا حسین! تو او را درک خواهی کرد، سلام مرا به او برسان. بعد در نسل محمد مردانی یکی پس از دیگری است. هیچ یک از آنان نیست، مگر اولی به مؤمنین است از خودشان که با بودن آنان، مردم حق هیچ امری را ندارند. همه آن ها راهنما و هدایت شده هستند... معاویه گفت: ای پسر جعفر! با مطالب بزرگ سخن گفתי. اگر آنچه که گفתי حق و صحیح باشد، امت محمد صلی الله علیه و آله مهاجرین و انصار غیر از شما، اهل بیت و دوستان و یاران شما، همه در هلاک اند. گفتم: قسم به خدا! آنچه گفتم حق بود، از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم. معاویه گفت: ای حسن! ای حسین! ای ابن عباس! پسر جعفر چه می گوید؟

ابن عباس گفت: اگر به آنچه که او گفت، ایمان نداری، کسانی را که اسم برد، از آنان سؤال کن. معاویه دستور داد عمر بن ابی سلمه و اسامه بن زید را نزد او آوردند و از آنان سؤال کرد. آنان گواهی دادند که: آنچه پسر جعفر می گوید، همان طور که او شنیده بود، نیز از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدیم... (۱).

رابطه صمیمی با امام حسن و امام حسین علیهما سلام

عبدالله بن جعفر از دوران کودکی ارادت خاص به امام حسن و امام حسین علیهما السلام داشت و هیچ گاه خود را بالاتر از آنها نمی دانست. حتی در وقت عطا و بخشش اگر آنان مبلغی را به نیازمند می دادند، عبدالله به احترام

ص: ۱۲۱

آنها مبلغ کمتری را به نیازمند عطا می کرد.

معاویه توسط مروان، حاکم مدینه دختر عبدالله را جهت فرزندش یزید خواستگاری نمود. عبدالله در جواب گفت: اختیار زنان ما با حسن بن علی علیهما السلام می باشد، از او خواستگاری کن. چون امام حسن علیه السلام جریان خواستگاری را شنید، فوراً دختر عبدالله را به عقد پسر عمویش، قاسم بن محمد بن جعفر در آورد. (۱)

عبدالله در دفاع از امام حسن و امام حسین علیهما السلام به معاویه گفت: سید بنی هاشم فقط حسن و حسین علیهما السلام هستند و هیچ کس با آنها برابری نمی کند.

محور سخاوت

جود و بخشش عبدالله بن جعفر داستان شگفتی دارد که هر شنونده ای را حیرت زده می کند. اگر می خوانیم که عبدالله به خاطر عرض حاجتی و یا سروده ای هر آنچه داشت را در راه خدا می داد، عجیب نیست؛ زیرا او فرزند جعفر طیار است. آن پدری که نه تنها اموال خود را در راه خدا داد، بلکه سه فرزندش را در راه خدا، در کربلا هدیه کرد که نشانگر عالی ترین مراتب و درجات گذشت و ایثار اوست.

درباره جود و بخشش عبدالله سخنان فراوان گفته و اشعار زیادی سروده شده است که به بخشی از آنها می پردازیم:

ابن حبان می گوید: به عبدالله بن جعفر «قطب السخاء» گفته می شد. (۲)

ص: ۱۲۲

۱- . معارف و معاریف، ج ۴، ص ۱۵۰۸ و سیره ابن اسحاق، ص ۲۵۱.

۲- . تهذیب التهذیب، ج ۵، ص ۱۵۰.

همچنین می گویند: سخی ترین افراد بین مسلمانان ده نفر هستند و سخی ترین فرد اهل حجاز عبدالله بن جعفر است. (۱)

محدث قمی می نویسد: مرم مدینه که تهی دست می شدند، از یکدیگر قرض می گرفتند و وعده پرداخت عطا و تقسیم می کردند. عبدالله بن جعفر را می دادند. (۲)

مبادا این شمشیر را از دست بدهی

مرد عربی به مروان بن حکم روی آورد. مروان گفت: چیزی در نزد ما نیست، بر تو باد به عبدالله بن جعفر، که نیازت را برآورده خواهد کرد. مرد عرب نزد عبدالله رفت و گفت: ای ابوجعفر! تو از اهل بیت نبوتی هستی که در دوستی آنان برای مسلمانان طهارت و پاکی است. ای ابوجعفر! امیر مدینه بر مالی که نزد او بود، بر من بخل ورزید ولی تو بر آنچه که در دست داری، ایمن می باشی. ای ابوجعفر! ای فرزند شهیدی که دو بال دارد و با آن، در بهشت پرواز می کند! ای ابوجعفر! امروز همانند تو کسی نیست که دیگری به او امید داشته باشد؛ پس مرا رها مکن که در صحرا و بیابان برای به دست آوردن مالی، سرگردان و حیران باشم. عبدالله گفت: ای اعرابی! مرکبی که زاد و توشه را حمل می کرد، رفته است. بر تو باد به این مرکب و آنچه که بر آن است، ولی مواظب باش که فریب نخوری و این شمشیری که به هزار دینار آن را خریداری کرده ام، به مفت از دست ندهی. (۳)

ص: ۱۲۳

۱- . الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۶.

۲- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

۳- . سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۵۸.

هدیه فراوان به شاعر سیاه پوست

روزی نصیب بن ریاح، عبدالله بن جعفر را به قطعه شعری مدح و ثنا کرد. عبدالله دستور داد تا پول بسیاری به همراه لباس های فراوان و مرکب های متعددی به او بدهند. به وی گفته شد: این همه اموال را به این غلام سیاه واگذار نکن! پاسخ داد: به خدا سوگند! اگر چه او غلام است، سروده اش آزاد می باشد. اگر چه سیاه است، مدح و ثنایش سفید می باشد. او اموالی را گرفته است که فنا پذیرند و لباس هایی که پوشیده خواهند شد و مرکب هایی که از بین خواهند رفت اما مدحی گفت که قابل روایت برای دیگران و ثنایی است جاودانه. (۱)

در استیعاب آمده است: عبدالله گفت: او سیاه است ولی موی او سفید است. او استحقاق بیش تر از این را دارد؛ چون چیزی گفته که ماندنی است و چیزی که دریافت داشته، فانی است. من شتری را که نابود خواهد شد، به او دادم و او مدح و ثنای ماندگار به من داد. (۲)

اتهام رابطه با معاویه و یزید

برخی مورخان که با خلفای جور در ارتباط بودند، مطالب فراوانی درباره عبدالله بن جعفر و رابطه اش با خلفای جور نوشته اند که کذب بودن برخی از آن ها آن قدر واضح و روشن است که هیچ نیازی به توضیح ندارد. چگونه می توان باور کرد که شخصیتی مانند عبدالله بن جعفر در کنار امیرمؤمنان علیه السلام به جنگ با معاویه پردازد ولی با گذشت چند سال از

ص: ۱۲۴

۱- . العقد الفرید، ج ۶، ص ۱۴۳ و ج ۱، ص ۲۶۹.

۲- . زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص ۴۵. (در حاشیه الاصابه، ج ۲، ص ۲۷۷).

شهادت حضرت علی علیه السلام کاملاً رنگ عوض کند و در سر سفره معاویه بنشیند و فرزند خود را به افتخار معاویه، معاویه نام گذاری کند و یا پس از شهادت امام حسین علیه السلام و دو یا سه فرزندش (عون و محمد و عبدالله) نزد یزید برود؟!

اگر عبدالله با یزید رابطه داشت، چرا و چگونه دو فرزندش در واقعه «حرّه» (۱) به شهادت رسیدند؟!

در خصوص واقعه «حرّه» می توان به اختصار چنین گفت که پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هـ.ق و بالا گرفتن کفر و طغیان یزید، مردم مدینه فرماندار شهر را به همراه مروان و سایر اموی ها از مدینه بیرون کردند و با عبدالله بن حنظله بیعت کردند. چون این خبر به گوش یزید رسید، مسلم بن عقبه را با لشکری فراوان برای سرکوب کردن مردم مدینه به آنجا گسیل داشت. جنگ عظیمی رخ داد و بسیاری از مردم مدینه کشته شدند. مردم مدینه چون تاب مقاومت را از دست دادند، به قبر پیامبر صلی الله علیه و آله پناه بردند. لشکر یزید به قتل عام مردم پرداختند. (۲)

آیا فکر نمی کنید دشمن در صدد مخدوش کردن چهره این مدافع حریم ولایت و یار باوفای امام حسن و امام حسین علیهما السلام بوده است، تا بتواند با خدشه دار کردن این چهره مقدس، روایت و سخنش را از اثر بیندازد؟ چگونه می توان باور کرد که عبدالله که از دوارن کودکی در دامان رسول الله صلی الله علیه و آله تربیت یافته و با سه امام معصوم علیهم السلام خو گرفته و هیچ گاه خلاف از او سرزده بود، ناگهان رنگ عوض کند و به دربار یزید روی آورد؟!

ص: ۱۲۵

۱- . منتهی الآمال، ج ۲، ص ۳۴.

۲- . پیامبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۳.

آیا می توان پذیرفت که عبدالله با داشتن آن همه سوابق درخشان در عالم اسلام، که از او به عنوان محور سخاوت یاد می شود، به خاطر گرفتن پول از خلیفه، آن همه عزت و شرف و روح بلند و طبع عالی خود را زیر پا بگذارد؟!

ابن ابی الحدید نقل می کند: روزی معاویه و عمروبن عاص با هم نشسته بودند، دربان گفت: عبدالله، پسر جعفر طیار اجازه ورود می طلبد. عمروبن عاص گفت: در حضور او به علی علیه السلام ناسزا می گویم و او را عصبانی می کنم. معاویه گفت: چنین مکن که می ترسم نتوانی از عهده آن برآیی و سبب گردی فضائی را اظهار کند که دوست نداریم بشنویم. عبدالله وارد شد. معاویه از روی سیاست اظهار خوشوقتی کرد و او را نزدیک خواند و با وی گرم گرفت ولی عمروبن عاص نتوانست خودداری کند. به عبدالله چیزی نگفت اما با دیگران سر صحبت را گشود و ضمناً از امیرمؤمنان علیه السلام بدگویی کرد و با صدای بلند ناسزا گفت و بی شرمی را از حد گذراند.

رنگ عبدالله متغیر گردید، از خشم لرزه بر اندامش افتاد و ناگهان مانند شیر از تخت فرود آمد. عمروعاص که او را خشمناک دید، گفت: هان! عبدالله! چه خبر است؟! عبدالله گفت: مرگت باد! خاموش باش! سپس این شعر را خواند:

اظن الحلم دَلَّ عَلَيَّ حَلْمِي

وقد يتجهل الرجل الحليم

حلم و بردباری، زبان مردم را به رویم گشوده است و خیال می کنند نمی فهمم.

پس آستین ها را بالا زد و خطاب به معاویه گفت: معاویه! تا کی خشم تو را در دل نگه داریم و بر بدی ها و زشتی ها صبر کنیم، گفتار زشتت را

بشنویم و جسارتت را ببینیم و اخلاق ناستوده ات را مشاهده کنیم؟! گریه کنندگان بگریند! مثل اینکه از فحش و ناسزای به همنشینانت ناراحت نمی شوی. اگر چنین است، معلوم می شود دین در نظرت موقعیتی ندارد، تا تو را از کردار زشت باز دارد. به خدا قسم! اگر عاطفه خویشاوندی در تو بود، یا به سهم خود از اسلام حمایت می کردی، نباید فرزندان کنیزان بی اصل و بردگان پست طبع را در ردیف افراد فامیل خود جای دهی. مردمان ستم پیشه به موقعیت افراد برگزیده، جاهلند. معاویه! این که کارهای خطای تو را تأیید می کنند و ریختن خون مسلمانان و جنگیدن با امیر مؤمنان علیه السلام را صحیح می دانند، تو را مغرور نکند تا به هرچه فساد و تباهی اش بر تو روشن است، اقدام کنی؛ چشم سر و چشم دلت از تشخیص راهت کور شده است. اگر از خطای خود بر نمی گردی، به ما اجازه بده تا هرچه می خواهیم از زشتی هایت بگوییم.

مجلس در بهت و حیرت فرورفته بود و همگی غرق سخنان او شده بودند. معاویه صدا زد: عبدالله! ما از خطا و اشتباهمان بر می گردیم. تو را به خدا! بنشین! خدا لعنت کند آن که آتش درونی تو را افروخت. هر چه بگویی، انجام می دهم و هر حاجتی داری، بر می آورم. اگر مقام و موقعیت نبود، همان روش و اخلاقت کافی بود که خواسته هایت برآورده شود. آخر تو پسر ذوالجناحین و سید و بزرگ بنی هاشمی.

عبدالله فریاد زد: ... نه، نه، چنین نیست. سید و آقای بنی هاشم، حسن و حسین علیهما السلام هستند. کسی را نرسد که در مقام با ایشان برابری کند. معاویه گفت: تو را قسم می دهم! هرچه می خواهی بگو. هر حاجتی داری برآورده است، گرچه با تمام هستی ام برابری کند.

عبدالله گفت: در این مجلس چیزی نمی خواهم و حاجتی ندارم. این جمله را گفت و از مجلس خارج شد. معاویه هم او را بدرقه کرد و گفت: به خدا قسم! تمام حرکات و اخلاق و رفتار و راه رفتنش به پیامبر صلی الله علیه و آله می ماند. پس از آن که عبدالله رفت، معاویه رو به عمرو عاص کرد و گفت: چرا با تو حرف نزد و جوابت را نداد؟ عمرو عاص گفت: بر تو معلوم است و می دانی چرا؟ معاویه گفت: خیال می کنی از جواب هایت ترسیدی؟ خیر، چنین نیست بلکه تو را قابل و لایق ندانست تا جوابت را بگوید یا با تو طرف شود. (۱)

آری، از مجموع این قضایا می توان نتیجه گرفت که اتهام «رابطه با معاویه و یزید»، کاملاً بی اساس است.

چرا عبدالله بن جعفر در کربلا شرکت نکرد؟

یکی از فزاینده های پیچیده زندگانی عبدالله، حضور وی در کربلاست. وی با معرفتی که نسبت به امام حسین علیه السلام داشت و با این که از حضور همسر و فرزندانش در کاروان امام حسین علیه السلام جلوگیری ننمود، چرا خودش به یاری امام حسین علیه السلام نشتافت؟

بیشتر بزرگان عقیده دارند که عبدالله بن جعفر معذور بود، چنان چه مرحوم مامقانی (۲) و دیگران بدان اشاره کرده اند.

برخی دیگر بر این عقیده هستند که او در آن زمان، نابینا بود؛ بدین خاطر نتوانست به کاروان امام حسین علیه السلام ملحق شود. بنابراین آنچه که

ص: ۱۲۸

۱- . تنقیح المقال، ج ۲، ص ۱۷۳.

۲- . دائرة المعارف، ج ۱۲، ص ۲۸۲.

درباره اش گفته می شود، عاری از هر گونه حقیقت است. (۱)

ممکن است به دلایلی مانند پیری، امام حسین علیه السلام از عبدالله نخواست تا در کاروانش حضور یابد. با این وجود، عبدالله بعد از حادثه کربلا، از همراهی نکردن امام حسین علیه السلام اظهار تأسف می کرد.

آخرین تلاش عبدالله

عبدالله از آن جا که کشته شدن امام حسین علیه السلام را ضایعه ای بزرگ برای عالم اسلام می دانست، سخت در تلاش بود تا امام را از سفر به کوفه بازدارد. اما همین که در بین راه از زبان امام شنید که آن حضرت در انجام مأموریتی است، عبدالله دیگر هیچ سخنی نگفت و فرزندان خود را به همراه امام علیه السلام فرستاد.

نامه عبدالله به امام حسین علیه السلام

عبدالله در نامه ای که به وسیله فرزندانش برای امام حسین علیه السلام فرستاد، عرض داشت: تو را به خدا سوگند می دهم که از این راه برگرد؛ زیرا می ترسم تو را بکشند و خاندانت را اسیر کنند. اگر شما کشته شوید، نور زمین خاموش می گردد؛ زیرا شما چراغ و نشانه هدایت یافتگانید. امید مؤمنان به توست، در رفتن شتاب مکن. خود نیز پشت سر نامه به شما ملحق خواهم شد. (۲)

عبدالله بی درنگ نزد عمرو بن سعید رفت و از او خواست که امان نامه ای برای حضرت سیدالشهدا علیه السلام بنویسد و از او بخواهد که از این

ص: ۱۲۹

۱- معارف و معاریف، ج ۲، ص ۱۵۰۸.

۲- ارشاد مفید، ص ۲۰۲.

سفر منصرف شود. عمرو امان نامه ای به خط خود نوشت و از آن حضرت خواست که برگردد. او نامه را به وسیله برادر خود، یحیی بن سعید به امام داد. عبدالله نیز همراه یحیی نزد امام رفت. آن ها از امام خواستند تا از ادامه راه منصرف شود. حضرت در پاسخ فرمود: من پیامبر صلی الله علیه و آله را در خواب دیدم. آن حضرت به من دستوری داد که اینک در پی انجام آن امر، روانه ام. آن ها گفتند: آن خواب چیست؟ امام فرمود: تا به حال برای احدی نگفته ام و بعد از این هم نخواهم گفت، تا خدای خود را ملاقات کنم. عبدالله که از برگرداندن امام مأیوس شده بود، فرزندان خود عون و محمد را نزد آن حضرت فرستاد. (۱)

اظهار تأثر شدید از شهادت امام حسین علیه السلام

یکی از دلایل محکمی که تأیید می کند عبدالله بسیار مایل بود همراه امام حسین علیه السلام باشد، اما به دلایلی نتوانسته بود در کربلا حضور یابد، همانا اظهار تأثر و تألم شدید وی از شهادت امام حسین علیه السلام و یاران باوفایش است.

هنگامی که خبر شهادت فرزندانش به وی رسید، کلمه استرجاع «إِنَّا لِلَّهِ وَإِنَّا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ» را بر زبان راند. یکی از غلامان عبدالله به نام «ابوسلاسل» در مقام تأسف برآمد و گفت: این مصیبت از ناحیه حسین به ما رسیده است، عبدالله از سخن گلایه آمیز ابوسلاسل ناراحت شد و برآشف و با کفش خود بر سر او کوفت و گفت: آیا درباره حسین علیه السلام چنین می گویی؟ به خدا سوگند! خودم نیز دوست می داشتم هرگز از او جدا نشوم و اگر در

ص: ۱۳۰

۱- . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۳۲۳؛ ارشاد مفید، ص ۲۰۲ و الکامل، ج ۳، ص ۴۰۲.

کربلا حضور داشتیم، در رکاب او می جنگیدم تا شهید شوم؛ زیرا او شایسته است که جان ها فدایش شود. فرزندان من همراه برادم و پسر عمویم کشته شدند و مواسات نمودند و به پاداش صابران هم دست خواهند یافت. آن گاه عبدالله متوجه اهل مجلس شد و گفت: راستی شهادت حسین علیه السلام بر من سخت و دشوار است؛ اما خدای را سپاس می گویم که شهادت حسین علیه السلام به ما عزت بخشید و اگر خود نتوانستم در رکاب حسین علیه السلام فداکاری کنم، فرزندانم با جانبازی خود، حسین علیه السلام را خوب یاری کردند. (۱)

روزی عبدالله بن جعفر یکی از دوستان همنشین خود را در مجلس ندید، روز دیگر که ملاقاتش کرد، از او پرسید: دیروز کجا بودی؟ چرا غیبت داشتی؟ او گفت: با یکی از دوستان به حومه مدینه رفته بودم.

عبدالله زبان به نصیحت او گشود و گفت: «اگر چاره ای جز همراهی و رفاقت با مروان را نداری، بر تو باد به همراهی و رفاقت با کسی که چون با او دوست شدی، موجب خوبی و صلاح تو شود و اگر ترسیدی، تو را نگه دارد و اگر به او نیاز پیدا کردی، کمکت کند و اگر کاستی در تو دید، پر کند و اگر یک خوبی دید، بر شمرد و اگر وعده ای به تو داد، محرومت نسازد و اگر زیاد رفت و آمد کردی، رهایت نکند و اگر چیزی از او خواستی، به تو بدهد و اگر دست نگه داری و چیزی به او ندهی، او شروع کننده باشد.» (۲)

ص: ۱۳۱

۱- . زینب قهرمان دختر علی علیه السلام ، ص ۹۳؛ پیامبر و یاران، ج ۴، ص ۱۳۷؛ قاموس الرجال، ج ۵، ص ۴۱۳ و منتهی الآمال،

ج ۱، ص ۴۱۶.

۲- . سفینه البحار، ج ۲، ص ۱۲۶.

سرانجام عبدالله بن جعفر پس از یک عمر طولانی و با برکت، در سال ۸۰هـ.ق یا ۸۵هـ.ق و یا ۹۰هـ.ق (۱) در مدینه دار فانی را وداع گفت. ابان بن عثمان که از سوی عبدالملک بن مروان فرماندار مدینه بود، او را غسل داد و کفن کرد و بر او نماز خواند و در قبرستان بقیع، نزدیک قبر امام حسن مجتبی علیه السلام به خاک سپرد. ابان بن عثمان در حالی که قطرات اشک بر صورتش سرازیر بود، گفت: به خدا سوگند! تو مرد خوبی بودی! تو مرد شریف و نیکوکار و بخشنده ای بودی! (۲)

ص: ۱۳۲

۱- سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۴۶۲.

۲- زینب قهرمان، ص ۹۶ و اسد الغابه، ج ۳، ص ۱۳۵.

۵. ابو عبدالله جدلی رازدار علی علیه السلام

سپیده

۵. ابو عبدالله جدلی رازدار علی علیه السلام

علی اکبر رضایی

ص: ۱۳۳

یکی از شیفتگان اهل بیت علیهم السلام «ابو عبدالله جدلی» است. ابو عبدالله عبد(۱) بن عبد جدلی بجلی از یاران نزدیک و با وفا و اصحاب سرّ امام علی علیه السلام بود. او کوفی شمرده می شد و چون به خاندان جُدیله منسوب بود، جدلی (جدلی) شهرت یافت. (۲)

از زندگی خصوصی وی گزارشی در دست نیست؛ ولی رجال شناسان و مورخان در گزارش های کوتاه خود جدلی را ستوده اند. شیخ طوسی در کتاب رجال خود چنین می نویسد:

«ابو عبدالله جدلی، محدثی شیعی، دوستدار و از خواص اصحاب امام علی علیه السلام بود.» (۳)

ذهبی در کتاب خود جدلی را پرچمدار سپاه مختار و شیعه ای تندرو معرفی کرده است. (۴)

ص: ۱۳۵

۱- . عبدالرحمن، عبید، عبده .

۲- . اللباب فی تهذیب الانساب، ج ۱، ص ۲۶۳.

۳- . رجال طوسی، ص ۴۷.

۴- . میزان الاعتدال، ج ۴، ص ۵۴۴.

رجال نویسان دیگر چون برقی، (۱) ابن داود، (۲) علامه حلی، (۳) ابن حیان (۴) و دیگران هر یک در کتاب های رجالی خود جدلی را روایتگری مورد اعتماد و از اصحاب سرّ علی علیه السلام دانسته اند.

در این میان، گروهی از رجال نویسان اهل سنت بر جدلی، بدان سبب که شیعه و از یاران نزدیک امیرمؤمنان علی علیه السلام به شمار می رفته، خرده گرفته اند و او را از محدثان ضعیف شمرده اند. ابن سعد درباره او می گوید: «حدیثش ضعیف و غیرقابل پندی_رش است و تشیع وی قوی و نیرومند بود.» (۵)

ابن قتیبه نیز او را در شمار به اصطلاح غالیان شیعی چون مختار، زراره بن اعین و جابر جعفی ذکر کرده است. (۶)

به نظر می رسد بهترین روش برای شناخت وی، بررسی روایات گرانبهایی است که او نقل کرده و خوشبختانه اندکی از آنها تا امروز باقی مانده است.

گواه دیگر سعادت‌مندی جدلی، استناد امام رضا علیه السلام به حدیث اوست. در روایتی می خوانیم:

«حضرت رضا علیه السلام سخن خویش را به حدیثی که وی از امیرمؤمنان علیه السلام شنیده، نسبت داده است. (۷)

ص: ۱۳۶

۱- . رجال برقی، ص ۴.

۲- . رجال ابن داود، ص ۲۳۱ و ۴۰۲.

۳- . الخلاصه، ص ۱۹۲.

۴- . کتاب الثقات، ج ۵، ص ۱۰۲.

۵- . طبقات الکبری، ج ۶، ص ۲۲۸.

۶- . المعارف، ص ۶۲۴.

۷- . بحار الانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۴.

به هر حال، جایگاه ارجمند جدلی نزد امامان معصوم علیهم السلام و اخلاص و علاقه فراوان او به اهل بیت علیهم السلام بر کسی پوشیده نیست.

جدلی در مکتب اهل بیت علیهم السلام

ابو عبدالله جدلی از معدود افرادی است که در فضای غم انگیز عصر علی علیه السلام به ریسمان الهی چنگ زد و در محضر پر فیض نخستین امام علیه السلام به فراگیری معارف دین پرداخت. نزدیکی و دوستی او به امام چنان بود که حضرت، جدلی را صاحب اسرار خود می دانست و حقایقی را با او در میان می گذاشت. تفسیر آیاتی که درباره اهل بیت علیهم السلام فرو فرستاده شده، سخنانی در مورد حضرت مهدی ۴ و چگونگی ظهور آن حضرت و معرفی زوایایی از شخصیت خود، بخشی از مسائلی است که حضرت با وی در میان نهاده است.

عشق به اهل بیت علیهم السلام و ولایت

یکی از صفات برجسته جدلی، دلبستگی او به اهل بیت علیهم السلام است. او از سر این دلدادگی در وادی بحث های قرآنی و روایی پیرامون اهل بیت علیهم السلام قدم گذارده که هر یک از آنها گنجینه ای گرانبهاست.

جدلی می گوید: روزی نزد امیرمؤمنان علی علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: آیا می خواهی تفسیر آیه ای از آیات خدا را برایت روشن سازم؟

عرض کردم: آری.

فرمود: خداوند می فرماید: (مَنْ جَاءَ بِالْحَسَنَةِ فَلَهُ خَيْرٌ مِنْهَا وَهُمْ مِنْ فَزَعٍ يَوْمَئِذٍ آمِنُونَ * وَمَنْ جَاءَ بِالسَّيِّئَةِ فَكُبَّتْ وَجُوهُهُمْ فِي النَّارِ هَلْ تُجْزَوْنَ إِلَّا مَا كُنتُمْ تَعْمَلُونَ). (۱)

ص: ۱۳۷

هر کس نیکی به جای آورد، پاداشی بهتر از آن خواهد داشت و آنان از هراس آن روز ایمن اند، و هر که بدی به جای آورد، به رو در آتش (دوزخ) سرنگون شوند. آیا جز آنچه می کردید، سزا داده می شوید؟

«حسنه» یعنی شناخت ولایت و دوستی با اهل بیت و «سئئه» به معنای انکار ولایت و دشمنی با ماست. هر که این حسنه را با خود داشته باشد، به بهشت می رود؛ و هر که سئئه به همراه آورد، جایگاهش دوزخ خواهد بود و هیچ عملی از او پذیرفته نیست. (۱)

اهل بیت و آیه تطهیر

اشاره

از دیگر موضوع های مورد توجه جدلی، مسأله اهل بیت علیهم السلام و شأن نزول آیه تطهیر است. او می گوید: روزی (۲) نزد ام سلمه، همسر گرامی رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتم و از وی خواستم درباره ماجرای آیه تطهیر برایم سخن بگوید. وی گفت: پیامبر گرامی صلی الله علیه و آله روزی به من فرمود: کسی را بفرست تا علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام را به اینجا فراخواند.

عرض کردم: جز من کسی در خانه نیست.

پس حرکت کردم و آن بزرگواران را از خواست پیامبر صلی الله علیه و آله آگاه ساختم. هنگامی که وارد منزل شدیم، علی علیه السلام در برابر آن حضرت نشست. پیامبر صلی الله علیه و آله امام حسن و امام حسین علیهما السلام را سمت راست و چپ خود

ص: ۱۳۸

۱- بحار الانوار، ج ۳۶، ص ۱۰۱.

۲- همان، ج ۳۵، ص ۲۱۵ و ۲۲۶.

نشاند و فاطمه سلام الله عليها نیز پشت سر آنان جای گرفت. سپس پیامبر صلی الله علیه و آله پارچه ای خیری بر روی خود و آن بزرگواران کشید و گفت: خدایا! خودم و عترتم به سوی توایم نه به سوی آتش؛ و اهل بیت من از گوشت و خون من هستند.

ام سلمه می گوید: به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله عرضه داشتم: یا رسول الله! مرا نیز در جمع آنان جای ده.

حضرت فرمود: ام سلمه! تو از همسران نیک منی.

سپس از سوی خدای تعالی این آیه نازل گردید: (إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُذْهِبَ عَنْكُمُ الرِّجْسَ أَهْلَ الْبَيْتِ وَيُطَهِّرَكُمْ تَطْهِيرًا). (۱)

خداوند فقط می خواهد آلودگی را از شما خاندان پیامبر بزدايد و شما را پاک و پاکیزه سازد.

معنای «دَابَّةُ الْأَرْضِ»

ابو عبدالله جدلی می گوید: روزی حضور علی علیه السلام رفتیم. حضرت فرمود: آیا می خواهی پیش از آنکه کسی وارد (خانه) شود، تو را از سه چیز آگاه سازم؟ گفتم: آری.

فرمود: «انا عبدالله و انا دابة الارض صدقها و عدلها و اخونيتها. ألا اخبرك بانف المهدى و عینه؟»

من بنده خدا و مصداق حقیقی و درست دابة الارض (جنبنده زمین) و برادر پیامبر روی زمین هستم. آیا بینی و چشم مهدی را به تو معرفی کنم؟

عرض کردم: آری.

ص: ۱۳۹

پس با دست مبارکش به سینه خود زد و فرمود: من هشتم. (۱)

مضمون روایت آشکارا نشان می دهد که جدلی از یاران نزدیک و گنجینه اسرار امیرمؤمنان علی علیه السلام بوده است. کلمه انف در لغت به چند معنی آمده که مناسب ترین و مشهورترین آن، بینی است. (۲) و کلمه عین به معنای چشم است. امام علیه السلام در این روایت خود را بینی و چشم حضرت مهدی ۴ معرفی کرده است.

از آنجا که بینی و چشم اصلی ترین عامل شباهت افراد به شمار می رود، منظور آن حضرت از این تشبیه، بیان ویژگی های ظاهری حضرت مهدی ۴ و شباهت چهره خود با سیمای حضرت مهدی ۴ است. افزون بر این، بینی و چشم از اعضای بسیار دقیق و حساس و عامل درک و بینایی است؛ مراد علی علیه السلام بیان این نکته است که چنان که من (امور غیبی و آشکار را) می دانم و می بینم، حضرت مهدی علیه السلام نیز به همین میزان در تشخیص و درک امور تواناست.

جدلی، پیام آور قدرت علوی

یکی دیگر از روایت هایی که جدلی به نقل آن همت گمارده، حدیث خیر است. او می گوید: از امیرمؤمنان علی علیه السلام شنیدم که فرمود: هنگامی که درب خیر را از جا کندم، از آن به عنوان سپر استفاده کردم و با کفار به نبرد پرداختم، زمانی که خداوند سپاه کفر را شکست داد، آن را بر روی حصار آنها گذاشتم تا سپاهیان اسلام از آن عبور کنند. پس، برای عبور مسلمانان،

ص: ۱۴۰

۱- بحارالانوار، ج ۳۹، ص ۲۴۳.

۲- لسان العرب، ج ۱، ص ۲۳۶.

آن را بر روی خندقی که کفار برای دفاع از خود کنده بودند، گذاردم. در این هنگام، مردی به حضرت گفت: دری چنین سنگین را به تنهایی بلند کردیدی؟!

فرمود: سنگینی در خیبر برای من مانند سنگینی سپرم بود که در جنگ های دیگر همراه داشتم. (۱)

در گزارشی آمده است که پس از پیروزی مسلمانان در جنگ خیبر، هفتاد تن به یاری یکدیگر در خیبر را جابه جا کردند. (۲)

حدیث وصیت

یکی دیگر از روایت هایی که جدلی نقل کرده، حدیث وصیت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام است.

پس از آن که سر مبارک علی علیه السلام با شمشیر زهرآلود دشمنان دین شکافته شد، آن حضرت در بستر بیماری به فرزند برومندش امام حسن علیه السلام چنین وصیت کرد:

«فرزندم! من در این شب از دنیا خواهم رفت. پس از مرگم، مرا غسل بده و کفن کن و با حنوط جدت رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشبوی ساز. وقتی مرا تشییع کردید، جلو بایست؛ بر من نماز بگذار و در نماز هفت تکبیر بگو؛ زیرا تنها برای نماز بر من و فرزندم مهدی علیه السلام هفت تکبیر گفتن جایز است؛ او که در آخرالزمان ظهور می کند و حق را در زمین می گستراند. پس از آنکه بر من نماز خواندی، قبری برایم آماده ساز. وقتی لحد را شکافتی،

ص: ۱۴۱

۱- . بحار الانوار، ج ۲۱، ص ۱۴.

۲- . همان.

تخته ای حکاکی شده، که پدرم، «نوح» برایم بر جای نهاده، خواهی یافت. بدنم را بر آن چوب بگذار، هفت خشت بزرگ بر آن قرار بده و اندکی درنگ کن، سپس نگاه کن، دیگر مرا در لحد نخواهی یافت.»^(۱)

جدلی و نهضت کربلا

دوران زندگی جدلی که از روزگار امامت علی علیه السلام آغاز و گویا تا سال ۶۷ هجری ادامه یافت، دوران سراسر حماسه و شور و تلاش بود. چنان که برخی از روایات بیان می کنند، جدلی به دلایلی نتوانست در حماسه عاشورا شرکت کند و فرزندان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله را مورد حمایت قرار دهد. جدلی می گوید: نزد امیرمؤمنان علیه السلام رفتم؛ حضرت فرمود: ابو عبدالله! می خواهی پیش از آنکه کسی وارد شود، هفت موضوع را با تو در میان نهم؟

عرض کردم: بفرمایید، فدایت شوم.

حضرت ضمن سخنانی، فرمود: این امام حسین کشته می شود، در حالی که تو زنده ای و او را یاری نمی کنی. سپس با داستان مبارکش به شانۀ امام حسین علیه السلام زد. من عرض کردم: به خدا سوگند! در این صورت، زندگی پلیدی خواهم داشت.^(۲)

جدلی در روایت دیگری می گوید: علی علیه السلام با دست به شانۀ امام حسین علیه السلام که کنارش نشسته بود، زد و فرمود: این کشته می شود و کسی او را یاری نمی دهد.

ص: ۱۴۲

۱- . همان، ج ۴۲، ص ۲۱۵.

۲- . همان، ج ۳۵، ص ۱۰۹ و رجال کشی، ص ۹۳.

عرض کردم: ای امیرمؤمنان! به خدا سوگند، آن روزگار زمانه بدی خواهد بود.

فرمود: آری، چنین است. (۱)

مرحوم آیت الله خویی در کتاب «معجم رجال الحدیث» می نویسد: برخلاف نظر گروهی، این روایت بیان کننده نگرانی و نفرت جدلی از مردمی است که فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله را یاری نمی کنند؛ و نشان می دهد که او از این که خود براساس پیش بینی حضرت، نمی تواند در کربلا حضور داشته باشد، ناراحت و غمگین است؛ به همین دلیل، جدلی زندگی در آن روزگار را پست و پلید می داند. (۲)

هر چند گزارش مشخص و مطمئنی درباره سبب عدم حضور جدلی در رخداد عاشورا در دست نیست؛ اما گویا پیش از حادثه کربلا همراه مختار و چند هزار تن از شیعیان کوفه، در زندان عبیدالله بن زیاد بوده است.

نقش جدلی در قیام مختار

براساس گزارش های موجود، پس از آنکه جدلی موفق نشد در حماسه عاشورا به دفاع از حریم ولایت پردازد، تصمیم گرفت در کنار مختار، به خونخواهی شهیدان کربلا، بر ستمگران کینه توز تیغ بکشد و رسالت خویش را در این عرصه به انجام برساند.

او با این هدف، در سمت فرماندهی سپاه مختار برای انتقام از قاتلان فرزندان پیامبر صلی الله علیه و آله نقشی جدی ایفا کرد.

ص: ۱۴۳

۱- . کامل الزیارات، ص ۷۱.

۲- . معجم رجال الحدیث، ج ۱۱، ص ۵۴.

اندکی از تلاش های او در تاریخ ثبت شده که به ذکر یک نمونه از آن بسنده می کنیم:

پس از مرگ یزید، عبدالله بن زبیر مردم را در مکه به بیعت با خود فراخواند و از بنی هاشم خواست تا با او بیعت کنند. هنگامی که از بیعت بنی هاشم با خود مأیوس شد، محمد بن حنفیه فرزند امیرمؤمنان علیه السلام و خانواده او و هفده تن از شخصیت های برجسته کوفه را در محل زمزم به بند کشید و تهدید کرد اگر با او بیعت نکنند، آنها را در آتش خواهد سوزاند.

محمد بن حنفیه نامه ای به مختار نوشت و برای آزادی خود و یارانش از او کمک خواست. وقتی مختار و سپاهیان نامه محمد را دریافت کردند، بر آن شدند تا سپاهی روانه مسجد الحرام سازند. به همین منظور، ابوعبدالله جدلی هفتاد تن از سپاهیان کار آمد خود را بسیج کرد و همراه جمعی از سپاهیان عمیر بن طارق و یونس بن عمران رهسپار مسجدالحرام شد. آنها در حالی که فریاد «یا لثارات الحسین علیه السلام» سر می دادند، وارد مسجد الحرام و محل زمزم شدند، حلقه محاصره را شکافتند و خود را به محمد بن حنفیه رساندند. جدلی به ابن زبیر گفت: راه آنها را باز کن تا بروند. ابن زبیر گفت: تا با من بیعت نکنند، هرگز آزادشان نمی سازم. جدلی گفت: به خدای رکن و مقام و پروردگار حلال و حرام سوگند! اگر آنها را آزاد نکنی، شمشیرهای خود را بر شما فرود خواهیم آورد.

ابن زبیر گفت: به خدا سوگند! اگر به یارانم فرمان دهم، هنوز ساعتی نگذشته سرهای شما را قطع خواهند کرد. ابوعبدالله جدلی از محمد حنفیه اجازه خواست تا عبدالله بن زبیر را به قتل برساند. اما محمد اجازه نداد. در

این هنگام، سپاهیان ابوالمعمد، هانی بن قیس و ظیان بن عمار با فریادهای «یا لثارات الحسین علیه السلام» وارد مسجد الحرام شدند. ابن زبیر، که از هجوم سپاهیان بی شمار مختار به وحشت افتاده بود، محمد بن حنفیه و یارانش را آزاد کرد و آنها همراه سپاه مختار به سوی شعب ابی طالب علیه السلام حرکت کردند.^(۱)

خزان عمر

چنان که از تاریخ طبری استفاده می شود، وی تا سال ۶۷ هجری زنده بود.^(۲) بر اساس برخی از منابع، او در این سال در فتنه ابن زبیر کشته شد؛^(۳) ولی به نوشته ذهبی، در کتاب «تاریخ الاسلام» او از درگذشتگان سال های ۱۰۰ _ ۹۰ هجری شمرد می شود.^(۴)

ص: ۱۴۵

۱- . تاریخ طبری، ج ۶، ص ۷۷.

۲- . همان، ص ۱۰۳.

۳- . لغتنامه دهخدا، ج ۱، ص ۵۲۰.

۴- . تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۵۳۳.

٦.سُلَيم بن قيس هلالى زلال روايت

اشاره

٦.سُلَيم بن قيس هلالى

زلال روايت

سيد سيف الله نحوى

ص:١٤٧

... و او را اولین نگار شیعه نامیده اند.

در حالی که بیش از دو سال به هجرت آخرین فرستاده الهی نمانده بود، نوزادی پا به عرصه گیتی نهاد.

این کودک از خاندان هلال بن عامر بود که از نوادگان حضرت اسماعیل بن ابراهیم علیهما السلام شمرده می شدند. از این رو، نسب سلیم به پیامبر بزرگ الهی حضرت اسماعیل علیه السلام می رسد. پدرش «قیس» نام داشت. (۱) اگر چه از نام و مشخصات مادر و اوصاف پدرش اطلاعی در دست نیست، اما بدیهی است که آن دو در تربیت نور دیده خویش تلاشی در خور سپاس داشته اند.

پدر و مادرش وی را «سَلِیْم» نامیدند و «ابوصادق» کنیه دادند. آری، «سلیم بن قیس هلالی عامری کوفی» در زمره مردان بزرگی است که نامش با تشیع و تاریخ پر مخاطره آن، عجین شده است. اینک به تماشای سیمای پرفروغ آن فرزانه می نشینیم.

ص: ۱۴۹

۱- کتاب سلیم بن قیس، تحقیق شیخ محمدباقر انصاری زنجانی، ج ۱، ص ۲۵۸.

تنها منبع اصیل و معتبری که ما را در شناخت زندگی «سلیم بن قیس» راهنمایی می کند، کتاب مشهور و قابل اعتمادی است که خود نگاشته است. هر چند مطالب اصلی آن کتاب، درباره حوادث پرمخاطره پس از وفات رسول الله صلی الله علیه و آله است؛ اما از خلال آن می توان به اوراقی از زندگانی وی دست یافت. به نظر می رسد دوران کودکی و نوجوانی سلیم در زادگاهش کوفه سپری شد. کوفه آن زمان زادگاه و خاستگاه بندگان پاک طینت بود که همواره به عشق اسلام بسان پروانه های عاشق، گرد شمع جهان افروز رسول الله صلی الله علیه و آله می گردیدند.

هنوز بیش از دوازده سال از تولد «ابوصادق کوفی» نگذشته بود که جهان اسلام در سوگ رسول بزرگ اسلام حضرت محمد امین صلی الله علیه و آله جامه عزا پوشید. ساعاتی چند پس از آن حادثه دلخراش، شهر مدینه شاهد حوادثی تلخ بود. کودتای سیاسی، نظامی و فرهنگی سقیفه، علی علیه السلام و علویان را از ادامه سیره و سنت واقعی پیامبر اسلام باز داشت و جامعه آن روز مدینه، با نادیده انگاشتن ماجرای غدیرخم، از علی علیه السلام روی برگرداند و از علو باز ماند.

گرچه «سلیم» در این دوران بحرانی در مدینه حضور نداشت، اما جزئیات اخبار و اطلاعات آن کودتا را از زبان رادمردانی چون علی علیه السلام، سلمان فارسی، ابوذر و مقداد شنید و ثبت کرد.

عاشق مدینه

سلیم در حالی وارد مدینه شد که تنها دو سال از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله گذشته بود و مردم با علی علیه السلام و اهل بیت علیهم السلام رفتاری ناپسند

و زجر آور داشتند. دورانی که غاصبان خلافت با توسل به انواع شیوه های ارباب، تهدید و تطمیع، مردم را از گرایش به مولای متقیان باز می داشتند. دورانی که نام «علی علیه السلام» را بردن یا با او نشستن، جرمی نابخشودنی شمرده می شد.

در چنین دوران دهشتناک و خفقان آوری، نوجوان چهارده ساله (۱) کوفی به مدینه آمد و با قبول همه بلاها و گرفتاری های ویژه مدینه، نور هدایت و امامت را در کوجه های بنی هاشم یافته و با علی علیه السلام که مورد کینه حاکمان و زورمداران بود، انس و ویژه یافت.

شجاعت و جسارت نوجوان ۱۴ ساله کوفی و رفتار وی با کنار نهادگان سیاسی مدینه، نشان دهنده روح متعالی و اراده آهنین اوست.

با علی علیه السلام و علویان

سلیم پس از ورود به مدینه، در محضر امام بزرگ شیعیان حضرت علی علیه السلام به فعالیت های فرهنگی و دینی پرداخت. او چنان به مولایش عشق می ورزید که به زودی از یاران خاص و قابل اعتماد آن حضرت شد.

سلیم در کتاب خویش پنجاه روایت از علی علیه السلام نقل کرده است. (۲) او در همین دوران، با دانشمندان و صحابی بزرگی چون سلمان، ابوذر، مقداد و عبدالله بن عباس ارتباط فکری و فرهنگی برقرار ساخت و احادیث بسیاری از آنها را به خاطر سپرد.

ص: ۱۵۱

۱- . همان، ص ۲۶۳.

۲- . همان، ص ۲۹۳.

هر چند صحابی بزرگ پیامبر صلی الله علیه وآله، سلمان فارسی، در همان اوایل حضور سلیم در مدینه، به استناداری مدائن (در حوالی بغداد) برگزیده شد، اما سلیم وجود گرانبهای وی را غنیمت شمرد و در همان مدت اندکی که در مدینه حضور داشت، مطالب و حوادث دوران پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله را از سلمان پرسید. تعداد روایاتی که او از سلمان شنید، هفده مورد است. (۱) این روایات اغلب درباره تاریخ شیعه است.

ابوذر غفاری از دیگر چهره های برجسته عصر رسول الله صلی الله علیه وآله بود که سلیم به همراهی و همگامی با وی توفیق یافت. سلیم در توصیف و بیان رخدادهای تاریخی شیعیان، از او بسیار بهره برد و دوازده حدیث از وی ثبت کرد. (۲) سلیم در سی سالگی همراه ابوذر غفاری برای اعمال حج، به مکه رفت. (۳) در آنجا ابوذر غفاری برای مردم حدیث خواند. سلیم _ که خود شاهد ماجرا بود. _ آن را چنین بیان کرده است:

«روزی ابوذر برخاست و درب خانه کعبه را گرفت و با صدای بلند گفت: ای مردم! ... من از پیامبرتان شنیدم که فرمود: مَثَلِ اهل بیتم در میان امت، چون کشتی نوح در میان قوم اوست؛ هر که بر آن سوار شود، نجات می یابد و هر که از آن تخلف کند، غرق می شود.» (۴)

سلیم بن قیس کوفی نه تنها به اولین مظلوم تاریخ عشق می ورزید، بلکه همواره شیفتگان آن امام را مورد محبت قرار می داد.

ص: ۱۵۲

۱- . همان.

۲- . همان.

۳- . همان، ص ۳۰۰.

۴- . اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله ، سلیم بن قیس، ص ۲۵۹.

ابوذر غفاری پس از وفات پیامبر صلی الله علیه وآله به دلیل جانبداری از علی علیه السلام، از سوی خلیفه سوم (عثمان) به سرزمین خشک و بی آب و علف «ربذه» تبعید شد. او در حالی به سوی ربذه حرکت داده شد که نگاه های اشکبار علی علیه السلام او را بدرقه می کرد.

در سال ۳۴ هجری قمری که ابوذر در ربذه آخرین نفس های خویش را می کشید و پاداش زحمات شبانه روزی اش در راه اسلام را از سوی عثمان دریافت می کرد، «سلیم» آرام نگرفت، به سوی وی شتافت و روایاتی (۱) از او شنید.

مرد جهاد

پس از وفات ابوذر، در سال ۳۵ هجری قمری، سلیم به بصره رفت و در رکاب علی علیه السلام، در جنگ جمل شرکت کرد. (۲) در این جنگ، که از سوی طلحه و زبیر علیه امام علی علیه السلام طرح ریزی شده بود، ۱۲ هزار تن از یاران علی علیه السلام و ۱۲۰ هزار تن از ناکثین حضور داشتند. سلیم بن قیس، اولین تجربه رزمی اش را به دست آورد و ماجرای آن را در جنگ جمل ثبت کرد. وی در پایان، از آن جنگ چنین گزارش می دهد: جنگ از سوی طلحه شروع شد و به کشته شدن وی و شکست زبیر انجامید. (۳)

حدود یک سال پس از این نبرد، جنگ صفین در گرفت. سلیم نیز در این جنگ شرکت کرد و به یاری امام خود، علی علیه السلام شتافت. او مطالبی نیز درباره این نبرد نقل کرده است.

ص: ۱۵۳

-
- ۱- کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۲۷۹.
 - ۲- اسرار آل محمد صلی الله علیه وآله، ص ۱۹۲.
 - ۳- همان، ص ۱۹۳.

در بخشی از کتاب سلیم آمده است: از سلیم بن قیس پرسیدند: آیا در جنگ صفین شرکت داشتی؟

پاسخ داد: آری.

پرسیدند: آیا در جنگ ليله الحرير حضور داشتی؟

گفت: آری.

پرسیدند: در آن هنگام، چند ساله بودی؟

سلیم گفت: چهل ساله.

سپس خاطراتی از آن جنگ نقل کرد. (۱)

برخی از تاریخ نگاران، به یاری همین پرسش ها و جواب ها، تاریخ تولد سلیم را به دست آورده اند. سلیم پس از صفین در سال ۳۸ هجری قمری همراه امام علی علیه السلام به کوفه برگشت و بی درنگ به مدائن رفت. در سال ۳۹ هجری، برای جنگ با خوارج، عازم منطقه نهروان شد و در آن نبرد نیز شرکت کرد. (۲)

سلیم در تمامی این صحنه های سرنوشت ساز، یاور مولایش علی علیه السلام بود و دفاع از وی را وظیفه خویش می دانست. همراهی او با علی علیه السلام تا شهادت آن امام بزرگوار ادامه یافت.

روایت اشک

سلیم درباره وضعیت امام علی علیه السلام قبل از شهادت و نیز وصیت او به فرزندانش مطالبی قابل توجه نگاشته است. مطالب وی چنین آغاز می شود:

در هنگام وصیت امیرالمؤمنین علیه السلام به فرزندش امام حسن علیه السلام، حاضر بودم. حسین علیه السلام و

ص: ۱۵۴

۱- کتاب سلیم بن قیس، ج ۲، ص .

۲- همان، ج ۱، ص ۳۰۰.

محمد و تمامی فرزندان و بزرگان اهل بیت علیهم السلام و شیعیانش نیز حضور داشتند. حضرت کتاب و شمشیرش را به امام حسن علیه السلام داد و فرمود: فرزندم! پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داده تو را جانشین خود کنم و کتاب و شمشیرم را به تو بسپارم...؛ و همچنین پیامبر صلی الله علیه و آله به من دستور داد سفارش کنم این ودیعه ها را هنگام مرگت، به برادرت حسین بدهی؛ سپس به فرزندش حسین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله به تو نیز دستور داده آن را به فرزندت علی تحویل دهی و آنگاه به علی بن الحسین علیه السلام فرمود: پیامبر صلی الله علیه و آله دستور داده آن را به فرزندت محمد بدهی. سلام پیامبر صلی الله علیه و آله و من را به او برسان. (۱)

از دیدگاه دانشوران

عشق و ارادت آن مرد اندیشمند به علی علیه السلام و نقل و ثبت روایات متعدد در فضایل و مناقب ائمه معصومین علیهم السلام، فقیهان و دانشمندان بزرگ دین را بر آن داشت تا از سلیم به نیکی یاد کرده، او را مورد ستایش قرار دهند.

شیخ مفید در «الاختصاص» پس از معرفی سلیم، می نویسد: وی از برگزیدگان و پیشمرگان پنجگانه علی علیه السلام است. (۲)

نه تنها بزرگان شیعه، بلکه اهل سنت نیز از سلیم یاد کرده و وی را ستوده اند. ابن ندیم در کتاب «الفهرست» نظر یکی از راویان شیعه را پذیرفته، سخن او را چنین نقل کرده است: سلیم انسانی متعبد به امور دینی بود و نورانیتی داشت که سبب برتری مقامش می شد. (۳)

ص: ۱۵۵

۱- اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله ، ص ۲۵۴.

۲- کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۲۶۵.

۳- همان، ص ۲۷۰.

این شخصیت برجسته میدان های علم و جهاد، پس از شهادت مولایش علی علیه السلام، پیروی از ولایت را رها نکرد و در شمار یاران امام حسن مجتبی علیه السلام قرار گرفت. سلیم می گوید: بعد از شهادت امام علی علیه السلام، امام حسن و امام حسین علیهما السلام را در مدینه ملاقات کردم. حدیثی را که از پدرشان شنیده بودم، برای آنان خواندم. آنها فرمودند: راست گفتی؛ وقتی پدرمان این حدیث را برایت می خواند، ما حاضر و شاهد بودیم. (۱)

ابن شهر آشوب در کتاب «المناقب» به معرفی ائمه علیهم السلام پرداخته، هنگام شمارش اصحاب امام حسن علیه السلام می گوید: امام حسن علیه السلام افرادی از قبیل رشید، حجر، ... و سلیم هستند. (۲)

سلیم بن قیس خدمت امام حسن علیه السلام حضور یافت و ضمن حمایت و دفاع از وی، به ثبت وقایع تاریخی آن روزگار پرداخت. او در کتابش سه روایت از آن امام نقل کرده است. (۳) پس از شهادت مظلومانه امام حسن علیه السلام، سلیم هم چنان به عهد خویش وفادار ماند و به حضور سالار شهیدان، امام حسین علیه السلام رسید. پشت پازدن به نام و نان معاویه و اعتنا

ص: ۱۵۶

۱- . همان، ج ۲، حدیث ۷۴ و ۷۶.

۲- . کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۲۶۶.

۳- . همان، ص ۲۹۳.

نکردن به دشمنه و دشنام او، کاری نبود که ناخالصان و افراد سست عنصر از عهده آن برآیند. گرایش به امام حسن و امام حسین علیهما السلام در دوران حکومت استبدادی معاویه، به جسارتی ویژه و اراده ای خلل ناپذیر نیاز داشت. سلیم، با وجود همه مشکلات و خطرات، گام عزت پیش نهاد و در شمار اصحاب آن دو امام بزرگوار واقع شد. ارتباط عاطفی سلیم با امام حسین علیه السلام به حدی بود که با شنیدن خبر مسافرت وی، از کوفه به مدینه آمد و با وی همسفر شد.

در سال ۵۸ قمری، که امام حسین علیه السلام برای زیارت خانه خدا به مکه شتافت، سلیم کوفی خود را به وی رساند و در جلسه بسیار مهم آن حضرت در منا شرکت کرد.

امام حسین علیه السلام، در این جلسه تاریخی با ذکر مطالبی درباره معاویه و اعمال او، اولین جرقه های قیام و انقلاب خویش را در دل شیعیان فروزان کرد. سلیم بن قیس جزئیات مطالب مطرح شده در آن جلسه را در کتاب خویش نگاشت. (۱) او علاوه بر ماجرای فوق، روایتی دیگر نیز از امام بزرگوار نقل کرده است. (۲) از این تاریخ تا پس از شهادت امام حسین علیه السلام در سال ۶۱ هجری قمری، خبری از سلیم ثبت نشده است. برخی از محققان احتمال می دهند او این مدت را _ همراه جمعی از شیعیان _ در زندان ابن زیاد به سر برد. (۳)

ص: ۱۵۷

۱- . همان، ص ۲۶۶.

۲- . اسرار آل محمد صلی الله علیه و آله ، ص ۱۸۵.

۳- . کتاب سلیم بن قیس، ج ۱، ص ۲۶۶.

پس از شهادت امام حسین علیه السلام، سلیم به محضر فرزندش امام سجاد علیه السلام رسید و در شمار اصحاب او قرار گرفت. سلیم از آن امام حدیث نقل کرده است. وی در حدیث دهم خویش می گوید: با علی بن الحسین علیه السلام ملاقات کردم و مطالبی را که از پدر و عمویش علیهما السلام شنیده بودم، برایش گفتم. (۱)

افتخار ملاقات با امام باقر علیه السلام نیز نصیب سلیم شده است. ابان بن ابی عیاش می گوید: هنگام حج، امام باقر علیه السلام را ملاقات کردم و تمامی حدیث دهم را، که سلیم نگاشته بود، بی آنکه حتی یک حرف از آن کم کنم، برای وی خواندم... امام علیه السلام فرمود: سلیم راست گفتار است.

سپس ادامه داد: پس از شهادت جدّم ابوعبدالله الحسین علیه السلام، در حالی که نزد پدرم نشسته بودم، سلیم همین حدیث را برایم خواند و پدرم صحت گفتارش را تصدیق کرد. (۲)

براساس همین اخبار و گزارش ها، شیخ طوسی و دیگر راوی شناسان شیعه نام سلیم بن قیس را در شمار اصحاب امام علی، امام حسن، امام حسین، امام سجاد و امام باقر علیهم السلام آورده اند. (۳)

در کتاب «ریحانه الادب» چنین می خوانیم:

او از اجلای محدثان شیعه و بزرگان اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین علیهما السلام و امام سجاد و امام باقر علیهما السلام و نزد همه آنان در

ص: ۱۵۸

۱- همان، ج ۲، حدیث دهم.

۲- همان، ج ۲، مقدمه کتاب.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۷۳.

غایت محبوبیت و به منزله ارکان اربعه بود... اخبار زیادی در مدح سلیم وجود دارد. (۱)

علامه امینی نیز می گوید: سلیم از کسانی است که شیعیان و اهل سنت به او و مطالب کتابش استناد جسته، بدان استدلال می کنند. (۲)

برای کتاب

در سال ۷۵ هجری قمری، حکومت حجاج خون آشام بر عراق و کوفه شروع شد و قلع و قمع پیروان واقعی رسول الله صلی الله علیه و آله به اوج رسید. سلیم بن قیس، که تا این زمان با استفاده از تدابیر حکیمانه، خود و نوشته های گرانبهایش را حفظ کرده بود، مورد خشم حجاج قرار گرفت. حجاج دستور داد تا سلیم را دستگیر کنند و به قتل برسانند. سلیم از کوفه گریخت؛ به طرف ایران حرکت کرد و در منطقه «نوبندجان فارس» (نورآباد ممسنی) سکونت گزید. (۳)

روایت پرواز

در اوایل سال ۷۶ هجری، در حالی که سلیم در منزل یکی از دوستانش به نام «ابان» در نوبندجان به سر می برد، بیمار شد و به سوی معبودش شتافت. (۴)

«ابان بن ابی عیاش»، شیعه نوبندجانی و دوست صمیمی سلیم در مقدمه کتاب سلیم مطالبی بیان کرده است که وضعیت زندگانی سلیم در اواخر عمرش را تا اندازه ای روشن می سازد.

ص: ۱۵۹

۱- و ۲. همان.

۲-

۳- . همان، ج ۱، ص ۳۰۱.

۴- . همان، ص ۳۰۲.

وقتی حجاج وارد عراق شد، قصد کشتن سلیم کرد. او متواری شد؛ در نوبندجان نزد من آمد و در خانه ما سکونت گزید. در آن روزگار، من چهارده سال داشتم و می توانستم قرآن بخوانم. از وی می پرسیدم و او نیز از اهل بدر به من خبر می داد. احادیث زیادی از زبان او شنیدم، ولی آنها را پنهان کردم... دیری نپایید که مرگش نزدیک شد. در این هنگام، مرا طلبید و در خلوت با من چنین گفت: ای ابان! ... این کتاب را به شرطی به تو می سپارم که درباره آن با کسی سخن نگویی و بعد از مرگم، هیچ یک از احادیث آن را برای کسی نقل نکنی؛ مگر آنکه همانند خودت به او اطمینان داشته باشی؛ و اگر اتفاقی برایت پیش آمد، آن را به یکی از شیعیان مورد اعتماد و دیندار و آبرومند علی بن ابی طالب علیه السلام بسپاری.

من آن شرط ها را پذیرفتم. او کتاب را به من سپرد و همه احادیث آن را برایم خواند... دیری نگذشت که روح از پیکرش گرفته شد.

ابان، پس از ذکر مطالب در این باره، ادامه می دهد:

در همان سال (۷۶ هجری) به سفر حج رفتم و خدمت امام سجاد علیه السلام حضور یافتم؛ و ابوالطفیل و عمر بن ام سلمه نیز در آنجا حضور داشتند. من سه شبانه روز کتاب را برای امام سجاد علیه السلام خواندم تا اینکه ایشان فرمود: «سلیم راست گفته است. همه اینها احادیث ماست که از آنها خبر دارم.»^(۱)

از آنجا که عمر بن ام سلمه در سال ۸۳ هجری وفات کرد و بی تردید وفات سلیم قبل از این تاریخ تحقق یافت؛ بسیاری از پژوهشگران تاریخ وفات سلیم را سال ۷۶ هجری قمری دانسته اند.^(۲)

ص: ۱۶۰

۱- همان، ج ۲، مقدمه.

۲- همان، ج ۱، ص ۳۰۳.

۷. قُثم بن عباس سردار بزرگ

مطلع

۷. قُثم بن عباس سردار بزرگ

سلمان احمدی

ص: ۱۶۱

یکی از افتخارات مکتب انسان ساز اسلام، این است که چهره های درخشان و فداکاری به جامعه تحویل داده است.

حضرت قُثم (۱) از کسانی است که تنها مکتب جامعی چون اسلام می تواند مانند آنها پدید آورد. او، که سال ها از سرچشمه زلال معارف علوی کسب فیض کرده بود، معرفت و صداقت را در آمیخت و با دل و جان در راه گسترش «کلمه الله» کوشید.

در یکی از حساس ترین دوران های حیات اسلام در کنار رهبر قرار گرفت و با سلاح علم و عمل از حریم امامت و ولایت دفاع کرد.

به پاس احترام یاران علی علیه السلام و برای زنده نگهداشتن یاد و خاطره شهدای صدر اسلام، فرازهایی از خدمات و فداکاری های سردار گمنام آل هاشم، شهید دور از وطن، حضرت قُثم، عموزاده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله را مرور می کنیم.

ص: ۱۶۳

۱- قُثم: به ضَمِّ قاف و فتح ث، از قائم گرفته شده است. قُثم، مرد بسیار بخشش کننده، صاحب مال، زن و فرزند زیاد. (فرهنگ دهخدا).

گرچه در کتاب های تاریخی و رجالی تاریخ دقیق تولد وی مشخص نشده؛ ولی با دقت در زندگی او و بررسی تاریخ ولادت برادرانش، عبدالله و عبیدالله، و دیگر قراین و شواهد می توان دریافت که چند روز پیش از هجرت حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله، در مکه چشم به جهان گشود. (۱)

پدر ارجمندش، جناب عباس، «ابوالفضل» کنیه داشت و فرزند عبدالمطلب و عموی بزرگوار حضرت نبی اکرم صلی الله علیه وآله، بود. وی از پایگاه عظیم اجتماعی و تجربه خوب مردم داری برخوردار بود. سال ها سقایت حاجیان با آب زمزم و عمارت مسجدالحرام را به عهده داشت. (۲)

قبل از هجرت، وقتی مردم مدینه از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله دعوت کردند جهت هدایت آنها به مدینه بروند، جناب عباس، با اجازه حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله از آنان تعهد گرفت که از یاری وی دست برندارند. او به آنها سفارش کرد که از فرمان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله اطاعت کنند. (۳)

ابورافع، غلام عباس، که بعدها غلام رسول خدا صلی الله علیه وآله شد و پس از آزادی در شمار یاران با وفای امیرمؤمنان علی علیه السلام جای گرفت، می گوید: بعد از هجرت رسول خدا صلی الله علیه وآله در مکه تنها ما سه تن مسلمان بودیم. عباس، همسرش ام الفضل و من. ما ایمانمان را پنهان می داشتیم. (۴)

ص: ۱۶۴

۱- . گفته شده سال اول هجری در مدینه متولد شده.

۲- . تهذیب التهذیب، ابن حجر العسقلانی، ج ۳، ص ۸۳.

۳- . تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۳۹۷.

۴- . السیره النبویه، ابن هشام، ج ۲، ص ۳۰۱.

بعد از هجرت رسول الله صلی الله علیه و آله، عمویش عباس اخبار پیمان ها و تصمیم های مشرکان مکه را به وی می رساند. او سه روز قبل از جنگ احد گزارش آن را به وسیله مردی از بنی غفار فرستاد. (۱)

جناب عباس به دستور پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله از مکه هجرت کرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به عموی بزرگوارش نوشت: «یا عم یا عم، مکانک الذی انت فیه، فان الله یختم بک الهجره کما ختم بی النبوه» (۲)

عمو، عمو! جایگاهی که شما در آن قرار دارید، خداوند با هجرت شما هجرت را تمام می کند؛ چنانکه با نبوت من نبوت را به پایان رساند.

فضیلت و افتخارات ام الفضل

مادر جناب فتم، «لبابه» بود و «ام الفضل» کنیه داشت. او دختر حارث هلالی و خواهر میمونه، همسر رسول الله صلی الله علیه و آله شمرده می شد.

ام الفضل، بعد از حضرت خدیجه سلام الله علیها اولین زنی بود که دین مقدس اسلام را پذیرفت. (۳) وی از حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله روایات گوناگون نقل کرده و از راویان قابل اعتماد به شمار می آید. (۴)

افتخار خدمت به فرزندان حضرت زهرا سلام الله علیها

ام الفضل گفت: شبی از شب ها خوابی دیدم که به سبب آن از شدت هراس می لرزیدم. خدمت حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله شتافتم و گفتم: ای بهترین بندگان خدا! خوابی دیدم که از آن هراسانم.

ص: ۱۶۵

۱- فروغ ابدیت، جعفر سبحانی، ص ۵۱۶.

۲- تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۸۰-۸۴.

۳- اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۱۹۷.

۴- منتهی الآمال، شیخ عباس قمی، ج ۱، ص ۲۱۴.

حضرت فرمود: باز گو.

گفتم: در خواب دیدم از پیکر مبارک شما پاره ای گوشت بریده شد و نزد من آمد.

حضرت فرمود: نیک خواهد بود. به زودی از فاطمه من، فرزندی متولد می شود و تو آن را با شیرت پرورش می دهی. فرزندان فاطمه پاره تن من هستند. (۱)

بعد از ولادت امام حسن علیه السلام، حضرت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله وی را نزد ام الفضل، همسر عموی بزرگوارش برد تا شیر دهد. (۲)

ام الفضل، روزهایی که قثم را از شیر جدا می کرد، به امام حسن علیه السلام شیر می داد. (۳)

ام الفضل امام حسین علیه السلام را نیز شیر داده است.

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره قثم

عبدالله بن جعفر «طیار» می گوید: من همراه عیدالله و قثم، فرزندان عباس، بازی می کردم. پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله که بر مرکبی سوار بود، رسید و فرمود: این جوان (قثم) را بلند کنید. او را پشت سر و مرا جلوی خویش نشانید و درباره ما دعا کرد. (۴)

ص: ۱۶۶

۱- . تنقیح المقال فی علم الرجال، مامقانی، ج ۴.

۲- . الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۹۱۶.

۳- . تنقیح المقال، ج ۴، ص ۱۲۸.

۴- . بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۴۳، ص ۲۴۲.

دعای حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله درباره «قثم» بهترین گواه بر عظمت، سعادت و موفقیت و سربلندی وی به شمار می آید. زیرا بی تردید هر که پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله درباره اش دعای خیر کرده باشد، مورد لطف خداوند قرار می گیرد و به راه راست هدایت می شود.

قثم در مراسم غسل دادن رسول الله صلی الله علیه و آله

کسانی که در مراسم غسل دادن رسول اکرم صلی الله علیه و آله شرف حضور داشتند، عبارت بودند از: علی بن ابی طالب علیه السلام، عباس بن عبدالمطلب، عموی پیامبر اسلام، فضل و قثم، فرزندان عباس، اسامه بن زید و شقران غلام رسول الله (۱).۹

افتخار بزرگ قثم

یکی از افتخارات بزرگ قثم این است که آخرین وداع کننده پیکر مطهر حضرت رسول صلی الله علیه و آله شمرده می شود. کسانی که وارد آرامگاه پیامبر شدند، عبارت بودند از: علی علیه السلام، فضل، قثم و شقران.

آخرین کسی که از آرامگاه حضرت بیرون آمد، قثم بود. (۲).

مغیره بن شعبه و ادعای دروغ

مغیره بن شعبه در میان مردم چنان شایع کرد که آخرین وداع کننده رسول الله صلی الله علیه و آله است و این را افتخار خودش شمرد. او می گفت: در

ص: ۱۶۷

۱- . سفینه البحار، شیخ عباس قمی، ج ۲، ص ۲۰۸.

۲- . تنقیح المقال فی علم الرجال، ج ۲، ص ۲۸.

لحظه های آخر که روی قبر مبارک ایشان را می پوشاندند، به عمد انگشترم را درون قبر انداختم و برای گرفتن آن، بدان مکان گام نهادم.

افشای دروغ گویی مغیره

عبدالله بن حارث بن نوفل می گوید: سال بعد از رحلت پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله در مراسم عمره خدمت امیرمؤمنان علی علیه السلام بودم که گروهی از حجاج عراق به محضر وی مشرف شدند و گفتند: ای ابوالحسن! دوست داریم مسأله ای را برای ما آشکار سازی.

علی علیه السلام پیش از آن که پرسش را مطرح کنند، فرمود: گویا مغیره بن شعبه ادعا کرده آخرین کسی است که رسول الله صلی الله علیه وآله را وداع گفته است.

همه گفتند: آری، مولای ما!

حضرت علی علیه السلام فرمود: «کذب، کان احدث الناس عهداً برسول الله قثم بن العباس»^(۱)؛ دروغ می گوید. آخرین کسی که با رسول الله صلی الله علیه وآله وداع کرد، قثم بن عباس است.

امام در جای دیگر فرمود: «کذب المغیره احدثنا عهداً به قثم بن العباس»^(۲)؛ مغیره دروغ گفت. آخرین فرد ما قثم فرزند عباس بود که با حضرت وداع کرد.

با تصدیق امام علی علیه السلام قثم، عموزاده پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله این افتخار بزرگ را به دست آورد. او تا پایان عمر به این امر می بالید و عمه اش در این باره شعری سرود.^(۳)

ص: ۱۶۸

۱- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۶، ص ۱۴۰.

۲- همان، ج ۱۳، ص ۳۷.

۳- اسدالغابه فی معرفه الصحابه، ج ۱، ص ۵۳.

راوی معتبر

خبرگان علم رجال، جناب قثم بن عباس را روایتگری مورد اعتماد می دانند که از حضرت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله و امیرمؤمنان علیه السلام حدیث کرده است.

او از صحابی جوان پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله بود. (۱) و ابواسحاق السبئی از وی روایت نقل کرده است. دو نمونه از روایت های او چنین است:

«قال قثم: قال ابوذر، قال رسول الله: انّ الملائكة صلّت علیّ و علی علیّ سبع سنین قبل أن یسلم بشر.»

قثم از زبان ابوذر از پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله چنین نقل کرد: هفت سال قبل از آن که فردی از انسان ها مسلمان شود، فرشتگان بر من و علی درود می فرستادند. (۲)

«قال قثم: قال علیّ: بعث النبیّ یوم الاثنين و اسلمتُ یوم الثلاثاء.» (۳)

قثم از علی علیه السلام چنین نقل کرد: پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله روز دوشنبه معبوث شد و من روز سه شنبه وی را همراهی کردم.

مرحوم شیخ طوسی S در کتاب رجال خویش، قثم بن عباس را از احصاب مورد اعتماد امیرمؤمنان علی علیه السلام شمرده است.

دفاع از حریم امامت

دشمنان مکتب وحی و امامت همواره در پی ضربه زدن به مسلمانان و

ص: ۱۶۹

۱- . تاریخ طبری، ج ۳، ص ۲۱۲ و ۲۱۴.

۲- . کامل، ابن اثیر، ج ۲، ص ۱۵-۱۶.

۳- . السیره النبویه، ج ۲، ص ۳۷۶.

ایجاد تفرقه میان آنها بوده اند. آنان در مسائل اساسی، به ویژه مقام ولایت، شبهه پدید می آوردند تا مردم را از برکات این مقام الهی محروم سازند. روزی عبدالرحمن بن خالد در اجتماعی به قثم گفت: علی بن ابی طالب نزد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله چه امتیازی داشت که عباس نداشت؛ در حالی که عباس عموی پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله بوده، جایگاهی والا دارد و از تجارب خوب مردم داری برخوردار است؟! (۱)

سردار فداکار اسلام جناب قثم در پاسخ فرمود: امیرمؤمنان علی علیه السلام اولین فرد ماست که به ندای ملکوتی خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله لبیک گفت. از نخستین روز نزول وحی تا آخرین لحظه زندگی پیامبر صلی الله علیه و آله برای وی گرفتاری و مشکلی پیش نیامده، مگر این که علی علیه السلام او را همراهی کرد. بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله علی علیه السلام در نشر و گسترش دین مقدس اسلام از همه پیشگام تر و ثابت قدم تر بود و علم و فضیلت وی از همه ما بیشتر است. بر فرض که فضایل و مناقب علی علیه السلام را نادیده بگیریم، آیا این مقام امامت وی، انتخابی است یا انتصابی تا دیگران در برابرش مدعی فضیلت شوند؟ نخیر، «ولایت و رهبری»، الهی است.

بدین ترتیب، به دشمنان ولایت پاسخی منطقی و مأیوس کننده داد و اخلاص خویش را به رهبری اعلام داشت.

ابواسحاق می گوید: از قثم درباره علی علیه السلام پرسیدم، پاسخ داد: «کان اولنا برسول الله لحوقاً و اشدنا به لصوقاً» (۲)

ص: ۱۷۰

۱- تاریخ گزیده، حمدالله مستوفی، ج ۲، ص ۲۸.

۲- بحارالانوار، ج ۸۲، ص ۲۴.

او، اولین کس از ما بنی هاشم بود که به رسول الله صلی الله علیه وآله پیوست و ایمان آورد و ثابت قدم ترین فرد ما بود که به پیامبر اسلام وفادار ماند و وی را همراهی کرد.

قثم با این سخن، سرمشق خوبی برای رهروان طریق امامت و ولایت شد تا همیشه هشیار باشند و توطئه های پنهان و آشکار دشمنان را از یاد نبرند؛ از مقام ولایت دفاع کنند و پشتوانه رهبری باشند.

افشاگر توطئه ناکثان

وقتی طلحه و زبیر با عایشه در مکه همدستان شدند، ام الفضل (مادر قثم) به علی علیه السلام چنین نوشت:

اما بعد، به محضر امیرالمؤمنین علی علیه السلام می رساند که طلحه و زبیر همراه عایشه قصد بصره دارند. مردم را به بهانه خونخواهی عثمان علیه شما تحریک می کنند تا شورش و فتنه پدید آورند. خداوند با شماست، پیروزی شما را آرزومندم.

این نامه به وسیله فردی به نام ظفر از جهینه (۱) به خدمت علی علیه السلام در مدینه رسید. (۲) امام علیه السلام، بعد از مطالعه نامه، محمد بن ابی بکر را خواست، ماجرا را برایش بیان کرد؛ سپس مردم مدینه را به مسجد فراخواند و اهداف شورشیان را شرح داد.

روزی که علی علیه السلام یارانش را از مدینه به سوی «ربذه»، برای حضور در جنگ جمل، حرکت داد، پرچم سواره نظام سپاه را به محمد حنفیه سپرد.

ص: ۱۷۱

۱- . جهینه: قبیله ای بسیار بزرگ از قضاعه است. نسبت به آن جهینی می شود. (فرهنگ دهخدا)

۲- . منتخب التواریخ، هاشم خراسانی، ص ۲۱۵.

عبدالله بن عباس را، سمت راست سپاه، عمر بن ابی سلمه را سمت چپ و ابولیلی بن جراح را در جلو قرار داد. همچنین قثم بن عباس، عموزاده اش را جانشین و نماینده خویش در مدینه ساخت.

سپاه امیرمؤمنان علی علیه السلام مدتی در «ربذه» ماند. امام از همان جا قثم بن عباس را به استانداری مکه منصوب کرد.

جناب قثم برادرش تمام بن عباس را به طور موقت به فرمانداری مدینه نصب کرد و خود رهسپار مکه شد.

تمام بن عباس، تندخو و سختگیر بود. براساس برخی از روایات، وقتی «کعب بن سور» به مدینه آمد تا تحقیق کند طلحه و زبیر با رضایت بیعت کردند یا اکراه، اسامه بن زید مزاح کرد و گفت: با اکراه.

تمام خشمگین شد و دستور تنبیه او را صادر کرد. هر چند بعضی از تاریخ نویسان نوشته اند: تمیم بن عمرو در زمان جنگ جمل والی مدینه بود؛ ولی شواهدی که تمام بن عباس را والی مدینه می شمارد، قوی و بیشتر است.

عهدنامه مالک اشتر و قثم بن عباس، اختیارات بسیار آنها را به خوبی نشان می دهد. البته این عهدنامه ها به نام شخص نوشته شده؛ ولی در واقع یک منشور جاوید و قانون کلی به شمار می آید و اختیارات استانداران مهم را می نمایاند. باید این را در نظر داشت که همه «استانداران» چنین اختیاراتی نداشتند؛ تنها افراد زبده ای چون مالک اشتر، قیس بن سعد، قثم بن عباس، محمد بن ابی بکر، عبدالله بن عباس و عثمان بن حنیف از شایستگی چنین اختیاراتی برخوردار بودند.

در آن روزگار، چند شهر، مهم و سرنوشت ساز شمرده می شد؛ مکه، مدینه، مصر، بصره، کوفه و شام. علی علیه السلام از مدینه و کوفه نگرانی نداشت؛ زیرا به ترتیب مرکز قدرتش بودند. او از شهرهای دیگر نگران بود، لذا یاران برجسته اش را بدان شهرها گسیل می کرد.

قثم در کنار رهبری

جناب قثم بن عباس از معدود افرادی است که تا آخرین لحظه های زندگی امیرمؤمنان علی علیه السلام با دل و جان آماده فداکاری بود. وی در طول دوران فرمانداری اش با مشکلات ناگواری روبه رو شد. ولی با کمال سربلندی و عزت نفس استوار و ثابت قدم ماند. او در کلیه امور صد در صد تسلیم فرمان امامش بود و حتی در یک مورد نیز سبب ناخشنودی امیرمؤمنان علی علیه السلام نشد. این امر بیانگر عظمت، بزرگواری، عدالت، صداقت و مدیریت او است.

منشور جاوید

در اینجا نامه امیرالمؤمنین علی علیه السلام به قثم بن علی (فرماندار مکه) را جهت تیمن و تبرک می آوریم تا هر کس به قدر توان خود از عمق این دریای بیکران، دانه های گران قیمت به دست آورد.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اما بعد: فَأَقِمَّ لِلنَّاسِ الْحَجَّ. وَ ذَكَرَهُمْ بِأَيَّامِ اللَّهِ، وَ أَجْلِسْ لَهُمُ الْعَصْرَيْنِ فَأَقْتِ الْمُسْتَفْتَى، وَ عَلِّمِ الْجَاهِلَ، وَ ذَاكِرِ الْعَالِمَ، وَ لَا يَكُنْ لَكَ إِلَى النَّاسِ سَفِيرٌ إِلَّا لِسَانُكَ، وَ لَا حَاجِبٌ إِلَّا وَجْهُكَ. وَ لَا تَحْجُبَنَّ ذَا حَاجِهِ عَن لِقَائِكَ بِهَا، فَإِنَّهَا ان

ص: ۱۷۳

ذِيدَتْ عَنْ أَبَوَيْكَ فِي أَوَّلِ وِزْدِهَا لَمْ تُحْمَدْ فِيمَا بَعْدَ عَلَى قَضَائِهَا. وَ انْظُرْ إِلَى مَا اجْتَمَعَ عِنْدَكَ مِنْ مَالِ اللَّهِ فَأَصْرِفْهُ إِلَى مَنْ قَبْلَكَ مِنْ ذَوِي الْعِيَالِ وَ الْمَجَاعَةِ مُصِيبًا بِهِ مَوَاضِعَ الْفَاقَةِ وَ الْخَلَائِ وَ مَا فَضَّلَ عَنْ ذَلِكَ فَأَحْمِلْهُ إِلَيْنَا لِنَقْسِمَهُ فِيمَنْ قَبْلَنَا، وَ مَرَأَهْلَ مَكَّةَ أَلَّا يَأْخُذُوا مِنْ سَاكِنِ أَجْرًا، فَإِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ يَقُولُ: «سَوَاءَ الْعَاكِفُ فِيهِ وَالْبَادِي، فَالْعَاكِفُ، الْمُقِيمُ بِهِ، وَ أَلْبَادِي، الَّذِي يُحْجُ إِلَيْهِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهِ، وَفَقْنَا اللَّهَ وَ إِيَّاكُمْ لِمَحَابَّتِهِ»

اما بعد، حج را با مردم بر پادار و به آنها روزهای خدا را یاد آوری کن (تا از یاد مرگ و قیامت غافل نشوند). صبح و عصر با آنها بنشین و فتوا بده. به پرسش کسی که حکمی از احکام الهی می پرسد، پاسخ ده. به آنان که نمی دانند، بیاموز و با دانشمندان و علما بحث و گفت و گو کن. (در مسائل مختلف، بحث و تبادل نظر داشته باشید تا شبهه ای باقی نماند). نزد مردم نماینده ای جز زبانت و دربانی جز رویت نداشته باش.

درخواست کننده ای را از دیدارت باز مدار، زیرا اگر آن درخواست، ابتدای کار از طریق مقّرر حل نشود، برای حل آن در آخر کار مورد ستایش واقع نمی شوی (کار مردم را در اول وقت انجام دهید، اگر بعد از تأخیر و معطلی انجام دهید، جلب رضایت مقدور نیست). آنچه از مال خدا (بیت المال) نزدت گرد آمده، به عیال مندان، گرسنگان و نیازمندان همان منطقه بده و هر چه از مصرف ایشان اضافه آمد، برای ما بفرست تا آن را میان فقرا و نیازمندان تقسیم کنیم.

به مردم مکه فرمان ده از ساکن (آنان که از مکان های دیگر برای حج به مکه آمده اند). مزد و کرایه نگیرند؛ زیرا خداوند سبحان می فرماید:

مراد از «عاکف» مقیم مکه است و مراد از «بادی» کسی که به حج می رود و اهل آن سامان نیست. خداوند ما و شما را بر آنچه دوست دارد، موفق دارد.

صداقت و عدالت قثم

نامه امام علی علیه السلام بزرگواری و مقام علمی و اجتهادی جناب قثم را نشان می دهد و گواه صداقت، مدیریت و عدالت او است. امیرمؤمنان علی علیه السلام به وی اجازه فتوا و تصرف در بیت المال داد و او را نماینده و سفیر تام الاختیار خود در حجاز ساخت.

توطئه عمروبن عاص

در سال ۳۹هـ.ق عمروبن عاص، معاویه را به فرستادن نماینده و تعیین امیرالحاج در مراسم حج ترغیب کرد. معاویه «یزیدبن شجره روهاوی» را همراه سه هزار جنگجوی کارآزموده برای تبلیغ دیدگاه سیاسی خویش و شوراندن مردم علیه امیرمؤمنان علی علیه السلام به مکه گسیل داشت. او به یزیدبن شجره فرمان داد که والی مکه و امیرالحاج علی علیه السلام را برکنار کند. این تصمیم معاویه و عمروبن عاص بسیار مخفی بود.

علی علیه السلام از توطئه معاویه آگاه شد و خطاب به فرماندارش در شهر مکه چنین نوشت:

ص: ۱۷۵

من عبدالله علی امیرالمؤمنین الی قثم بن عباس. سلام علیک!

أَمَّا بَعْدُ فَإِنَّ عَيْنِي كَتَبَ إِلَيَّ يُعَلِّمُنِي أَنَّهُ وَجَّهَ إِلَى الْمَوْسِمِ أَنْسَاسٍ. مِنْ أَهْلِ الشَّامِ، الْعُمَى الْقُلُوبِ، الضُّمِّ الْأَسْمَاعِ، الْكُمَةِ الْأَبْصَارِ، الَّذِينَ يَلْبَسُونَ الْحَقَّ بِالْبَاطِلِ، وَيُطِيعُونَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ بِيهِ الْخَالِقِ، وَيَحْتَلِبُونَ الدُّنْيَا دَرَّهَا وَيَشْتَرُونَ عَاجِلَهَا بِأَجَلِ الْأَبْرَارِ الْمُتَّقِينَ، وَ لَنْ يَفُوزَ بِالْخَيْرِ إِلَّا عَامِلُهُ، وَ لَا يُجْزَى جِزَاءَ الشَّرِّ إِلَّا فَاعِلُهُ،

«وَقَدْ وَجَّهْتُ إِلَيْكُمْ جَمْعًا مِنَ الْمُسْلِمِينَ ذَوِي بَسَالِهِ وَ نَجْدِهِ مَعَ الْحَسِبِ الصَّلِيبِ الْوَرَعِ التَّقِيِّ مَعْقِلِ بْنِ قَيْسِ الزِّيَاجِيِّ. وَقَدْ أَمَرْتُهُ بِاتِّبَاعِهِمْ وَ قَصَّ آثَارِهِمْ حَتَّى يَنْفِيَهُمْ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ»

فَأَقِمْ عَلَيَّ مَا فِي يَدَيْكَ قِيَامَ الْحَازِمِ الصَّلِيبِ، وَ النَّاصِحِ اللَّيْبِ، التَّابِعِ لِسُلْطَانِهِ، الْمُطِيعِ لِإِمَامِهِ، وَ أَيَاكَ وَ مَا يُعْتَدِرُ مِنْهُ، وَ لَا تَكُنْ عِنْدَ النَّعْمَاءِ بَطِيرًا، وَ لَا عِنْدَ الْبِئْسَاءِ فَشَلًّا. (وَ لَا يَبْلُغُنِي عَنْكَ وَهْنٌ وَ لَا خَوْزٌ، وَ مَا تَعْتَدِرُ مِنْهُ، وَ وَطَنُ نَفْسِكَ عَلَيَّ الصَّبْرِ فِي الْبِئْسَاءِ وَ الضَّرَاءِ، وَ لَا تَكُونَنَّ فَشَلًّا، وَ لَا طَائِثًا وَ لَا رَعْدِيدًا.) (١)(٢)

«بعد از حمد الهی، مأمور اطلاعاتی من از مغرب «شام» گزارش داده است که مردمی از شام از طرف معاویه به سوی حج گسیل شده اند. مردمانی کوردل، کر و نایینا؛ کسانی که حق را از راه باطل می جویند؛ در نافرمانی خدا، از مخلوق پیروی می کنند، به بهانه دین، شیر دنیا را می دوشند و دنیای حاضر را به جای آخرت نیکوکاران

ص: ۱۷۶

۱- . نهج البلاغه، فیض الاسلام، نامه ۳۳، ص ۹۴۲.

۲- . نسخ التواریخ، ج ۱، ص ۳۴۱.

پرهیزگار می خرنند؛ و هرگز به خیر و نیکی نرسد مگر نیکوکار و هرگز بدی نبیند مگر بدکردار.

جماعتی از مؤمنان و صاحبان فضل و استقامت را، به فرماندهی مرد پرهیزگار «معقل» فرزند قیس، به سوی شما فرستادم و به ایشان امر کردم که «لشکر معاویه» را از سرزمین حجاز اخراج کنند.

پس در حفظ حکومت مکه و نظام و آرامش آن چون شخصی دوراندهش، پایدار، دلسوز و خردمند، که پیرو سلطان و فرمانبردارِ امام و پیشوایش است، استوار باش؛ نباید کاری کنی که بعداً به عذرخواهی منجر شود. هنگام خوشی ها، زیاد شادمان نشوی و در سختی ها هراسان نباشی؛ و نرسد مرا خبری از تنبلی و سستی تو که بعداً از آن عذرخواهی کنی؛ و خود و اطرافیان و فرمانبرداران خویش را برای صبر در مقابل سختی ها و مشکلات و پیشامدها آماده کن.»

نامه حضرت چند مطلب را روشن می کند:

الف) امام در مرکز تصمیم گیری معاویه، نیروی اطلاعاتی داشت که اخبار و پیشامدهای شام را به حضرت گزارش می داد.

ب) تربیت یافتگان معاویه صفاتی زشت داشتند.

ج) هدف معاویه و دوستانش، رسیدن به دنیا بود و دین را وسیله قرار داده بودند.

د) درواندیشی و خیرخواهی مسؤولان از عوامل مؤثر در حفظ حکومت است؛ حتی استقامت فردی نیز مفید است.

همزمان با رسیدن نامه حضرت علی علیه السلام به دست قثم، وی مردم را به مسجد فراخواند. بر منبر رفت، بعد از حمد و ثنای الهی و درود بر پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، ایشان را در جریان آمدن سپاه شام و اهداف آنان قرار داد و نظرشان را جویا شد. او از حاضران خواست که بگویند برای جهاد و دفاع آمادگی دارند یا خیر؟!

حاضران سکوت اختیار کردند، استاندار امیرمؤمنان علیه السلام گفت: دریافتم شما در چه اندیشه ای هستید و می دانم برای دفاع آمادگی ندارید!

وقتی جناب قثم خواست از منبر پایین آید، «شبهه بن عثمان عبدی» گفت: ای امیر! ما در بیعت و تعهدمان ثابت قدم و وفاداریم. آنچه دستور فرمایید، انجام می دهیم.

بقیه سکوت را ترجیح دادند. (۱) نماینده امیرمؤمنان علیه السلام رهسپار پایگاهش شد. «ابوسعید خُدَری» صحابی بزرگ _ که تازه از مدینه رسیده بود _ خدمت نماینده علی علیه السلام رسید و گفت: چه تصمیم دارید؟

قثم جواب داد: سپاه شام به فرماندهی «یزید بن شجره» نزدیک مکه است و مردم مکه با سکوتشان ندای یاری ام را پاسخ منفی دادند. ما ناگزیریم جهت حفظ بیت المال و جان مان به کوه های اطراف مکه برویم تا سپاه امام علی علیه السلام برسد. (۲)

ابوسعید گفت: روزی که از مدینه به طرف مکه حرکت کردم، از بازرگانان کوفی شنیدم که سپاهی از جانب علی علیه السلام به قصد مکه آماده حرکت است.

ص: ۱۷۸

۱- . الفتوح، ص ۷۰۹.

۲- . همان، ص ۷۱۰.

والی مکه: آری، نامه ای از امیرمؤمنان علی علیه السلام برایم رسیده، او اطمینان داده معقل را همراه جماعتی از مؤمنان جهت دفع فساد شامیان روانه کند. تا رسیدن ایشان، ما به کوه های اطراف مکه پناه می بریم.

ابوسعید: آیا جواب پسرعمویت را داری که قبل از رسیدن آنها شهر را ترک می کنی؟ پیشنهاد بهتر آن است در شهر باشید و صبر کنید تا آنها وارد شوند. اگر قدرت بر جنگ و دفاع داشتید، وارد میدان شوید و گرنه به کوه های اطراف مکه بروید. در این صورت معذورید. (۱)

قثم این پیشنهاد خیرخواهانه را پذیرفت و در شهر ماند. یزید بن شجره با لشکر شام دو روز قبل از «ترویبه» به عرفات رسید و اعلام داشت برای جنگ نیامده است. یزید بن شجره گفت: یکی از صحابی بزرگ را بیاورید. اوسعید خدری را بردند.

یزید گفت: امسال به اتفاق هم شخصی را به امامت حج انتخاب کنیم که البته نه من باشم و نه قثم.

ابوسعید پاسخ داد: باید نزد قثم بروم و نظری را جويا شوم.

والی مکه با گزینش فرد سوم موافقت کرد. مردم و بزرگان مکه به اتفاق، «شبهه بن عثمان العبدی» را انتخاب کردند و او همراه مردم در سال ۳۹هـ.ق مراسم حج را به پایان رسانید. (۲)

نماینده امیرمؤمنان علی علیه السلام در انتظار رسیدن سپاه امامش، لحظه شماری

ص: ۱۷۹

۱- همان، ص ۷۱۱ و سیمای کارگزاران علی علیه السلام، علی اکبر ذاکری، ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- الفتوح، ص ۷۱۱ و ۷۱۲.

می کرد که شامیان، مکه را به قصد شام ترک کردند.

«معقل بن قیس» همراه سپاه اسلام به نزدیکی مکه رسید. حجاجی که برگشته بودند، خبر رفتن شامیان را به ایشان دادند. معقل آنها را دنبال کرد. او وقتی به وادی القری رسید که شامیان حرکت کرده بودند. سپاه اسلام ده تن از سپاه یزید بن شجره را دستگیر کرد و به کوفه برد. (۱)

یار وفادار علی علیه السلام

قثم بن عباس تا هنگام شهادت امیرمؤمنان علی علیه السلام نماینده و فرماندار وی در حجاز و توابع آن بود.

بعد از شهادت علی علیه السلام جناب قثم بن عباس در گسترش فرهنگ دین مقدس اسلام بسیار کوشید و در جهت جلوگیری از بدعت در سیره پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله و رسانیدن پیام ناب محمدی، به مناطق مختلف سفر کرد. او در زمان حکومت معاویه بدون حکم رسمی، مدتی در یکی از شهرهای خراسان بزرگ فرماندار بود. (۲)

قثم همراه سپاه اسلام، به فرماندهی سعید بن عثمان، سرزمین بلخ را پشت سر گذاشت و از رود جیحون یا ماوراءالنهر عبور کرد. (۳)

خدمات قثم در ماوراءالنهر

سردار فاتح اسلام، جناب قثم بن عباس، بعد از تسخیر سمرقند، با تعدادی از سربازان جهت تعلیم و ترویج احکام دین مقدس اسلام در آن

ص: ۱۸۰

۱- همان، ص ۷۱۳.

۲- الاعلاق النفسیه، ابن رسه، ص ۲۰۱ و فضایل بلخ، واعظ بلخی، ص ۳۰.

۳- مجله حبل الله، انتشارات سید جمال الدین، شماره ۳۱، ص ۱۱.

سرزمین ماندگار شد.^(۱) او افزون بر آموزش حقایق وحی، خدمات اجتماعی بسیار به مردم آن دیار ارائه کرد که بخشی از آن چنین است:

۱. دستور داد جوی آبی حفر کردند تا «بیدمیدان» و «نوباغ» سبزی کاری شود.^(۲)

۲. مصلاهی بزرگ در بیرون شهر بر «دروازه شیخ زاد» بنیان نهاد.^(۳)

۳. معبد و بتخانه کافران را ویران و به جای آن «مسجد جامع سمرقند» را بنیاد کرد.^(۴)

درخشش خورشید اسلام در سمرقند، دشمنان اسلام را نگران ساخت و سرانجام لشکر خاقان چین به سمرقند حمله کرد.^(۵)

شهادت

عموزاده رسول الله صلی الله علیه و آله پیشاپیش مردم آن سامان در چند کیلومتری شهر سمرقند با سپاه خاقان درگیر شد. در این نبرد، تیری به پیشانی مبارکش اصابت کرد و او در کنار چشمه آبی که در چند کیلومتری شرق سمرقند قرار دارد، در تابستان ۵۶ هجری قمری به دیدار حق شتافت.^(۶)

آن چشمه را «مشهد» می نامند؛ زیرا حضرت قثم در آن مکان به شهادت رسیده است.

ص: ۱۸۱

۱- . سیمای سمرقند، ص ۸۸.

۲- . قندیه، ص ۲.

۳- و ۴ . همان، ص ۲۳_۲۵.

۴-

۵- . سیمای سمرقند، ص ۸۹.

۶- . همان، ص ۸۹ و ۹۰.

از جمله کسانی که بسیار با رسول الله صلی الله علیه و آله شباهت داشت، قثم بن عباس بود که پدرش چنین شعری سرود:

أبى یا قثم یا شبیه ذى الکرّم

«پدرم فدای تو ای قثم، ای آنکه شبیه به پیامبر صاحب کرم هستی!»

قثم، خوش سیما و گشاده رو و خوش اندام بود، رنگ روشن به سرخی آمیخته داشت، دارای چشمان سیاه و گشاده و مژه هایی بلند و ریش کاملی بود. در گفتارش صراحت داشت و شیرین سخن می گفت و زبانش فصیح و کامل بود. (۱)

مرقد مطهر سرباز فداکار و گمنام اسلام، حضرت قثم بن عباس بیرون شهر سمرقند در کنار قبرستان «بنوناجیه» در قلعه معروف و تاریخی «افراسیاب» واقع شده است. تربت گلگون او، کعبه عاشقان حق و طیب دردمندان و حلال مشکلات درماندگان است. (۲)

حرم قثم

بارگاه حضرت قثم با طراحی دقیق هنری بنا شده است. عمارتی عالی، باصفا و زیبا دارد و رنگ لاجوردی اش مردم را به سوی خود می کشاند. (۳)

در ایام دولت امیر تیمور گورکان آرامگاه سردار شهید آل هاشم، عمارت یافت و در سال ۷۳۵ آماده پذیرایی از زائران شد.

ص: ۱۸۲

۱- تاریخ یعقوبی، ج ۱، ص ۵۱۴؛ بحار الانوار، علامه مجلسی، ج ۲۲، ص ۲۵۰ و نهاییه الارب، ج ۷، ص ۲۹.

۲- قندیّه، ص ۵۹.

۳- همان، ص ۶۰.

تاریخ بنای «مسجد کلان» مشخص نیست. در بالای دروازه آن از طرف داخل در یک سمت نام سلطان احمد و در طرف دیگرش نام سلطان ابوسعید نوشته شده است. بدین سبب، بعضی گمان می کنند سلطان ابوسعید قبل از امیر تیمور گورکانی به عمارت آن پرداخته است. تاریخ اتمام دروازه و کنده کاری آن، سال ۷۶۰هـ.ق است. (۱)

مسجد داخل صحن و حجره هایی که در آخر پلکان ها در کنار راهرو عمومی واقع شده، در سال ۸۳۸ هجری قمری به وسیله میرزا الغ ساخته شده است. در زمان سلطان سنجر، در بالای تل خندق سمرقند طرف غربی چشمه مشهد، مدرسه ای به نام «قثمیه» بنا کردند که اکنون اثری از آن باقی نمانده است. در بالای پلکان های شرقی در روضه، مدرسه ای است که در ایام دولت امیر حیدر پادشاه بنا نهاده شده است. در اطراف آرامگاه قثم گنبدهای قاضی زاده رومی و همسران و خواهران امیر تیمور گورکانی با رنگ های زیبا و کاشی کاری فیروزه ای، چشمان تماشاگران را جلب می کند.

تعدادی از سربازان اسلام نیز در این مکان به خاک سپرده شده اند. نام برخی از این بزرگان عبارت است از:

۱. شیخ الاسلام ابوالحسن

۲. ابونصر قصاب

۳. امیر خراسان

۴. محمدبن مالک اژدر، که در نزدیکی بارگاه جناب قثم مدفون است. مشهور آن است که محمد از یاران قثم بود و در همان جنگ به شهادت رسید.

ص: ۱۸۳

۱- همان، ص ۶۳.

۵. خواجه دانیال، که در طرف شرقی قلعه افراسیاب کنار چشمه آب مدفون است. او نیز از یاران قثم بن عباس بوده است، هرچند مردم مزارش را مقبره دانیال نبی می خوانند. (۱)

سنت دیرینه مردم

یکی از سنت های دیرینه مردم سمرقند این است که همه ساله شب دوشنبه آخر سال شمسی در کنار چشمه مشهد جمع می شوند، با آن آب غسل می کنند، از آن می نوشند و عقیده دارند که جناب قثم در کنار همان آب شهید شده است. (۲)

جناب عباس، عموی حضر رسول الله صلی الله علیه و آله یازده فرزند داشت. شش تن از آن ها به نام های فضل، عبدالله، عبیدالله، قثم، معبد، عبدالرحمان و ام حبیب فرزند ام الفضل بودند. نام چهار فرزند دیگر عباس چنین است:

عون، کثیر، تمام و حارث. (۳)

عبدالله بن یزید هلالی درباره ام الفضل می گوید: هیچ زن نجیبی چون ام الفضل شش فرزند بزرگ به دنیا نیاورده است. باید زنان و مردان، او را گرمی بدارند. (۴)

مزار آن برادران از یکدیگر دور افتاده است؛ فضل در «یرموک» سوریه مدفون است، عبدالله در مدینه، عبیدالله در یمن، معبد و عبدالرحمن در

ص: ۱۸۴

۱- . همان، ص ۶۴ و سیمای سمرقند، ص ۵۹.

۲- . همان، ص ۳۶_۴۲.

۳- . سیمای کار گزاران علی علیه السلام، ج ۱، ص ۱۳۶.

۴- . همان.

آفریقا و قثم در سمرقند. (۱)

وقتی خبر شهادت قثم بن عباس به برادرش عبدالله رسید، گفت: در میان زادگاه و آرامگاهش بسیار فاصله است؛ در مدینه به دنیا آمد و در سمرقند دنیا را وداع گفت. (۲)

ص: ۱۸۵

۱- . ناسخ التواریخ، ص ۴۲۱.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۷۲.

۸. عمرو بن حمق خزاعی فدایی امامت

اشاره

ص: ۱۸۶

عَمْرُو بنِ حَمِقِ خُزَاعِي

فدایبی امامت

غلامحسین تصمیمی

ص: ۱۸۷

ظرف وجودی افراد متفاوت است؛ این امر سبب شد برخی از صحابه رسول خدا صلی الله علیه وآله در پرتو تعلیمات آن حضرت بر دیگر یاران پیشی گیرند و به مقام والاتری دست یابند. عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنهاست. ویژگی های ارزشی او در این نوشتار نمی گنجد، ولی سعی بر آن است که در حد توان به چند بُعد آن اشاره شود.

عمرو و قبیله

عمرو بن حمق از قبیله خزاعه و در شمار اعراب جنوبی عربستان است. (۱)

اعراب جنوبی را قحطانی، یمنی، حمیری، عاربه و اصیل می خوانند و در مقابل، اعراب شمالی را عدنانی، مضری، مدحری، مستعربه و ناخالص می نامند. اعراب جنوبی از پیشینه فرهنگی بارزی برخوردارند و تمدن به جای مانده از آنان نزد صاحب نظران قابل بررسی است. قبیله خزاعه از دیرینه ترین مهاجران جنوب است که به مکه آمد و حدود سیصد سال بر آن فرمان راند. (۲)

ص: ۱۸۹

-
- ۱- . عقدالفرید، ابن عبدربه، ج ۳، ص ۳۳۶.
 - ۲- . ترجمه مروج الذهب، مسعودی، ج ۱.

خزاعه در پیشبرد اسلام نقش فراوان داشته، به گفته مورخان همواره دوستدار پیامبر صلی الله علیه و آله بود.^(۱)

پس از جنگ احد، قریش تصمیم به بازگشت دوباره و یکسره کردن کار مسلمانان را در سر می پروراند که با سخنان مردی از قبیله خزاعه از اندیشه خود برگشت و راه مکه را پیش گرفت.^(۲)

در صلح حدیبیه نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله از یاری خزاعه بسیار بهره برد و از تصمیم گیری قریش، با همکاری آنان خبر یافت.^(۳)

وابستگان بدین قبیله، پس از پیغمبر صلی الله علیه و آله، در یاری امیر مؤمنان علیه السلام چنان پیش رفتند که معاویه به سپاهش گفت: بنی خزاعه دشمن ما است. اگر زانیشان نیز می توانستند، چون مردانشان با ما به ستیز بر می خواستند و می جنگیدند.^(۴)

تولد و خردسالی

در تاریخ نامی از تولد عمرو بن حمق نیست؛ ولی از آنجا که مورخان مسلمان به اتفاق، شهادت او را سال های ۵۱ و ۵۰ نگاشته اند، سال تولدش را نیز می توان در حدود سی سال پیش از هجرت دانست. در قبایل سرزمین خشک حجاز، «پرورش» در کار شبانه روزی و زندگی دشوار معنا می یافت.

ص: ۱۹۰

۱- و ۳. المغازی، واقدی، ج ۱، ص ۳۳۹.

۲-

۳- السیره النبوی، ابن هشام، ج ۳، ص ۳۱۲.

۴- الفتوح، ابن اعثم کوفی، ص ۶۰۴.

از این رو، شخصیت افراد همواره با دلیری و پایداری به رشد می‌رسید. دوران کودکی او نیز چون همسالانش با سختی و تلاش گذشت. در هفده سالگی شاهد بعثت، این شگرف‌ترین پیش‌آمد تاریخ بود.

روشن نیست چه هنگام عمروبن حمق از وجود پیغمبر صلی الله علیه و آله و دعوتش آگاه شده و او _ که در آن روزگار در گروه جوانان نوس قبیله خزاعه جای داشت _ تا چه اندازه در انتخاب مسیر زندگی اش آزاد بوده است. به هر حال آنچه در بستر تاریخ می‌یابیم، دوستی و همکاری عمروبن حمق و دیگر مردان خزاعه با رسول خدا صلی الله علیه و آله از نخستین روزهای ظهور اسلام در مدینه است. (۱)

اسلام عمرو

جان پیغمبر صلی الله علیه و آله به شوق خانه دوست قرار نداشت. تلاش بی‌سکونش قلب‌های زیادی را به نور خدا پیوند می‌داد. همه جا سخن از حماسه بزرگ اسلام بود. هر روز فرد یا گروهی از سرزمین‌های دور و نزدیک به مدینه وارد می‌شد و با سخن پیامبر صلی الله علیه و آله هدایت می‌یافت. به تدریج ذی‌قعدة سال ششم هجرت فرارسید و همه چیز برای یک حرکت بزرگ مهیا شد. رسول خدا صلی الله علیه و آله همراه هزار و ششصد تن از یارانش به سوی مکه حرکت کرد (۲) و در سرزمین حدیبیه با قریش پیمان صلح ده‌ساله بست. (۳)

همزمان با این رخداد، عمروبن حمق با بسیاری از جنگجویان خزاعه به دین اسلام داخل شد. هرچند در گذشته نیز عمروبن حمق و دیگر مردان

ص: ۱۹۱

۱- المغازی، ج ۲، ص ۵۹۲.

۲- طبقات، ابن سعد، ج ۲، ص ۹۶ و سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۴.

۳- سیره ابن هشام، ج ۴، ص ۲۹۱ و طبقات، ج ۳، ص ۹۳.

خزاعه در پیشبرد اسلام نقش زیادی داشتند(۱)؛ اما در این تاریخ، آن را در فکر و عمل به عنوان آخرین و کامل ترین دین الهی پذیرفتند.(۲)

عمرو پس از «صلح حدیبیه» به مدینه آمد و یار و همراه پیامبر صلی الله علیه وآله شد.(۳)

او حدود پنج سال در مدینه همراه پیامبر صلی الله علیه وآله بود. در جنگ هایی که از آن پس رخ داد، شرکت جست. پیوسته نزد حضرت می رسید و عاشقانه از چشمه زلال و بی پایان فضلش فیض می برد. روزی در چهره پیغمبر صلی الله علیه وآله اثر تشنگی دید، بی درنگ کاسه شیری آورد و به دست مبارک آن بزرگوار داد.

رسول خدا صلی الله علیه وآله شیر را نوشید و تشنگی اش فرونشست. ادب و دوستی عمرو بن حمق در نظرش نیکو آمد و درباره اش چنین دعا کرد: «اللهم امتعه بشبابه»؛ «خدایا! به جوانی اش برکت ده.»

در پرتو این دعا، حتی پس از هشتاد سالگی نیز هیچ موی سفیدی در سر و چهره عمرو دیده نمی شد.(۴)

عمرو بن حمق پس از رحلت پیغمبر صلی الله علیه وآله، مدتی کوتاه در مدینه به سر برد. مدینه دیگر شهر رسول خدا صلی الله علیه وآله نبود. شهری بود که نوای مظلومیت خاندان وحی از آن به گوش می رسید. از این رو، برای زندگی به شام رفت.(۵) بیشتر مهاجران شام

ص: ۱۹۲

-
- ۱- سیره ابن هشام، ج ۳، ص ۳۲۶؛ طبقات، ج ۲، ص ۹۶ و تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۵۴.
 - ۲- الاصابه فی تمییز الصحابه، ابن حجر عسقلانی، ج ۴، ص ۶۲۴؛ المعارف، ابن قتیبه، ص ۲۹۱ و الاستیعاب فی معرفه الاصحاب، ابن عبدالبر، ج ۳، ص ۲۵۷.
 - ۳- طبقات، ج ۴، ص ۳۰۴ و المعارف، ص ۲۹۱.
 - ۴- الاصابه، ج ۴، ص ۶۲۴ و اسدالغابه، ابن اثیر، ج ۴، ص ۲۱۸.
 - ۵- الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۷.

از افرادی بودند که برای پیکار با روم و فتح آن دیار بدانجا رفته، پس از پیروزی ماندگار شده بودند. به نظر می‌رسد، عمرو بن حنظل نیز در نبرد با روم و گشودن سرزمین شام شرکت داشت. دلش از سکونت در شام آرام نگرفت. زخم تنهایی ولایت ژرف تر از آن بود که با دوری از مدینه آرام گیرد. درد مدینه، بی کسی عترت بود. اما زیستن در شام، درد فرمانروایی بنی امیه را نیز بر آن می‌افزود. سر به فرمان فرزند ابوسفیان و رانده شده پیامبر صلی الله علیه و آله نهادن، با مرام صحابی بودن نمی‌ساخت. از این رو، راهی عراق شد و در شهر کوفه _ که در آن روزگار یک اردوگاه نظامی شمرده می‌شد. _ قرار گرفت. (۱)

ساکنان کوفه همگی مردمی بودند که برای جنگ با ایران به عراق آمده، در آنجا ماندگار شده بودند. پس شرکت عمرو بن حنظل در فتوحات عراق نیز دور از ذهن نیست. پس از چندی، به مصر رفت و تا سال ۳۵ هجری در آنجا اقامت کرد.

بعد اجتماعی

در سال یاد شده، انحراف عثمان و دست نشانده گانش به اوج رسید. گرایش شدید عثمان به نزدیکان، سبب پنجه افکندن بنی امیه بر بیشتر پست های بلاد اسلام شد. او حکم بن ابی العاص را _ که از بدترین دشمنان اسلام و رانده شده پیامبر صلی الله علیه و آله بود. _ به مدینه خواند و با دادن جایزه گرامی داشت. عبدالله بن ابی سرح، رانده شده دیگر رسول خدا صلی الله علیه و آله را نیز به حکومت مصر گمارد. (۲)

ص: ۱۹۳

۱- . اسدالغابه، ج ۴، ص ۱۱۷.

۲- . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۱، ص ۱۱۸؛ دائرة المعارف، محمدحسین حائری، ج ۱۳، ص ۴۸۹ و الغدیر، علامه امینی، ج ۱، ص ۵۹.

حکم بن ابی العاص _ که از اسلام و مسلمانان ناخرسندی بسیار داشت _ به بدرفتاری با مسلمانان و مبارزه علنی با دین پرداخت. سرانجام صبر مردم مصر از رفتار کارگزار عثمان پایان یافت و برای چاره جویی به سوی صحابه برجسته رسول خدا صلی الله علیه و آله رفتند. عمرو بن حمق خزاعی، عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر در نیکی و گره گشایی، معروف ترین صحابه مصر بودند و با علاقه، گره از مشکلات مسلمانان می گشودند. مردم به رهبری عمرو بن حمق، عمار بن یاسر و محمد بن ابی بکر پیش عثمان شکایت بردند. در همان هنگام، مردم کوفه و بصره نیز به اتفاق بزرگان خود برای رفع مشکلات به مدینه آمده بودند. عثمان با راهنمایی امیرمؤمنان علیه السلام _ که آبرومندترین بزرگ مدینه نزد مردم بود. _ پیمان عدالت بست و ستمدیدگان به شهرهای خود بازگشتند. آنها در میان راه پیک عثمان را دیدند که از بیراهه سوی مصر می رفت. او _ که فرمان کشتار و دستگیری رهبران معترض مصر را نزد فرماندار مصر می برد. _ به دست مردم افتاد. شاکیان با دیدن آن فرمان بی درنگ به مدینه آمدند و مردم را از نقض عهد خلیفه آگاه کردند. عمرو بن حمق خزاعی از افرادی بود که نامش در نامه عثمان به عنوان یکی از رهبران مردم به چشم می خورد. وعده های فراوان و تهی عثمان، راه میانجیگری و اعتماد عمومی را بسته بود. علی علیه السلام نیز _ که روزهای پیش با گرو نهادن آبروی خود به پیمان های عثمان اعتبار می بخشید. _ شرمنده از پیمان شکنی های پیاپی خلیفه، توان بیرون آمدن از خانه نداشت. تصمیم بر آن شد تنی چند از بزرگان و خردمندان گروه به نمایندگی از مبارزان شهرها نزد عثمان رفته، او را به کناره گیری از قدرت راضی سازند. عمرو بن حمق خزاعی و عمار بن یاسر سرشناس ترین

شخصیت هایی بودند که به پیشنهاد مردم برای راهنمایی عثمان نزد او رفتند. (۱)

نصایح آنان در دل عثمان _ که سخت در بند هوای نزدیکانش بود. _ سودمند واقع نشد. سرانجام با خستگی و ناامیدی بازگشتند و مردم را از نتیجه کار، آگاه کردند. مردم _ که از ستم فرمانروایان و بی اعتنائی آنان به قرآن بسیار ناراحت بوده، از طولانی شدن سفر و دوری از خانواده خسته و ناتوان بودند. _ با کشته شدن یکی از مصریان به دست نگهبانان عثمان به درون کاخ یورش بردند. عمرو بن حمق خزاعی یکی از چهار صحابه معروفی بود که پیشاپیش انقلابیان بر عثمان وارد شد. (۲)

ابوهریره و ابودرداء (دو تن از صحابه) برای میانجیگری بین دو سپاه پیش معاویه رفتند و دلیل مخالفتش را پرسیدند. او نیز بهانه دوری خود از دیگر مسلمانان را، ناشناخته بودن قاتلان عثمان شمرد. چون علی علیه السلام از سخن معاویه آگاه شد، فرمود: همه می دانید که من در آن گیرودار حضور نداشته، قاتلان را نیز نمی شناسم. هر کس از آنها خبر دارد، باز گوید.

برخی، چند تن از جمله عمرو بن حمق را نام بردند. علی علیه السلام در پی آنان فرستاد. چون این خبر در سپاه پیچید، بیست هزار جنگجو گردآمدند و خطاب به ابوهریره و ابودرداء گفتند: روز قتل عثمان همه صحابه و بزرگان مسلمان حاضر بودند و او از تمام کارگزارانش کمک خواست. همگی از یاری اش سرپیچیدند، در حالی که عایشه و سران جنگ جمل از برانگیزانندگان اصلی مردم علیه او

ص: ۱۹۵

۱- . تاریخ گزیده، مستوفی، ص ۱۸۷.

۲- . الفتح، ص ۳۸۳؛ المعارف، ص ۲۹۱ و طبقات الکبیر، ج ۴، ص ۳۰۴.

بودند. هیچ مسلمانی از او خرسند نبود. نه بر قانون شریعت می رفت و نه از ستم پرهیز داشت. کارگزاران او نیز هر روز بر ستم خود می افزودند. ابوهریره و ابودردا با شنیدن آن گفتار از جواب ناتوان ماندند؛ خجل و سر به زیر در حالی که از نفوذ معنوی عمرو بن حمق خزاعی و امثال او سخت در شگفت بودند، به شهرهای خود رفتند.^(۱)

عمرو از بزرگان سپاه امام و از کسانی بود که به پیشنهاد یاران آن حضرت «قرار داد حکمیت» را امضا کرد. آنگاه همراه مالک اشتر نزدیک قرارگاه شام رفت و با صدای بلند به معاویه چنین گفت: ای معاویه! چون خود را ناتوان یافتی، به حيله دست یازیدی. آگاه باش، اگر به راه راست نیایی، ما همان جنگجویان دیروزیم و تا یکی از ما زنده باشد، در یاری حقیقت با تو پیکار خواهد کرد.^(۲)

عمرو در حکومت امیر مؤمنان علیه السلام

وی در بیعت با علی علیه السلام پیشگام بود و در همه مراحل یار و همراهش شمرده می شد. یکی از عرصه های حضور عمرو در رکاب علی علیه السلام نبرد جمل بود.

وقتی نصایح حکیمانه علی علیه السلام در دل رهبران جمل جای نگرفت و جنگ قطعی شد، حضرت علی علیه السلام خطبه ای شورانگیز ایراد کرد و به مناجات پروردگار پرداخت؛ آنگاه به آراستن سپاه دست یازید و عمرو بن حمق را بر سواران کمین _ که حساسیتی ویژه داشتند. _ فرماندهی داد.^(۳)

ص: ۱۹۶

۱- و ۲. الفتوح، ص ۳۸۳.

۲-

۳- . اخبار الطوال، ابوحنیفه دینوری، ص ۱۴۵.

دو سپاه در مقابل هم صف کشیدند و اندکی بعد، جنگ با هجوم تیراندازان سپاه جمل آغاز شد. یاران امام یورش آنان را سرکوب کردند و دوباره هر دو نیرو در جای خود ایستادند. صدای شیپور رزم از نبرد تن به تن خبر می داد. اولین جنگجوی سپاه جمل به نام «اسوب بن بختری» از مردم بصره به میدان آمد و از سپاه امیرمؤمنان علیه السلام مبارز خواست. عمرو بن حمق خزاعی اولین مبارز سپاه علی علیه السلام بود که به میدان گام نهاد و دلاورانه سر حریف را به یکسو پراند. آنگاه جلو سپاه دشمن ایستاد و هموارد خواست. چون کسی به جنگش نرفت، اسب را برانگیخت و در مقابل سپاه به تاخت و تاز پرداخت و فضایل علی علیه السلام را بدین گونه بازگفت:

هذا علی قائد نرضی به

اخو رسول الله فی اصحابه(۱)

این علی، رهبر شایسته ای است که از او خرسندیم و برادر رسول الله صلی الله علیه و آله در میان یاران اوست.

عمرو از پارسایان نامی اسلام بود. از این رو، زاهدان کوفه همواره حمایتش می کردند. پس از اندکی گروه زیادی از آنان پیرامونش گرد آمدند و او با یاری عابدان بر صف دشمن حمله برد. پیشروی او و پراکندگی دشمن هم چنان ادامه داشت، تا اینکه شمشیرش شکست. نزد برادرش ریاح بن حمق آمد. ریاح به عمرو گفت: «ای برادر! چه نیکو نبرد کردیم، اگر ان شاء الله پیروزی از آن ما باشد.»

ص: ۱۹۷

۱- اخبار الطوال، ص ۱۵۰؛ الفتوح، ص ۴۲۵ و المناقب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۱۸۱.

سپاه جمل سخت پایداری می کرد و به هر رفتاری دست می زد. علی علیه السلام _ که بی باکی دشمن را دید. _ خطاب به یارانش فرمود: «اینان سخت خشمگین هستند و از هیچ کرداری پرهیز ندارند. پس شما نیز با دلیری بجنگید تا آنان را به یاری خداوند درهم شکنید.»

در آن هنگام مالک اشتر نخعی، عمار بن یاسر و عمرو بن حمق خزاعی _ که پیشاپیش سپاه امام قرار داشتند. _ بر دشمن حمله بردند. (۱) جنگ با دلاوری آنان به پایان رسید و سپاه امام پیروز گردید.

عمرو بن حمق در نخستین روز آغاز جنگ صفین نیز از جانب امیرمؤمنان علیه السلام به فرماندهی قبیله خزاعه منسوب شد. خویشان خود را گردآورد و بر سپاه معاویه یورش برد و بسیاری از لشکر شام را به هلاکت رسانید. (۲)

جنگ صفین به روزهای دشوار خود رسیده بود. دو نیرو در حمله های خونبار هر روزه ضعیف شده بودند. امام به منظور ایجاد روحیه تازه در میان جنگجویان به بازآرایی سپاه دست یازید. سمت راست را به امام حسین علیه السلام و مسلم بن عقیل سپرد. محمد حنفیه و هاشم بن عتبه بن مرقال را به فرماندهی چپ گمارد. مالک اشتر را در قلب لشکر نهاد و فرماندهی سواران را _ که پارتیزانان ویژه آن روز به شمار می رفتند. _ به عمرو بن حمق خزاعی داد. نیروی امام بر سپاه شام یورش برد. هاشم بن مرقال در نبردی سخت به شهادت رسید. عمرو بن حمق بسیار ناراحت شد و همراه با سوارانش بر سپاه شام حمله برد. دشمن را از پیکر هاشم کنار زده،

ص: ۱۹۸

۱- اخبار الطوال، ص ۱۵۱.

۲- همان، ص ۱۷۱.

او را در برگرفت و شعری به این مضمون خواند: «خدا به ما جزای نیک دهد که در حمایتش این چنین پای می فشاریم و بهترین عزیزانمان را فدا می کنیم. چه خوش صورتانی دور هاشم گرد آمده اند و در فراق او دل می سوزانند.»

آنگاه بر سپاه معاویه حمله برد؛ چندان جنگید که توان از کف داد و یارانش تن زخمداش را از میدان بیرون بردند.^(۱)

یکی از روزها در گرادب جنگ، علی علیه السلام به بسر بن ارطاه نزدیک شد، بسر راه نجات را در کشف عورت دید و با این نیرنگ از مرگ گریخت. کار بسر _ که خنده سران معاویه را در پی داشت. _ بر غلامش گران آمد. غلام بر صف یاران امیرمؤمنان علیه السلام حمله برد و به دست مالک اشتر _ که پیشاپیش سپاه امام ایستاد بود. _ به هلاکت رسید. در این هنگام لشکر معاویه بر نیروی امام هجوم برد. عمرو بن حمق خزاعی همراه هزار جنگجوی زیر فرمانش به لشکر شام حمله کرد و آنان را عقب راند. جنگ تا غروب آفتاب ادامه یافت و شمار زیادی از افراد معاویه به دست عمرو و مردانش کشته شدند.^(۲) جنگ به پایان خود نزدیک می شد. عبدالله بن بدیل خزاعی فرمانده جناح چپ امام، سخت می جنگید. معاویه _ که او را تنها دید. _ بانگ برآورد و سپاه را بر کشتن او فرمان داد. افراد زیادی پیرامونش گرد آمدند و او را به شهادت رساندند. عمرو بن حمق از این امر ناراحت شده، شعری خواند و تنها بر دشمن حمله برد. او چند تن از جنگجویان معاویه را به هلاکت رساند و با تندرستی نزد امام علیه السلام بازگشت.^(۳)

ص: ۱۹۹

۱- . همان، ص ۲۵۰ و ۱۹۷.

۲- . الفتوح، ص ۵۹۲.

۳- . همان، ص ۶۰۵.

امیرالمؤمنین علیه السلام با بیعت گسترده مردم به حکومت رسید. حاکمیت از منظر امام تنها بر پایه عدالت و رعایت حقوق مردم، آن هم در عرصه قانون الهی معنا می یافت. از این رو، گام نخست از سوی حضرت با عزل کارگزاران پیشین – که هر یک بسان سرمایه داری بزرگ و ستم پیشه ای قدرتمند بر گوشه ای از قلمرو پهناور اسلامی حکومت می کردند. – برداشته می شد. معاویه یکی از آنان بود، او در شام از زمان خلیفه دوم حکمرانی داشت. در این مدت که بیش از بیست سال به شمار می رفت، ثروت فراوانی به چنگ آورده بود. مهم تر از آن نیز اعتقاد مردم شام بود که بر پایه تبلیغات او شکل یافته بود. قدرت فرزند هند در سرزمین دمشق چنان چشمگیر شده بود که تنی چند از علاقمندان به امام علیه السلام (۱) و برخی مصلحت اندیشان دیگر، نزد حضرت خواستار ابقای معاویه و قدرت جویانی چون او شدند. (۲)

اما از آنجا که حس شنوایی امام علیه السلام جز به ندای عدالت خواهی گوش نمی سپرد و افق دیدگان او نیز جز بر روی حق گشوده نمی شد، به زودی عزم خویش را در عزل کارگزاران پیشین به کار برد و آنان را یکی پس از دیگری معزول کرد. در این میان مشکل معاویه بیش از دیگران خودنمایی می کرد. علی علیه السلام یاران خود را گردآورد و برای رفع آن با آنان به مشورت پرداخت و در پایان جریر بن عبدالله بجلی را که فردی دیندار و سخنور بود، برای راهنمایی معاویه به شام فرستاد. جریر نامه حضرت را برای معاویه بازخواند و آنگاه به نصیحت او پرداخت. معاویه چند روزی پیک امام را نزد خود نگه داشت و از پاسخ قطعی خودداری ورزید.

ص: ۲۰۰

۱- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج ۴.

۲- تجارب الامم، ابن مسکویه الرازی، ج ۱، ص ۲۹۷.

حضرت دگربار، یاران ویژه را گرد آورد و نتیجه رایزنی های پیشین را به آنان گوشزد کرد. اندیشه امیرالمؤمنین علیه السلام بر آن بود که بی درنگ به سوی شام حرکت نمایند تا فرصت جمع آوری نیروی گسترده و قوت یابی را از معاویه بگیرند. تمام مردم با حرکت و پیشروی به سوی شام مخالف بودند؛ مگر پنج نفر که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنها بود. آنان نزد امام به پا خاستند و گفتند: ای امیرالمؤمنین! این مردم از کشته شدن می ترسند، اگر درنگ کنی، معاویه قوت گیرد و کارها دشوارتر شود. ما آرزو داریم یا بر دشمن پیروز گردیم و یا در رکاب تو به شهادت رسیم. (۱)

چون حضرت ناخشنودی مردم از رفتن به جانب شام را دید، تا برگشتن جریر بن عبدالله در کوفه ماند و آنگاه به سوی شام حرکت کرد. پس از پیمودن مسافتی از راه، از پیوستن عمرو بن عاص به معاویه و کجروی مردم دمشق آگاه گردید. وجود جنگ برای همگان قطعی شده بود. بار دیگر با مردم به مشورت پرداخت. سران سپاه و دانایانی چند از مردم به سخن پرداختند. عبدالله بن بدیل خزاعی درباره معاویه و ویژگی های اخلاقی او گفت: فرزند ابوسفیان آن چنان اسیر هوای نفس و دربند مقام ریاست است که هرگز با شخص پاک و عدالت خواهی چون امیرالمؤمنین علیه السلام بیعت نخواهد کرد.

در این هنگام جمعیت یک صدا سخنان او را تأیید کردند. آنگاه حجر بن عدی و عمرو بن حمق خزاعی در میان مردم برخاستند و با صدای بلند از اهل شام و مرام آنان بیزاری جستند و به لعن و نفرین معاویه پرداختند. امیرالمؤمنین علیه السلام عزم آنان را ستود، اما از گفتار توهین آمیز بازشان داشت.

ص: ۲۰۱

عمرو بن حمق گفت: یا امیرالمؤمنین! مگر ما بر حق و آنان بر باطل نیستند؟! حضرت پاسخ داد:

درست است شما بر هدایت و آنان گمراهند. اما من به دلایلی چند، شما را از این گفتار باز می دارم:

الف. معاویه به این گفتار سزاوار است ولی دوست ندارم زبان پاک شما به بدگویی او آلوده شود.

ب. اخلاق اسلامی و شرافت فردی و خانوادگی با چنین برخوردی سازگار نیست.

ج. روش من نخست راهنمایی افراد است. نزد من پسندیده تر آن است که دعا گویند و از پروردگار بخواهید آنان را به راه راست هدایت کند.

در این هنگام، عمرو بن حمق خزاعی پیش روی علی علیه السلام ایستاد و گفت: ای امیرالمؤمنین! بیعت من با تو نه از روی منفعت خواهی بود و نه در هوای مقام و ریاست دنیوی، بلکه از این رو پیروی تو را بر خود واجب می دارم و هرگز از فرمانت سر بر نمی تابم، که فضیلت و شرافت تو نزد من چنان فراوان است که تنها به ذکر سه خصلت بر سیل اقتضا اشاره می کنم:

الف. شجاع ترین فرد از آفریدگان خدای هستی.

ب. در خلقت و مروّت پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله بی همتایی.

ج. مخزن دانش و اسرار مصطفی می باشی.

اما در شرافت، نزدیک ترین مسلمان در میان یاران و نزدیک ترین خویشاوند در میان قومان و نخستین ایمان آورنده در میان هدایت یافتگان پیامبر خدا صلی الله علیه و آله می باشی. آری این ها که بر شمردم، طاعت تو را در نزد من واجب و محبت تو را در نهادم بر هر عشقی غالب نموده است.

ص: ۲۰۲

اگر در راه خرسندی تو کوه ها را از جا برکنم، نزدم بسی آسان است و چنین می دانم که یکی از هزاران حقوق واجبی را که از تو برگردن دارم، انجام نداده ام.

سخنان عمرو که نمودار ایمان ژرف و تلاش پایدارش بود، بر قریحه پاک علی علیه السلام خوش افتاد و برایش بدین گونه دعا کرد: «اللهم نور قلبه بالتقى و اهدنا الى الصراط المستقيم؛(۱) پروردگارا! قلب او را به نور تقوا روشن کن و ما را به راه راست هدایت فرما.»

آنگاه فرمود: «ای عمرو! کاش در لشکر من صد مرد مانند تو می بود!»(۲)

چون به نزدیک صفین رسیدند و از حضور معاویه در آن آگاه شدند، حضرت یاران خود را فراخواند و با آنان به مشورت پرداخت. تنی چند از سران سپاه امام بر سر جان خویش با حضرت بیعت کردند که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنان بود و برخی، آنان را همان «شرطه الخمیس» معروف امیرالمؤمنین علیه السلام دانستند.

اصحاب سرّ حضرت

پنج تن از یاران نزدیک امام که عمرو بن حمق خزاعی یکی از آنان بود، نزد علی علیه السلام آمدند و از او خواستند تا آشکارا نظر خود را درباره خلفای پیشین بیان دارد. حضرت که چنان گفتاری را در آن روزگار خطیر به سود اسلام نمی دانست، خواسته آنان را نپذیرفت. اما نامه ای نوشت و به یاران ویژه خود فرمان داد تا در روزگاران پسین، در هنگام مناسب برای شیعیان بازخوانند و

ص: ۲۰۳

۱- . الفتوح، ۴۹۶ و اخبار الطوال، ص ۱۶۵.

۲- . سفینه البحار، محدث قمی، ج ۲، ص ۳۶۰.

آنان را از اندیشه بلند امام درباره رخدادهای پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله آگاه گردانند. این نامه در کنار خطبه «شقشقیه» گواه گویایی بر مظلومیت خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله به ویژه فضای جانکاهی است که مولای متقیان در آن می زیسته است. متن نامه در برخی از تواریخ از جمله در «الغارات» ثقفی آمده که چکیده آن بدین قرار است:

«پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله هرگز در خیالم نمی گنجید و بر خاطر نمی گذشت که عرب بعد از محمد صلی الله علیه و آله در امر خلافت، از اهل بیتش روی گردانند و آن را به دیگری سپارند. من مدتی از بیعت باز ایستادم، زیرا خود را از هر کس دیگر بدین امر سزاوارتر می دیدم، درنگ کردم تا وقتی دیدم برخی از مردم از دین خدا باز می گردند و به خلاف دین محمد صلی الله علیه و آله و آیین ابراهیم خلیل علیه السلام دعوت می کنند. اگر به یاری دین برنخیزم، در آن رخنه پدید می آید و بنای مسلمانی ویران می شود که مصیبت آن نیز از محروم شدن من از حَقِّم (حکومت) که زوال پذیر است، بزرگ تر است. در آن هنگام نزد ابوبکر رفتم و بیعت کردم و برای یاری اسلام به پا خاستم تا این که باطل نابود گردید. من همواره مصاحب و نیک خواه او بودم، تا مرگش فرا رسید. یقین داشتم که اگر رفاقت و همکاری شدید عمر با او نبود، ابوبکر راه مرا به سوی خلافت نمی بست. اما به سبب همان دوستی و همکاری که بین آن دو بود، حکومت را به عمر داد. پس از پایان زندگی عمر نیز بر همین اندیشه بودم، لیکن او مرا ششمین نفر شورای خلافت قرار داد؛ چون می دانست اگر خلافت به من رسد، در مدار اصلی خود قرار می گیرد و دیگر به دست آنان نخواهد رسید. پس آن ها نیز به امید آنکه روزی بر آن چنگ اندازند، حکومت را به عثمان دادند. یکی از آنان گفت: ای پسر ابوطالب! چقدر بر حکومت آرزومندی! گفتم: تو از من بدان آرزومندتر هستی. من آرزوی میراث

خویش را دارم و حقی را که خدا و رسولش برای من قرار داده اند، طلب می کنم. آیا من بدان سزاوارترم یا شما که من را از حق خودم دور می سازید؟! آن ها با شنیدن این سخن تعجب کردند و از پاسخ بازماندند! (إِنَّ اللَّهَ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ). (۱)

نامه امیرالمؤمنین علیه السلام به یاران نزدیک خود، نشانگر نکات زیادی است که در اینجا به طور کوتاه به سه نکته از آن اشاره می شود:

۱. نوشتن چنین نامه ای از سوی علی علیه السلام در آن موقعیت حساس و دستور آن حضرت بر باز خواندن آن برای شیعیان آن هم در هنگام مقتضی، گواه گویایی است بر اطمینان ژرف امام از تعهد و روشن بینی درخواست کنندگان که عمرو بن حمق نیز یکی از آن هاست.

۲. در این نامه که با دست خط مبارک خود امیرالمؤمنین علیه السلام نگاشته شده است، به رخداد غدیر و حقوق خدادادی آن حضرت اشاره مستقیم شده و از این رو دشمنان شیعه نیز در بستر تاریخ تلاش زیادی برای از بین بردن آن به کار برده اند. این نامه برای دشمنان تشیع از چنان اهمیتی برخوردار بود که معاویه با بهانه گیری های گوناگون، تمام درخواست کنندگان و آگاهان از آن را به شهادت رساند؛ حتی درباره حجر بن عدی نیز شفاعت نزدیکان خود را نپذیرفت و جهت دستگیری و کشتن عمرو بن حمق خزاعی برای کارگزاران خویش بخشنامه رسمی فرستاد. (۲)

۳. اهمیت و برجستگی نامه چنان بود که معاویه و دیگر دشمنان تشیع با تمام سعی خود در از بین بردن آن ناکام ماندند و سرانجام در عرصه فرهنگی

ص: ۲۰۵

۱- . ترجمه الغارات، عبدالمجید آیتی، ص ۱۱۱ و الامامه و السیاسه، ابن قتیبه، ج ۱، ص ۱۵۴.

۲- . تاریخ طبری، محمد بن جریر طبری، ج ۴، ص ۹۴.

به تحریف چهره راویان و مخدوش ساختن معنویت درخواست کنندگان پرداختند. نام عبدالله بن وهب راسبی را _ که پیش از وجود نامه، در نهروان به دست امیرالمؤمنین علیه السلام کشته شده است. _ در ردیف درخواست کنندگان نامه آورده اند و شگفت تر این که، از او نیز به عبدالله بن سبا (غالی خیالی) تعبیر کرده اند!^(۱)

ظلم ستیزی و زندگی مخفی

عمر و از دلباختگان امیرالمؤمنین علیه السلام بود. دوستی آن حضرت در ژرفای جانش جای داشت. خانه کوچک قلبش، عرصه بی انتهای از معرفت خدا و یاد او شده بود. او همه این ها را از راهنمایی پیامبر صلی الله علیه و آله و دوستی علی علیه السلام می دانست. هیچگاه شیفته دنیا و مقامات زودگذر آن نشد و با دشمنان حقیقت که در آن روزها بازار گرم و دلفریبی نیز داشتند، انباز نگشت. هر جا افقی در یاری اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله گشوده می دید، بی درنگ بدان می پیوست. در قیام حجر بن عدی که بر ضد ستم معاویه و در دفاع از حریم خاندان رسالت بر پا شد، پیشگام بود. در هجوم سربازان زیاد بن ابیه بر یاران حجر، مردی از «بنی حمراء» گرژی بر سرش کوبید، عمر و آن صحابی رشید پیغمبر صلی الله علیه و آله از شدت و گرانی آن بر زمین افتاد. چون از سران قیام حجر به شمار می رفت، یاران بی درنگ تن نیمه جانش را از میدان بیرون بردند و در خانه یکی از شیعیان پنهان کردند.^(۲)

ص: ۲۰۶

-
- ۱- . انساب الاشراف، بلاذری، ج ۴، ص ۱۳۵.
 - ۲- . تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۲؛ ابن قتیبه، ص ۲۹۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۷؛ الکامل، ج ۲، ص ۴۵۹ و ابن کثیر، البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۲.

پس از چند ماه، جراحتش بهبود یافت و چون مأموران زیاد در پی او بودند، شبانه از کوفه گریخت. بنی امیه، عمرو بن حمق و دوستانش را بسیار دشمن می داشتند و برای از بین بردن آنان تلاش فراوان می کردند. حکومت پلیسی معاویه از هر ترفندی برای نابودی مخالفان سود می جست و از این رو عمرو پس از صلح امام حسن علیه السلام مخفی می زیست و جاسوسان بنی امیه همواره به دنبالش بودند. ذهبی می نویسد:

چون معاویه به حکومت رسید، گفت: «عمرو بن حمق با قوم خزاعه از طرفداران نیرومند علی بود و اکنون خبری از او نیست.» آنگاه به زیاد بن ابیه حاکم عراق نوشت: «هر جا او را یافتی، بی درنگ ما را آگاه ساز و بدان که او بر پیروی از راه علی چنان پایدار است که پس از شهادت او و صلح حسن نیز، حاکمیت بنی امیه را نمی پذیرفت و همواره در پی نابودی آن بود، هر جا روزنه ای در دشمنی ما گشوده می دید، به آن داخل می شد. در قیام حجر بن عدی که چندی پیش در کوفه پا گرفت، عمرو فعالانه شرکت جست و جزو سران آن به شمار می رفت. در برخوردی که بین سربازان ما و قیامگران رخ داد، مجروح شد و از آن پس خبری از او نیست.»^(۱) چنان که یاد شد، عمرو در خانه یکی از شیعیان کوفه پنهان بود^(۲) تا جراحتش بهبود یافت. سپس همراه رفاعه بن شداد که او نیز یکی از بزرگان شیعه به شمار می رفت، شبانه از کوفه گریخت. شب راه می رفتند و در روز خود را از چشم مردم پنهان می داشتند. بدین سان مدتی گذشت. سرانجام در نزدیک شهر موصل، در کنار روستای نسبتاً بزرگی غاری دیدند که از

ص: ۲۰۷

۱- تاریخ الاسلام، الذهبی، ج ۸، ص ۸۸.

۲- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۱۴۲ و الکامل فی التاریخ، ج ۲، ص ۴۵۹.

نظر آنان مکان مناسبی _ هر چند در کوتاه مدت _ برای زندگی به شمار می رفت. غار در منتهی الیه کوه در بلندترین نقطه آن واقع بود. مکان غار از نظر جغرافیایی برای آنان موقعیتی ویژه داشت. عمرو و رفاعه با بهره گیری از آن موقعیت می توانستند به خوبی از اطراف خود مواظبت کنند و گروه های تجسس دشمن را از دورترین ناحیه زیر نظر بگیرند. از این رو به سوی غار رفتند و خود را در آن مخفی کردند.^(۱)

هر چند جایگاه غار برای آن دو چشم انداز مناسبی به شمار می آمد، اما وجود آن ها نیز از دورترین منطقه، حتی از لابلای تپه ها و کوره راه های دور در چشم رهگذران و کشاورزان آن وادی متبلور بود. چندی گذشت تا این که برخی از مردم روستا که از آن سو رفت و آمد روزانه داشتند، به تدریج از وجود آن دو آگاه شدند و به کدخدای منطقه خبر دادند. کدخدا همراه گروهی از مردم و جمعی از ملازمان به سمت غار حرکت کرد. عمرو بن حمق و رفاعه بن شداد که از دور نظاره گر آنان بودند، نخست آهنگ گریز کردند، اما وضع جسمانی عمرو از فرار بازمان داشت. شکم عمرو بن حمق، آن صحابی باوفا و دیرین رسول خدا صلی الله علیه و آله آب آورده بود.^(۲) و ضعف بدنی شدید، او را از دفاع کردن و یا گریختن و نجات یافتن مانع می گشت. عمرو چاره ای جز تسلیم شدن نداشت، و حتی از پایان کار خود آگاه بود.

شهادت

سالیان پیش، آن هنگام که او هنوز در دوران جوانی به سر می برد و گه گاه

ص: ۲۰۸

۱- . المعارف، ص ۲۹۱؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۷ و البدایه و النهایه ، ج ۸، ص ۵۲.

۲- . الکامل، ج ۲، ص ۴۹۲.

با پیامبر خدا صلی الله علیه و آله نشستنی تنها و دوستانه داشت، از زبان مبارک آن حضرت، از نحوه شهادت و شمایل قاتلان خود آگاه شده بود. یعقوبی به روشنی تصریح کرده که عمرو هنگام مشاهده جمعیت، تکبیر گفت و از سخن رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره شهادت خویش یاد کرد.^(۱)

برخی از مورخان، دستگیری و شهادت عمرو بن حمق را در اثر مارگزیدگی دانسته و تصریح کرده اند: عمرو بن حمق در نزدیکی موصل به غاری پناه برد. چون برای دستگیری اش رفتند، ماری او را گزیده بود و مأموران، عمرو را مرده یافتند. آنگاه سر او را بردند و به نزد معاویه فرستادند.^(۲)

روشن است که سابقه «مارگزیدگی» بر گرفته از نقشه ها و تبلیغات معاویه است. زیرا برای فرزند ابوسفیان که گستره قلمروش بر پایه تزویر اداره می گشت، ترفندهای این چینی بس عادی بود. به هر حال آنچه از بررسی تواریخ به خوبی روشن است، ناتوانی عمرو بن حمق بر اثر مریضی یاد شده است که به جز اندکی از مورخان جملگی بر آن تصریح کرده اند. رفاعه بن شداد جوانی بی باک و نیرومند بود؛ خواست تا در برابر هجوم دشمن از عمرو دفاع کند اما عمرو او را از نبرد بازداشت و گفت: پیکار تو برای من سودی نخواهد داشت. اگر می توانی، خویش را برهان، شاید که در آینده برای اسلام سودمند گردی. رفاعه بر اسب نشست. بر گوشه ای از جمعیت حمله برد. هر چند با تیر یکی از تیراندازان مجروح گردید، لیکن راهی گشود و جان به سلامت برد. به هر حال عمرو به دست کدخدا و همراهان گرفتار آمد. چون از نامش پرسیدند؛ پاسخ داد: «آن کسی هستم که اگر رهائش کنید، برای شما از کشتن او بهتر است.» او را

ص: ۲۰۹

-
- ۱- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۴.
 - ۲- . المعارف، ص ۲۹۱ و الاستیعاب، ج ۳، ص ۴۸۹.

به نزد حاکم موصل بردند. فرماندار موصل عبدالرحمن بن عثمان ثقفی، خواهرزاده معاویه بود. چون از جانب پدر نسب معروفی نداشت! در میان مردم خود را با نام مادر خود یعنی ابن ام حکم می خواند. عبدالرحمن عمرو را شناخت. بی درنگ پیکری به سوی شام گسیل داشت و معاویه را از دستگیری عمرو آگاه کرد. معاویه در پاسخ نوشت: «به من خبر رسیده است که او با زوبین نه بار در بدن عثمان فرو برده است. پس شما نیز او را با همان رفتار به قتل رسانید.» مأموران پیکر عمرو را زیر ضربات زوبین گرفتند و در نخستین یا دومین ضربه به شهادت رسید. (۱)

عبدالرحمن از دشمن ترین مردم به مولای متقیان علی علیه السلام بود. زیرا مادرش خواهر معاویه بود و از سوی دیگر، پدرش عثمان ثقفی در جنگ حنین به دست علی علیه السلام کشته شده بود. او کینه رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی مرتضی علیه السلام را از جاهلیت در دل داشت و با یاران و شیعیان آنان سخت دشمنی می ورزید. عمرو هم صحابی کوشا و باوفا بود که افتخار تفقد و دعای مخصوص پیامبر صلی الله علیه و آله را همراه داشت و هم شیعه مخلص و مبارز جنگ های امیرالمؤمنین علیه السلام به شمار می آمد. از این رو عبدالرحمن پس از آنکه او را به بدترین وجه به شهادت رساند، سراز بدنش جدا کرد و به کوفه نزد زیاد بن ابیه فرستاد. زیاد سر او را بر نیزه کرد و به گونه ای آشکار روانه شام نمود. (۲)

ص: ۲۱۰

-
- ۱- تاریخ طبری، ج ۲، ص ۲۶۵؛ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵؛ الطبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۰۴، الکامل فی التاریخ، ص ۴۹۲؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۹؛ ابن خلدون، العبر، ج ۳، ص ۱۴ و ابن عبدالوهاب، نهایه الارب فی فنون الادب، ج ۲۰، ص ۳۳۴.
 - ۲- انساب الاشراف، ج ۲، ص ۲۸۱.

سر عمرو به دربار معاویه رسید. هم چنان که یاد شد، عمرو از یاران بزرگ و پارسای رسول خدا صلی الله علیه و آله بود و پس از رحلت حضرت نیز یکی از شخصیت های انقلابی و ظلم ستیز به شمار می رفت. او همواره در پیشاپیش رخدادهای حق جویانه قرار می گرفت و در جهان اسلام چهره ای معروف داشت. مسلمانان آگاه، به دیده شخصیتی با عظمت به او می نگریستند. معاویه که در عرصه قدرت جز از افق سیاست به دوام و نفوذ خود نمی نگریست، بر آن شد تا از خون عمرو بن حمق سود گیرد و شوکت بنی امیه را بیش از پیش در چشم مخالفان، نمایان سازد.

ابن اثیر می نویسد: چون فرستاده زیاد بن ابیه سر عمرو بن حمق خزاعی را به دربار دمشق گسیل داشت، معاویه نیز برای ترساندن مردم دستور داد تا آن سر را بر نیزه زدند(۱) و در میان شهر و محله های اطراف گرداندند.(۲) سپس بر دروازه شام که پر رفت و آمدترین مکان شهر بود، نصب کردند تا مردمی که شاهد گرداندن آن نبوده اند، به نیکی بنگرند.(۳)

بیشتر مورخان نوشته اند که: «کان اول رأس حمل فی الاسلام من بلد الی بلد؛(۴) سر عمرو بن حمق نخستین سری بود که در اسلام گرداندند و از شهری به شهر دیگر بردند.» و یزید نیز که خود را فرزند خلف پدر می دانست، به پاس داشت سنت معاویه، سر امام حسین علیه السلام فرزند و جانشین رسول خدا صلی الله علیه و آله را بر نیزه در بلاد گرداند.

ص: ۲۱۱

-
- ۱- . اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۹.
 - ۲- . دائره المعارف، ج ۱۳، ص ۴۸۹.
 - ۳- . انساب الاشراف، ج ۵، ص ۲۸۲.
 - ۴- . المعارف، ص ۲۹۱؛ الاصابه، ج ۴، ص ۶۲۴؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۵۸؛ طبقات الکبری، ج ۴، ص ۳۰۴؛ تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۸۸ و البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۲.

عمرو بن حمق خزاعی از دانشمندان مشهور صدر اسلام است. معارف پژوهان فراوانی از نقاط مختلف جهان، به ویژه در سال های سکونت او در شام، به نزدش می رفتند و از دانشش بهره می بردند. روایاتی نیز در کتب تاریخ و حدیث از رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به نقل از عمرو بن حمق آمده است، که در اینجا تنها به دو روایت اشاره می گردد:

۱. عن رفاعه قال: حدثني اخي، عمرو بن حمق قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: «ما من رجل آمن رجلاً عن دمه فقتله فانا بريء من القاتل و ان كان المقتول كافراً»؛^(۱) رفاعه گفت: برادرم، عمرو بن حمق برایم نقل کرد که از پیغمبر صلی الله علیه و آله شنیدم، که فرمود: «از مردانگی به دور است که فردی، مردی را در پناه خود گیرد (به او امان دهد.) و زنده بودنش را تعهد کند، آن گاه او را بکشد. من از چنین کشنده ای بیزارم، هر چند مقتول، کافر باشد.»

رفاعه بن شداد، راوی دوم حدیث، پرورش یافته مکتب امیرالمؤمنین علیه السلام است و از عمرو بن حمق استفاده علمی فراوانی برده و تا واپسین لحظات عمر همراه او بوده است.

۲. حدثنا ابویوسف عن عبدالرحمن بن شریح المعافری عن عمیره بن عبدالله المعافری یقول: حدثنی ابی انه سمع عن عمرو بن الحمق انه قال: قال رسول الله ۹: «تكون فتنه اسلم الناس فيها او قال: خير الناس فيها الجند العربی.»

ص: ۲۱۲

۱- . التهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۲، ص ۴۸۶.

قال: عمرو فلذالك قدمت عليكم؛^(۱) ابویوسف از عبدالرحمن بن شریح معافری و او از پسر عموی خود عمیره بن عبدالله معافری و او از قول پدرش نقل کرد: شنیدم که عمرو بن حمق خزاعی گفت: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «فتنه ای خواهد آمد که سالم ترین مردم یا بهترین آنان در آن فتنه، سپاه عرب هستند.» عمرو گفت: برای همین فرموده حضرت بود که من نزد شما آمدم.

عمرو بن حمق در عصر «ممنوعیت حدیث» می زیست ولی همواره حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله را آشکارا باز می گفت و مردم را با کلام و زندگی آن حضرت آشنا می کرد. او از صحابه ای است که امیرالمؤمنین علیه السلام را به عنوان نخستین ایمان آورنده یاد کرده^(۲) و از راویان مشهور حدیث غدیر است.^(۳)

عمرو بن حمق در نگاه معصومین علیهم السلام

عمرو بن حمق از آغاز پذیرش اسلام، لحظه ای قرار نداشت. قلبش مالا مال از عشق به خدا بود. نام خدا زبانش را به خود مشغول می داشت. چون زبانش از ذکر باز می ایستاد، ندای حق روحش را بر می انگیخت و تسبیح الله از سینه اش به گوش می رسید. سعادت را در پیروی از پیامبر و اهل بیت او می دید. هوش و تلاش او باعث گشت تا به سرعت در ردیف بزرگ ترین صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله قرار گیرد و از دعای مخصوص

ص: ۲۱۳

۱- . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۴، ص ۶۲۶ و المعرفه و التاريخ، ج ۱، ص ۳۳۰.

۲- . الصحيح فی سیره النبی، ج ۲، ص ۲۱۸.

۳- . الغدیر، ج ۱، ص ۵۸.

پیامبر صلی الله علیه وآله بهره مند گردد. رسول خدا صلی الله علیه وآله در حضور یاران خویش، عمرو را این گونه دعا فرمود: «اللهم امتعه بشبابه!» خداوندا! به جوانی اش برکت ده! در اثر همین دعای آن حضرت بود که عمرو بن حمق در هشتاد سالگی هیچ موی سفیدی در سر و صورتش یافت نمی شد. (۱)

حضرت علی علیه السلام در جنگ صفین درباره اش فرمود: «اللهم نور قلبه بالتقی و اهدنا الی الصراط المستقیم!» پروردگارا! قلب او را به نور تقوا روشن کن و ما را به راه راست هدایت فرما. ای عمرو! کاش صد نفر مانند تو در لشکر من بود. (۲)

امام حسین علیه السلام از شهادت عمرو بن حمق خزاعی به دست معاویه، بسیار ناراحت گردید. آن حضرت نامه ای به معاویه نوشت و او را بدین گونه سرزنش کرد: «اولست قاتل عمرو بن حمق صاحب رسول الله صلی الله علیه وآله العبد الصالح الذی ابلته العباده فنحل جسمه و اصغر طائراً انزل علیک من رأس الجبل ثم قتله جرأة علی ربک استخفافاً بذالك العهد؛ آیا تو قاتل عمرو بن حمق نیستی؟ آن بنده شایسته ای که در عبادت خداوند پیکرش لاغر و ناتوان و چهره اش زرد و رنجور شده بود. تو، او را کشتی در حالی که به او امان داده بودی، آن چنان امانی که اگر به مرغان آسمان داده بودی، از کوهستان ها به سویت می آمدند، آنگاه ناجوانمردانه خونس را ریختی. تو بر پروردگارت گستاخ شده ای و پیمانش را در هم شکسته ای.» (۳)

ص: ۲۱۴

-
- ۱- الاصاب، ج ۴، ص ۶۲۴؛ اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۲۲ و البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۵۲.
 - ۲- الفتوح، ص ۴۹۸ و سفینه البحار، ج ۲، ص ۳۶۰.
 - ۳- تعلیقات، ص ۲۴۶.

سخن امام حسین علیه السلام اشاره به امانی است که معاویه در صلح با امام حسن علیه السلام به شیعیان داده بود.

پیامد شهادت عمرو بن حمق

شهادت عمرو بن حمق، یار وفادار حضرت محمد صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام از رخدادهای دردناک جهان اسلام بود. مؤمنان آگاه از شنیدن آن به سوگ نشستند و بر غربت اسلام اشک ریختند. موج اعتراضات بالا گرفت. سخنان انتقادآمیز مسلمانان، به ویژه صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله به دربار دمشق رسید و خیال معاویه را پریشان نمود. او که تا آن لحظه از کشتن عمرو بن حمق با افتخار سخن می گفت و مردم را از هر سو به تماشای سر بریده وی فرا می خواند؛ ناگهان تغییر روش داد و مرگ عمرو بن حمق را بر اثر «مار گزیدگی» اعلام کرد.

مورخان چندی نیز از روی غفلت و یا تعصبات سیاسی و مذهبی از گفتار معاویه پیروی کرده اند و نوشته اند: «دخل غاراً فنهشته حیة فقتلته. فبعث الی الغار فی طلبه فوجد میتاً»؛ عمرو داخل غاری شد. ماری وی را گزید و از دنیا رفت. چون برای دستگیری اش آمدند، او را مرده یافتند.

از میان مورخان مسلمان، تنها ابن قتیبه و ابن عبدالبر قرطبی به دام چنین ترفندی نیفتاده اند. پیامد شهادت عمرو بن حمق برای فرزند هند چنان سنگین بود که در واپسین لحظات زندگی بر خود می پیچید و از انجام آن می نالید. ابن اعثم کوفی می نویسد: «معاویه در بستر مرگ با رنج و اندوه می گفت: مرا با تو چه افتاده بود ای حجر بن عدی! و نیز چه افتاده بود مرا

با تو ای عمرو بن حمق خزاعی! چرا با تو خلاف کردم، ای پسر ابوطالب؟ و چندان بی قراری کرد تا از هوش رفت.»^(۱)

زن عمرو در زندان

آمنه زن عمرو بن حمق نخستین زنی بود که در اسلام به جرم مبارزات شوهر، به زندان افتاد. او فشار غل و زنجیرهای سنگین را تحمل کرد و ماه‌ها در یک اتاق تاریک به سر برد. پیکرش بر اثر رنج‌های فراوان و کمی آب و غذا بسیار نحیف شده بود. سرانجام در یکی از روزها چند مأمور با شتاب و پرخاش به سوی او آمدند و جسم نسبتاً سنگینی را به دامنش پرتاب کردند. نخست از شدت تعجب چیزی نفهمید. اما پس از چندی که به دقت نگریست، سر شوهر را در دامن دید. زن مدت کوتاهی خاموش بود و باحیرت به چهره خون‌آلود شوهر نگاه کرد. آمنه چهره خود را خراشید و در برابر مأموران معاویه گفت: «ای وای از مظلومیت تو در این دنیای پست و این تنگنای دردناکی که ستمگران برایت فراهم آورده‌اند! درود و سلام بر همسری که مرا همیشه دوست می‌داشت و امروز هم به دیدار من آمده است، تا هرگز از یادش نبرم!»^(۲)

مقبره عمرو

به دستور معاویه، سر از تن عمرو بن حمق جدا کردند و پیکرش را در کنار شهر موصل، بر بالای تپه ای گذاردند. کسی جرأت دفن کردن پیکر او را نداشت.

ص: ۲۱۶

۱- . الفتوح، ص ۸۰۹.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۶۵ و اسدالغابه، ج ۴، ص ۲۱۸.

سرانجام پس از چند روز که غلام عمرو بن حمق از شهادت اربابش آگاه شد، بدن پاک آن شهید راه امامت را به خاک سپرد. معزالدوله دیلمی در قرن پنجم هجری برای عمرو بن حمق مقیده ای ساخت و خادمی نیز بر آن گماشت. هم اکنون مزار عمرو بن حمق در غرب شهر موصل، زیارتگاه شیعیان و مورد احترام سایر مسلمانان است. (۱)

غلام عمرو بن حمق

زاهر، غلام عمرو بن حمق خزاعی نیز از شیفتگان خاندان رسول خدا صلی الله علیه و آله بود. محمد بن سنان زاهری، محدث معروف شیعی از نسل اوست. زاهر در سال ۶۰هـ.ق برای انجام حج و زیارت کعبه به مکه رفت و امام حسین علیه السلام را ملاقات کرد و از عزم آن حضرت برای سفر به سوی عراق آگاه گردید. او که شوق جهاد و عشق به شهادت در راه معبود را از دوران بسیار دور، در مکتب سرخ علوی از ارباب فداکار خود، عمرو بن حمق خزاعی به نیکی آموخته بود، بی درنگ به کاروان امام حسین علیه السلام پیوست.

صبح عاشورا در حالی که در صف نخست یاران امام حسین علیه السلام قرار داشت، در نبردی دلاورانه، در اولین هجوم سپاه یزید به شهادت رسید.

حضرت مهدی علیه السلام در زیارت ناحیه مقدسه می فرماید: السلام علی زاهر مولا عمرو بن حمق خزاعی. (۲)

سلام بر زاهر! همو که غلام آزاده شده عمرو بن حمق خزاعی است.

ص: ۲۱۷

۱- . مراقد المعارف، ج ۳، ص ۹۳.

۲- . ناسخ التواریخ، ج ۳، ص ۲۴ و منتهی الآمال، ص ۲۸۳.

٩. ابوالأسود دوئلی شاعر ایمان و ولایت

مطلع

ص: ٢١٨

ابوالأسود دوئلي

شاعر ايمان و ولايت

جواد محدثي

ص: ٢١٩

شناخت چهره های ادب، که توان علمی و زبان ادبی خویش را وقف راه حق و دفاع از «آل الله» کرده اند، بر ما فرض است و شخصیت آنان برای شاعران و ادیبان ما، بویژه نسل جوان، الگوست.

از این رهگذر، با چهره ابوالاسود دوئلی، شاعر نامدار شیعه و موالی خورشید ولایت و مدافع حریم اهل بیت آشنا می شویم.

شناخت اجمالی

ابوالاسود دوئلی، از چهره های معروف شیعی است که نامش در کتاب های حدیث و شعر و ادب، فراوان به چشم می خورد. وی از بزرگان اصحاب امام علی علیه السلام و امام حسن و امام حسین و امام سجاد علیهم السلام و از شاعران مبرز شیعه در قرن اول هجری بود.

اهل یمن بود و در جاهلیت به دنیا آمد. وقتی حضرت رسول صلی الله علیه و آله به نبوت مبعوث شد، کودکی سه چهار ساله بود. آنگاه که پیامبر اسلام، حضرت امیر علیه السلام را در یک مأموریت به یمن فرستاد، آنجا با حضرت علی علیه السلام آشنا شد و با شعر خود او را ستود. تا پایان عمر ۸۵ ساله خویش،

پیوسته مدافع اهل بیت علیهم السلام و یاری گرج حق و ستایشگر خاندان نور و طهارت ماند. در گذشت او را در سال ۶۹ هجری در بصره نوشته اند.

گرچه درباره زادگاه او، سال تولدش و زمان مسلمان شدنش، نقل های متفاوتی است، اما آن چه برای ما مهم است، شخصیت فکری و روحی و حمایت گری او از «آل الله» و به کار گرفتن زبان شعری و ادبی در مسیر هدف والا و احیای حق و جلوه های برجسته او در زمینه علوم ادبی و شعر است. ابوالفرج اصفهانی او را تابعی، فقیه، شاعر، محدث، امیر، نحوی، زاهد و... و پیش از هر چیز، یکی از چهره های شیعه می شمارد.

ابوالأسود دوئلی، بخش آخر عمر خود را در مدینه گذراند و سپس به بصره کوچ کرد و در ایام جنگ صفین، در رکاب امیرالمؤمنین علیه السلام با شورشیان و قاسطین جنگید و در جنگ نهروان هم حضور داشت.

محبت مولی

از ویژگی های بارز ابوالأسود، دلدادگی او نسبت به خاندان وحی، به خصوص امیر قافله عشق، علی علیه السلام بود. این شیفتگی زبانزد خاص و عام بود. خود او نیز، هر جا که مناسبتی پیش می آمد، با زبان فصیح و بیان قوی و قدرت ادبی که داشت، این عشق و ولا را آشکار می کرد و هراسی هم نداشت.

روزی «زیاد بن ابیه» در مورد حب علی علیه السلام از او پرسید. بی درنگ پاسخ داد: «محبت علی علیه السلام در قلبم روزافزون است، هم چنان که محبت معاویه در دل تو رو به افزایش است. من با حبّ علی، خدا و بهشت را می طلبم، تو با محبت معاویه، دنبال دنیا و جلوه های آنی.»

نقل شده که در دوران بصره، همسایگانش هواداران عثمان بودند و او را می آزرده و گاهی شب ها به طرف خانه او سنگ پرتاب می کردند. صبح که می شد، ابوالأسود از آنان شکایت می کرد. می گفتند: ما نبودیم و نیستیم، بلکه این خداست که تو را سنگباران می کند. می گفت: دروغ می گوید، اگر خدا سنگباران کند، خطا نمی زند، این شماست که خطا می زنید و به هدف نمی خورد.

یک بار هم در پاسخ به طعنه های «بنی قشیر» که او را بر «علی دوستی» اش ملامت می کردند، شعری سرود، با این مضمون:

«فروما یگان بنی قشیر می گویند: تو پیوسته علی را از یاد نمیبری. آری، من به شدت به محمد صلی الله علیه و آله، عباس، حمزه و وصی، عشق می ورزم. چون خدا آنان را دوست دارد، دوستشان دارم و هنگام رستاخیز با همین محبت خواهم آمد. اگر محبت اینان، رشد و حق باشد، به حق رسیده ام و اگر گمراهی باشد، من خطا نکرده ام.»

گفتند: ابوالأسود! با این سخن آخر، به شک افتاده ای!

پاسخ داد: مگر کلام خدا را نشنیده اید که فرموده است: «ما یا شما بر هدایت یا در گمراهی آشکار هستیم»، آیا خدا شک کرده که چنین فرموده است؟

از معروف ترین صحنه های ولایت و علی دوستی او، ماجرای «شهادت مزعفر» است. روزی معاویه هدایایی برای ابوالأسود فرستاد که مقداری عسل یا حلوا نیز با آنها بود. دختر ابوالأسود پرسید: پدر! این هدیه از کجاست؟ گفت: اینها را معاویه فرستاده است تا ما را نسبت به دین و مراممان فریب دهد.

دخترش فی البداهه این دو بیت را سرود:

أبالشهد المزعفر یابن حرب

معاذالله، کیف یکون هذا

نبیع علیک احساباً و دیناً؟

ومولانا امیر المؤمنینا!

ای پسر حرب! آیا می خواهی به خاطر عسل زعفرانی، حسب و شرافت خانوادگی و دین خود را به تو بفروشیم؟ پناه بر خدا!
چگونه این شدنی است؟ در حالی که مولا و سرور ما امیرالمؤمنین است!

فصاحت و شجاعت

از ویژگی های بلند ابوالأسود دوئلی، زبان آوری و دل آوری او بود. هم فصاحت در گفتار و و حاضر جوابی و بدیهه گویی و درنماندن در بحث و سخن با دیگران داشت، هم در جای لازم و به موقع، بی باک بود و از گفتن سخن راست و دفاع از حق و مقابله با باطل و افشاگری و رسواسازی ظالم، هراسی نداشت. حضور در میدان های نبرد و دفاع از «حق مجسم»، جلوه دیگری از شجاعتش بود. حضورش در جبهه جمل و صفین شاهد این سخن و ادعاست. در نبرد با خوارج نهروان نیز از سوی حضرت امیر، به فرماندهی گروهی منصوب شد که به خوارج تاختند.

شعر ابوالأسود، سرشار از نکته هایی است که به موضع گیری های او در مسائل اجتماعی و سیاسی دلالت دارد. در شعر او، سرزنش عایشه و طلحه و زبیر در برانگیختن فتنه جمل و نیز هجو بنی امیه دیده می شود و اعتراض بر ستم های امویان و خون هایی که به ناحق و ظالمانه از شیعیان ریختند و دست هایشان از خون بی گناهان رنگین بود.

ص: ۲۲۴

در شعر دیگری خواستار زوال حکومت آل زیاد شده و آرزو می کند که شوکت و جبروت و سلطه جائزانه آنان از بین برود.

قصیده های طولانی دارد که مضمونش بیان طغیانگری، ظلم و جرایم و بدرفتاری های امویان است. او حتی پس از شهادت علی علیه السلام نیز دست از ولای او برنداشت و همواره تا پایان عمر، پرچم حق خواهی و عدالت جویی اش برافراشته بود و همه تلاش های امویان برای گسستن او از آل علی و پیوستن به صف بنی امیه ناکام ماند.

از نشانه های شعر مکتبی و شاعر موضع دار، آن است که در تبیین فضیلت ها و افشای رذیلت ها و حضور در این گونه صحنه های فکری در قلمرو ادب و شعر، کوتاه نیاید و قصور نکند. هم چنان که شعر ابوالأسود سرشار از برشماری خوبی ها و فضایل خاندان عصمت است، از سوی دیگر هیچ ستم و جور و انحرافی در دشمنان اهل بیت، به ویژه امویان نبوده، مگر آنکه با رساترین بیان و با قاطعیت بسیار، با زبان شعری خود بیان کرده است و علی رغم شرایط دشوار و خفقان ها و سخت گیری ها، هرگز از خط اهل بیت فاصله نگرفته و جدا نشده است.

شخصیت علمی

ابوالأسود، از جهات علمی نیز درخشندگی هایی داشت. تذکره نویسان، اغلب از او با اوصافی همچون: فصیح، فاضل، فقیه، شاعر، محدث، نحوی و ... یاد کرده اند. در دیوان او نیز تأکیدهای فراوانی نسبت به جایگاه علم و عالمان دیده می شود و برتری دانش را نسبت به ثروت و اندوخته های مالی از دیدگاه او نشان می دهد.

منصب هایی هم که به او سپرده بودند، شاهد دیگری بر بُعد علم و فضل و فقه اوست. در بصره هم منصب قضاوت داشت و هم در برهه ای از زمان، فرماندار آن شهر بود و این دو سمت قضایی و اجرایی، نیازمند دین شناسی و تفقه اوست.

پیدایش علم مدوّن «نحو» را در ادبیات عرب به او نسبت می دهند. اصول علم نحو را از حضرت علی علیه السلام آموخت و اقدام به تدوین و تحکیم آن کرد و قواعد زبان عربی را سامان داد. بسیاری از مورخان، او را واضع علم نحو شمرده اند. در تشریح مباحث لغوی، تصحیح قرائت عربی، اعراب و نقطه گذاری بر آیات قرآن نیز فعالیت ها و ابداعاتی داشته است. قرآنی نقطه گذاری شده و نوشته شده بر روی پوست، در موزه قرآن آستان قدس وجود دارد که منسوب به اوست.

شعر ابوالأسود

مواد اولیه شعر، واژه هاست، چه به صورت مفرد و چه ترکیبی. آنچه از واژه ها در رساندن پیام بهره می گیرد، ذهن انتخاب گر و ذوق زیبایی آفرین شاعر است. هر شاعر که بهتر بتواند از «گنجینه کلمات» بهره گیرد، تابلوهایی ظریف تر و ماندگارتر به یادگار می گذارد.

آنچه که به شعر یک شاعر قوت می بخشد، عناصری از این قبیل است: دقت در گزینش واژه ها، ایهام و اشارات شعری، بهره گیری از کلمات دلنشین، بالا بودن شعر از سطح حرف های روزمره و کوچه بازاری، بُعد تخیل و توصیف، پرهیز از تکرار، مراعات قواعد ادبی و زبان شناسی، ترکیب زیبای کلمات، روشنی پیام، نیرومندی بیان و هماهنگی لفظ و معنی.

عجیب نیست که شعر ابوالأسود نیز، در اوج فصاحت و بلاغت و زیبایی باشد. او که با آیات وحی مأنوس بود و از غنای محتوایی و ظنین کلمات و آهنگ آیات، بهره مند شده بود، به علاوه واضح علم نحو و نقطه گذار حروف قرآنی و لغت شناس برجسته عرب بود، طبیعی است که کلامش در وادی شعر، هم روانی و سلامت لازم را داشته باشد و هم فصاحت و زیبایی را در اوج، هم بُعد قواعد عربی و زبانی را و هم سبک عالی و استواری بنیان سخن را.

در اشعار او، اغلاق و پیچیدگی و ابهام تعبیری وجود ندارد، واژه ها در دست او نرم و آرام و رام است، از این رو ترکیب های ادبی در شعر او هم ظریف و زیبا و عمیق است، هم شسته و رفته و روان؛ آنچه که با عنوان «سهل ممتنع» از آن یاد می شود.

تنوع قالب های شعری ابوالأسود از یک سو، و گستردگی «میدان مفاهیم» و «عرضه موضوعات» که در شعر ابوالاسود دیده می شود، از سوی دیگر، قوت کلام و غنای ذهن او را بهتر می رساند.

ارتباط تنگاتنگ او با حضرت امیر علیه السلام نیز در جهت دار بودن شعر و سلامت مضمون مؤثر بوده است. «حکمت»، «نصیحت و موعظه» و محور عقیده و ایمان و ولای اهل بیت، در مضامین شعری او فراوان دیده می شود. گوهر های حکمت و پند که در اشعار ابوالأسود است، محصول تجارب یک عمر و دیدن فراز و نشیب های زندگی و اندوخته های او از مکتب وحی و ولایت است. به راحتی می توان برای بخش عظیمی از این گونه اشعارش، پشتوانه های حدیثی از سخنان حضرت رسول صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام بیان کرد. دعوت به علم، حلم، حبّ و بغض به اندازه، فنای مال و بقای علم،

پرهیز از خلف وعده، تحریک به وفاداری، استمرار در عمل و ثبات در راه حق، از این گونه مضامین است. در یک جا می گوید: «طلب معیشت و زندگی، تنها به آمل و آرزوها نیست. بلکه باید دلو خود را به چاه افکنی، خواهی دید که برایت آب فراهم می آورد. بر بساط کسالت و سستی تمنا و آرزومنشین، که کارها را به مقدّرات و قضا حواله دهی.»

آموزش او، کار و تلاش و حرکت برای معاش و زندگی و پرهیز از تنبلی و اتکا به قضا و قدر است. و در جای دیگر به گرفتن حق از ظالمان تأکید دارد و «شمشیر» را راه استیفای حق و گرفتن انتقام و دفاع از حقوق می شمارد.

حتی در شعرهای «هجو» نیز، رعایت ادب و کرامت انسانی را دارد و گناهان پنهان دیگران را آشکار نمی سازد و تهمت های ناروا نمی زند و در هجو بدسیرتان، به زشتکاری ها و خلاف های آشکار آنان می پردازد و عیب جویی می کند و این گونه از قدر و منزلت آنان می کاهد. بی پروا به افشای چهره زشت بدکاران پرداخته، از خشونت و طغیان ظالمان حاکم هم هراسی به دل راه نمی دهد. هجائیات او، در عین حال که همراه عفت کلام و رعایت ادب و پرهیز از ناهنجاری و زشتی در الفاظ و تعابیر است، از نظر قوت ادبی و صلابت واژه ها و بُعد شعری هم ستایش برانگیز و اثرگذار است.

در انواع دیگر شعرش در زمینه «عتاب»، «فخر»، «مرثیه»، «توصیف»، «شکایت و حسرت»، «مدح»، «سیاست»، «عذرآوری» و «شجاعت و حماسه» ویژگی های خاصّ خودش را دارد.

مرثیه سرایی او، وابسته به عقاید اوست و رنگ ولایی دارد و منحصرأً درباره اهل بیت است و عواطف صادقانه و صاف خود را نسبت به این خاندان ابراز می دارد و همراه با زهد و پارسایی و تقواست و با مرثیه سرایی جاهلی، تفاوت اساسی دارد. در سوگ امیرالمؤمنین علیه السلام چنین می سراید:

«ای دیده! وای بر تو، یاری کن و در سوگ امیرالمؤمنین گریه کن. ما به داغ کسی نشسته ایم که بهترین سوار است، بهترین کسی که بر کشتی نجات سوار شده و آیات قرآن خوانده است. همه خیرات در اوست، نیز محبت پیامبر خدا. پیش از شهادتش، حالت خوبی داشتیم، ولی و جانشین پیامبر در میان ما بود، دین را بر پا می کرد و ما هیچ شکی درباره او نداشتیم. و آشکارا طبق فرایض، داوری می کرد، نافرمانان را به همراهی با جمع می خواند و دست دزدان را می برید. هیچ دانشی را که داشت، کتمان نمی کرد. از اهل تکبر نبود. به معاویه برسانید که: آیا در ماه رمضان، ما را با فاجعه قتل بهترین مردم داغدار کردید؟ کسی که پس از پیامبر خدا، برترین بود و پدر حسن علیه السلام بود و بهترین صالحان! وقتی با پدر حسین علیه السلام روبه رو می شدی، ماه خوش منظر و چشم نواز را می دیدی، مردم با فقدان علی علیه السلام گویا سال هاست حیرت زده و سرگردانند. نه، به خدا قسم! هرگز علی علیه السلام را و نمازش را همراه راکعان از یاد نخواهم برد و اینکه ام کلثوم با اشک هایش بر او می گرید، در حالی که با چشم خود، یقین (مرگ) را مشاهده کرده است...»

مراثی او درباره امام حسین علیه السلام و حادثه کربلا نیز سوزناک و تأثرانگیز است. همچنین مرثیه هایی هم درباره مسلم بن عقیل و هانی بن عروه سروده و با یاد کردن بزرگواری این پاکمردان از دودمان پیامبر و هواداران عترت در کوفه، بر خونریزی طاغیان ظالم کوفه تاخته است.

مدایح ابوالأسود نیز، در خدمت نیکان و پاکان بوده است، نه دولتمردان و زورمندان و زرمندان برای دست یافتن به مال و مقام. او شاعر عقیده و ایمان است، اشعارش هم الهام گرفته از باورهای متعالی اوست.

پایان این نوشته را ترجمه یکی از قصاید او که لبریز از موج محبت و ولایت نسبت به خاندان پیامبر است، قرار می دهیم:

«محمد صلی الله علیه وآله و عباس و حمزه و وصی را بسیار دوست دارم و جعفر را. همانا جعفر، بهترین شهیدی است که هجرت کرده و در بهشت است. عموزادگان و خویشاوندان پیامبر، در نظر ما محبوب ترین مردمند. اگر عشق آنان راه صحیح باشد، به آن می رسیم؛ آنان سرمشق مایند، چه بسیار رشد و مجد و شکوه که به آن رسیده ام. شکوهی که دست ستاره ثریا از رسیدن به دامنش کوتاه است. آنان اهل نصیحت و خیرخواهی اند و تا زنده ام، آنان اهل مودت و دوستی من اند...» (۱)

ص: ۲۳۰

۱- . در نگارش این مقاله از کتاب «ابوالأسود الدؤلی فی المیزان» نوشته دکتر محمد المنصور، استفاده شده است.

۱۰.قن_ب_رخادم ولایت

سپیده

۱۰.قن_ب_رخادم ولایت

سید جعفر ربّانی

ص: ۲۳۱

مورخان او را ابوهمدان مولی بن مُعَمَّر مُضَرِّی (۱) معرفی نموده و اذعان داشته اند لقب «قنبر» را علی علیه السلام به وی عنایت فرمود، ولی نامی از اجداد و فرزندان وی در منابع تاریخی به چشم نمی آید. بنابر قول نجاشی، راوی شناس بزرگ کثیربن طارق از منسوبین قنبر شمرده شده است.

عدالت

شیخ طوسی ۱ در کتاب ارزشمند تهذیب الاحکام حدیثی را نقل نموده، که عدالت قنبر در آن، مورد تصریح قرار گرفته است: حَکَمَ بِنِ عَتِيبَةَ وَ سَيِّلَمَةَ بِنِ كَهَيْلٍ اِزْ اِمَامِ بَاقِرٍ عَلِيهِ السَّلَامُ سَوَّالٌ كَرَدْنَد: اَيَا قَاضِيٍّ مِي تَوَانَد بَا يَكِّ شَاهِدٍ وَ قَسْمِ حَكْمِ نَمَايَد؟ حضرت فرمود: آری. رسول خدا صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام چنین روشی داشتند. آن گاه حضرت ادامه داد: علی علیه السلام در مسجد کوفه نشسته بود و عبدالله بن قُفْل تمیمی (تیمی) در حالی که زره طلحه را همراه داشت،

ص: ۲۳۳

۱- . مُضَرِّی، منسوب به قبیله مضر که طایفه قریش از آن منشعب گردیده است، می باشد. عده زیادی از دانشمندان و حدیث شناسان از این نژاد می باشند. (الانساب، ابی سعد عبدالکریم بن محمد السمعانی (متوفی ۵۶۲هـ.ق)، دارالجنان، ۱۴۰۸هـ.ق، ج ۵، ص ۳۱۸.

از آن جا گذر کرد. آن حضرت فرمود: این، زره طلحه است و تو آن را در روز (جنگ) بصره با نیرنگ و خیانت به چنگ آورده ای (از آن تو نیست).

عبدالله پاسخ داد: حاکمی را که می پسندی، به داوری انتخاب نما.

آن حضرت، شریح (۱) را به قضاوت برگزید و فرمود: این، زره طلحه است و با نیرنگ در اختیار عبدالله قرار گرفته است.

شریح گفت: بینه (دو شاهد عادل) بیاور.

علی علیه السلام امام حسن علیه السلام را به عنوان گواه آورد و ایشان سخن علی علیه السلام را تأیید فرمود.

شریح گفت: این یک شاهد است و من به گواهی یک نفر قضاوت نمی کنم. امیرالمؤمنین علیه السلام قنبر را خواست و او نیز به مانند امام مجتبی علیه السلام گواهی داد. شریح اظهار کرد: این، مملوک است و من به گواهی بردگان قضاوت نمی کنم. حضرت بسیار ناراحت شد و فرمود: «خذوها فان هذا قضی بجور ثلاث مرات.»؛ آن را بگیرید که او سه مرتبه به ظلم قضاوت کرد. نیز فرمود: او می گوید: به شهادت مملوک قضاوت نمی کنم. «و لا بأس بشهادة المملوک اذا كان عدلاً»؛ (و حال آن که) بردگان نیز چنان چه عادل باشند، می توانند گواهی دهند. (۲)

ص: ۲۳۴

۱- . انتخاب شریح از سوی حضرت، افتخاری برای وی به حساب نمی آید، زیرا به گمان قوی، این امر به علت معروف شدن او نزد مسلمین بود. حضرت در پایان همین حدیث از وی بسیار انتقاد فرمود.

۲- . تهذیب الاحکام، شیخ طوسی، (۳۸۵-۴۶۰هـ.ق)، دارصعب و دارالتعارف، ج ۶، ص ۲۷۴. در ادامه این ماجرا آمده است: وقتی حضرت فرمود: سه مرتبه به جور حکم کرده ای، شریح از مجلس بلند شد و گفت: دیگر قضاوت نخواهم کرد تا ثابت نمایی که چگونه سه مرتبه به ظلم قضاوت کرده ام. حضرت فرمود: وای بر تو! پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: آنچه را که با خیانت به دست آمده است، بدون بینه گرفته می شود و تو این حدیث را نشنیدی و از من طلب بینه کردی. دوم این که وقتی حسن را به گواهی آوردم، گفתי شهادی دیگر نیز لازم است؛ در حالی که رسول خدا صلی الله علیه و آله با یک شاهد و قسم حکم فرمود. سوم این که قنبر را به بهانه برده بودن، رد کردی و حال آن که مملوک نیز چنانچه عادل باشد، می تواند شهادت دهد. آن گاه فرمود: «ویحک، امام المسلمین یؤمن من امورهم علی ما هو اعظم من هذا»؛ وای بر تو ای شریح! همانا امام مسلمانان در امور بزرگ تر از این، بر او اعتماد می شود! (و تو از احکام خداوند بی اطلاع می باشی).

برخی از یاوران ائمه علیهم السلام از خواص و ارکان به شمار می آیند و قنبر یکی از آن هاست. شیخ مفید (متوفای: ۴۱۳هـ.ق) او را از سابقان و مقربان در پیشگاه علی علیه السلام برشمرده است. (۱)

شیخ صدوق (متوفای: ۳۱۸هـ.ق) در روایتی از امام صادق علیه السلام نقل می کند: حضرت علی علیه السلام غلامی به نام قنبر داشت که «کان یحبّ علیاً حبّاً شديداً»؛ آن حضرت را بسیار دوست می داشت. هرگاه آن حضرت از منزل خارج می شد، او نیز با شمشیر به دنبال وی حرکت می کرد. شبی آن حضرت به او فرمود: چرا در پی من روان شدی؟ گفت: یا امیرالمؤمنین! مردم آن چنانند که می بینی! بر شما بیمناکم! حضرت فرمود: تعجب است از تو! از اهل آسمان حفاظتم می نمایی یا از اهل زمین؟! پاسخ داد:

ص: ۲۳۵

۱- . الاختصاص، شیخ مفید، مؤسسه النشر الاسلامی، ۱۴۱۶هـ.ق، ص ۴ و ۷.

از اهل زمین. فرمود: آنان بدون اذن خداوند توانایی بر انجام کاری ندارند. برگرد! قنبر نیز برگشت. (۱)

امام علی بن ابی طالب علیه السلام بارها بشارت شیعه بودن قنبر را با بیان «ابشر و بشر و استبشر؛ خرسند باش و به دیگر شیعیان نیز بشارت ده.» به وی اعلام فرمود. (۲)

حدیث شناس بزرگ معاصر، حاج شیخ عباس قمی می گوید: از جلالت قنبر آن است که وی در مجلس وصیت امام مجتبی علیه السلام به محمد حنفیه، حضور داشت و از شنیدن سخنانی که به تعبیر حضرت: «مردگان را زنده می کند.» غایب نبود. (۳)

امانتدار

او امین امامان معصوم علیهم السلام بود. اموال بسیاری در زمان حضرت علی علیه السلام (۴) و بعد از ایشان در اختیارش قرار گرفت. ذکر مقطعی از زندگی اباعبدالله الحسین علیه السلام از سیمای امانت قنبر پرده برمی گیرد:

شخصی وارد مدینه گردید و سؤال نمود: کریم ترین فرد، در این شهر کیست؟ او را به امام حسین علیه السلام، راهنمایی کردند. مرد عرب وارد مسجد شد و حضرت را در حال نماز مشاهده کرد. پس در برابر ایشان ایستاد و اشعاری را بدین مضمون

ص: ۲۳۶

۱- . التوحید، شیخ صدوق، مؤسسه النشر الاسلامی، ص ۳۳۸ و بحارالانوار، مؤسسه الوفاء، ج ۵، ص ۱۰۴ و ج ۴۱، ص ۱ و ج ۴۲، ص ۱۲۲. این روایت را همه محدثان شیعه نقل کرده اند.

۲- . بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۴.

۳- . سفینه البحار، شیخ عباس قمی، مؤسسه انتشارات فراهانی، ج ۲، ص ۴۴۹.

۴- . تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۰۶ و بحارالانوار، ج ۷۴، ص ۴۰۷.

امیدوار و کوبنده درت ناامید بازنگشت. تویی بخشنده و پناهگاه و پدرت نابودکننده تبهاران بود. اگر پدران شما نبودند، جهنم ما را فرا می گرفت. (۱)

امام حسین علیه السلام نماز را تمام کرد و به قنبر فرمود:

— از اموال حجاز چیزی باقی مانده است؟

— آری چهار هزار دینار.

— آن ها را بیاور؛ زیرا کسی که سزاوارتر از ما به آن است، آمده است.

آن گاه عباى خود را از دوش برگرفت. دینارها را در آن پیچید و به خاطر شرم از آن مرد، دست خود را از شکاف در بیرون برد و ضمن دادن پول ها، اشعاری انشا فرمود:

برگیر که من عذرخواه و به تو علاقه مندم. اگر قدرت در دست ما بود، آسمان کرم و جود ما بر تو می بارید، ولی حوادث روزگار دگرگون و توان ما اندک است. (۲)

مرد عرب، عبا را گرفت و شروع به گریه کرد. حضرت فرمود:

— شاید عطای ما را اندک شمردی؟

ص: ۲۳۷

۱- . لم یخب الان من رجاك و من انت جواد وانت معتمد الذی كان من اوائلكم حرّك من دون بابك الحلقه ابوك قد كان قاتل الفسقه كانت علينا الجحيم مُنطبقه

۲- . خ ذها فانّ الیک معتذراً لو كان فی عصانا الغداه سیر لکنّ ریب الزّمان ذو غیر واعلم بانّی علیک ذو شفقه امست سمانا علیک مندفعه والكفّ منّی قلیله التّفقه

— نه، بلکه گریه من از آن است که چگونه خاک، سخای شما را از بین می برد؟! (۱)

میهمان دار

از جمله شؤون قنبر، پذیرایی از میهمان های علی علیه السلام بود. گرچه تواضع آن بزرگوار سبب می گردید که در بعضی موارد، خود مبادرت به این امر نماید. ابومنصور، احمد بن علی الطبرسی (دانشمند قرن ۶ هـ.ق) از امام عسکری علیه السلام نقل می نماید: پدر و پسر میهمان علی علیه السلام شدند. آن حضرت آن دو را بسیار احترام نمود و در صدر مسجد نشانند و خود در مقابل آنان نشست. سپس دستور داد طعامی حاضر کردند و بعد از صرف غذا، قنبر طشت و ابریق (ظرف آب شبیه کوزه) و حوله را آورد و مقابل آن مرد (پدر) ایستاد تا دست های خود را بشوید. ناگاه علی علیه السلام از جا بلند شد تا خود عهده دار این امر گردد. مرد میهمان دست های خود را به خاک مالید و گفت:

— یا امیرالمؤمنین! خداوند مرا ببیند و شما به دست های من آب بریزید!؟

— بنشین و دست خود را بشوی. خدای عزوجل تو را می بیند، در حالی که برادرت بدون امتیاز و برتری خدمت می نماید و قصدش آن است که در بهشت ده برابر تمام دنیا و اهل آن به او خدمت شود.

آن مرد نشست. آن گاه حضرت فرمود:

— تو را قسم می دهم به حقی که بر تو دارم؛ دست های خود را با آرامش کامل بشوی، آن گونه که اگر قنبر آب می ریخت.

ص: ۲۳۸

۱- . مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب (متوفی ۵۸۸ هـ.ق) المطبعة العلمیه، قم، ج ۴، ص ۶۵.

اجرای حدود

قنبر، منادی حضرت علی علیه السلام برای جمع شدن مردم(۲) و مجری احکام صادر شده از جانب آن حضرت بود. این امر در روایات فقهی شیعه به گونه ای واضح قابل مشاهده است، از جمله:

روزی علی علیه السلام در منزل بود که قنبر آمد و گفت:

— ده نفر پشت در هستند و گمان می کنند که تو خدای آنانی!

— آن ها را به درون خانه بیاور.

آنان وارد شدند. حضرت فرمود:

— شما چه می گوید؟

— ما می گوئیم تو خدا و آفریننده و روزی دهنده مایی!

ص: ۲۳۹

۱- . الاحتجاج، دارالاسوه، ۱۴۱۶هـ. ق، ج ۲، ص ۵۱۸. در ادامه این ماجرا آمده است: پس از آنکه آن مرد از شستن دست های خود فارغ گردید، علی علیه السلام ابریق را به دست فرزندش، محمد حنفیه داد تا بر دست های پسر آن مرد آب بریزد و فرمود: اگر این پسر بدون پدرش اینجا بود، من خود بر دست او آب می ریختم. اما چون هر دو این جا هستند و خداوند عزّ وجل دوست ندارد بین پدر و پسر مساوات برقرار گردد، پدر دست پدر و پسر دست پسر را بشوید. در پایان این حدیث آمده است که امام عسکری علیه السلام فرمود: کسی که از علی علیه السلام پیروی کند، شیعه حقیقی است.

۲- . تهذیب، ۱۰، ص ۱۰ و بحارالانوار، ج ۷۹، ص ۴۷.

— وای بر شما! دست بردارید! من نیز مانند شما مخلوقم.

آنان امتناع نمودند و سخنان قبلی خود را تکرار کردند. حضرت به قنبر دستور داد آتشی تهیه کرد و تمامی آنان را سوزاند. آن گاه این شعر را انشا فرمود:

أني إذا ابصرتُ شيئاً منكراً

أو قدتُ ناري ودعوتُ قنبراً

هرگاه منکری را را مشاهده نمایم، آتشم را روشن و قنبر را فرامی خوانم. (۱)

و چه زیباست عدل علوی که وقتی همین قنبر در اجرای حدود اشتباه کرد و سه شلاق بیش تر از حد معین زد، علی علیه السلام همان سه ضربه را بر خود وی وارد نمود. (۲)

جهاد

از آن جا که قنبر غلام و مخلص علی علیه السلام بود، در جنگ ها همیشه همراه آن حضرت شرکت می جست. شیخ مفید می نویسد: «و قد شهد مع علی علیه السلام قنبر مولی علی بن ابی طالب صلوات الله علیه.» (۳)؛ قنبر، جنگ ها را در رکاب علی علیه السلام درک کرد.

در جنگ صفین یکی از بردگان معاویه به میدان آمد و این رجز را خواند:

ص: ۲۴۰

۱- رجال الکشی، ابوعمروالکشی، مؤسسه آل البيت عليهم السلام، ۱۴۰۴هـ.ق، ج ۱، ص ۲۸۸ و بحار الانوار، ج ۲۵، ص ۲۸۵. این داستان به گونه ای دیگر نیز نقل شده است.

۲- الفروع من الکافی، محمد بن یعقوب کلینی، دارالکتب الاسلامیه، ج ۷، ص ۲۶۰؛ تهذیب الاحکام، ج ۱۰، ص ۲۷۸.

۳- الاختصاص، ص ۴.

اَنِّي اَنَا الْحَارِثُ مَا بِي خَوْرٌ

مولی بن صخر و به قد انتصر

در این هنگام قنبر بر وی حمله کرد و به هلاکتش رسانید. (۱)

در جنگ نهروان قبل از شروع نبرد، قنبر پس از این که اذان نماز را گفت، نزد حضرت علی علیه السلام آمد و علی علیه السلام به وی فرمود: آبی بیاور! سپس آن حضرت مشغول وضو گردید.

مردی به نام جُنْدَب که در حقانیت علی علیه السلام دچار شک گردیده بود، نزد آن حضرت آمد تا از خود حضرت، حقیقت را جویا شود. این ماجرا در موقعی بود که خوارج به نزدیکی پل نهروان رسیده بودند.

ناگاه سواری رسید و اعلام کرد: خوارج از پل عبور کردند. حضرت فرمود: آنان عبور نکرده اند و نخواهند نمود و تنها کم تر از ده نفر از آن ها باقی خواهد ماند و از شما (پیروان حضرت) نیز کم تر از ده نفر کشته خواهد شد. به خدا قسم! نه دروغ می گویم و نه دروغ به من خبر داده شده است!

مردم از این سخن امیرمؤمنان علیه السلام تعجب کردند. جندب گفت: اگر این سخن مطابق واقع قرار گرفت، مرا بس است و در حقانیت علی علیه السلام احتیاج به دلیل دیگر نخواهم داشت.

در این موقع، سواری دیگر از راه رسید و اعلام کرد: یا امیرمؤمنان! مطلب همان گونه است که شما فرمودید. حضرت با یاران خود نماز ظهر را اقامه و دستور حرکت را صادر نمود.

ص: ۲۴۱

جندب می گوید: کسی قبل از من به پل نهروان نرسید. خوارج را دیدم که نزدیک آن متوقف شده بودند. اولین تیر را خودم به طرف آنان پرتاب کردم. در پایان نبرد، تنها صلی الله علیه و آله نفر از آنها باقی ماند و بقیه به هلاکت رسیدند... (۱).

شهادت

شهادت قنبر به دست خون آشامی چون حجاج بن یوسف، از فصول مشهور تاریخ است و ده ها سال قبل، علی بدان خبر داده بود. (۲).

شرح ماجرا به این قرار است:

روزی حجاج بن یوسف ثقفی _ که لعنت خدا بر او باد _ اظهار داشت:

_ دوست دارم یکی از یاران ابوتراب (۳) را دستگیر نمایم و با ریختن خورش به خداوند تقرب جویم!

حاضران پاسخ گفتند:

_ کسی را که همراهی اش با او بیش تر از قنبر باشد، سراغ نداریم.

حجاج دستور داد او را آوردند.

_ تو قنبر هستی؟

_ آری.

_ ابوهمدان؟

_ بله.

ص: ۲۴۲

۱- الخراج و الجرایح، قطب الدین راوندی، (متوفی ۵۷۳هـ.ق)، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام، ج ۱، ص ۲۲۶.

۲- بحار الانوار، ج ۴۱، ص ۳۱۶.

۳- ابوتراب کنیه امیر مؤمنان علیه السلام بود که بنی امیه در مورد آن حضرت به کار می بردند!

— غلام علی بن ابی طالب؟

— والله مـولای و امیر المؤمنین علیؑ ولی نعمتی؛ خدا مولای من و علی علیه السلام، ولی نعمتم می باشد.

— از دین علی دست بردار!

— بهتر از آن سراغ داری؟!

— تو را می کشم، خودت نحوه آن را انتخاب کن!

— این را به خودت واگذار می نمایم.

— چرا؟

— زیرا هرگونه مرا بکشی، تو را به همان نحو در روز قیامت خواهم کشت. امیرمؤمنان علیه السلام به من خبر داد که مرگ من، قتلی مظلومانه خواهد بود!

حجاج دستور داد تا او را گردن زدند. (۱)

جاودانه

اشاره

گرچه برخی از دانشمندان شیعه اذعان داشته اند روایتی را که قبر نقل کننده آن باشد، نیافتیم (۲)؛ ولی علامه مامقانی می گوید: این مطلب، صحیح نیست، (۳)

ص: ۲۴۳

۱- . الارشاد، شیخ مفید، انتشارات علمیه اسلامیة، ج ۱، ص ۳۲۹ و بحار الانوار، ج ۴۲، ص ۱۲۶. شیخ مفید در پایان این حدیث ابراز می دارد: این نیز از معجزات و علوم غیبیه ای می باشد که خداوند به حجّت های خود همچون پیامبران و برگزیدگانش اختصاص داده است.

۲- . رجال طوسی، محمدبن حسن طوسی، دارالذخائر، ص ۵۵.

۳- . تنقیح المقال، علامه مامقانی، المطبعة المرتضویه، ۱۳۵۲هـ.ق، ج ۲، ص ۲۹.

آخرین برگ از زندگی قبر را به سخنان یا روایات وی اختصاص می دهیم:

۱. آینه دار آفتاب

از قبر سؤال شد: غلام کیستی؟

پاسخ داد:

من برده کسی هستم که با دو شمشیر می جنگید، دو نیزه پرتاب می کرد، بر دو قبله نماز خواند. دو مرتبه بیعت نمود، دو هجرت انجام داد و یک لحظه به خدا کافر نشد. من غلام صالح مؤمنان و وارث پیامبران، بهترین اوصیا، بزرگ ترین مسلمانانم، رهبر مؤمنان، نور مجاهدان، رئیس گریه کنندگان، زینت عابدان، چراغ گذشتگان، فروغ شب زنده داران، بهترین عبادت کنندگان، زبان رسول خدا صلی الله علیه وآله، اول مؤمن از آل یاسین، مؤید به جبرئیل امین، یاری شده به وسیله میکائیل منین، ستوده اهل آسمان ها، آقای مسلمین و سابقین، قاتل ناکثین (اهل جمل) و قاسطین (اهل صفین)، حمایت کننده از حریم مسلمانان، نبردکننده با دشمنان، خاموش کننده فتنه آتش افروزان، مفتخرترین قریش، اولین رزمنده، پاسخگوی دعوت خدا، امیر مؤمنان، وصی پیامبر صلی الله علیه وآله و امین و جانشین او. تیر پرتاب شده خداوند به سوی منافقین، یاور و ولی و زبان خدا و مخزن علم و پناه دینش، امام ابرار و کسی که پروردگار بلندمرتبه از او راضی است، بردبار، بخشنده، جامع تمام خوبی ها، مطهر، متواضع، شجاع و... شیر جنگ ها، ماه تمام، محک مؤمنان، پدر حسن و حسین علیهما السلام، امیر راستین مؤمنان، که

ص: ۲۴۴

۲. مکر خدا

امام عسکری علیه السلام فرمود: وقتی قنبر را نزد حجاج آوردند، حجاج از او سؤال کرد:

— تو چه کمکی به علی بن ابی طالب می کردی؟

— در وضو یاری اش می نمودم (برای آب آوردن آب و امثال آن).

— وقتی وضویش تمام می شد، چه می گفت؟

— این آیه را می خواند: (فَلَمَّا نَسُوا مَآءَ ذُكِّرُوا بِهِ فَتَحْنَا عَلَيْهِمُ أَبْوَابَ كُلِّ شَيْءٍ حَتَّى إِذَا فَرِحُوا بِمَا أُوتُوا أَخَذْنَاهُمْ بَغْتَةً فَإِذَا هُمْ مُبْلِسُونَ * فَقَطَّعَ دَابِرَ الْقَوْمِ الَّذِينَ ظَلَمُوا وَالْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ) (۲)؛ هنگامی که احکام خدا را فراموش کردند، درهای نعمت ها را بر آنان گشودیم و آنان به داده های ما خوشحال گردیدند، ولی یک مرتبه همه را از آنان گرفته، مایوسشان نمودیم و به این ترتیب دنباله ستمکاران قطع شد، و ستایش از آن خدای رب العالمین است.

— گمان می کنم این آیه را بر ما تأویل می کرد؟!

— آری.

— اگر گردنت را بزخم، چه خواهی کرد؟

— به سعادت می رسم و تو بدبخت خواهی شد.

در این موقع دستور داد او را به شهادت رساندند. (۳)

ص: ۲۴۵

۱- . رجال الکشی، ج ۱، ص ۲۸۸.

۲- . انعام، آیه ۴۵ و ۴۶.

۳- . رجال الکشی، ج ۱، ص ۲۸۹ و تفسیر نور الثقلین، عبدعلی بن جمعه العروسی، المطبعه العلمیه، قم، (متوفی ۱۱۱۲هـ.ق)، ج ۱، ص ۷۱۸.

۳. هدیه آسمانی

قنبر می گوید: با مولایم، علی علیه السلام در ساحل رود فرات بودیم که آن حضرت پیراهن را از تن خارج کرد و وارد آب شد. ناگاه موجی آمد و پیراهن را با خود برد. در این موقع منادی صدا زد: «یا اباالحسن انظر عن یمینک و خذ ماتری»؛ ای اباالحسن! به طرف راست خود بنگر و آنچه می بینی، دریاب.

به طرف راست نگاه کردیم، شالی و در آن، پیراهنی یافتیم. حضرت آن را پوشید. در جیب آن نامه ای مشاهده کردیم که در آن نوشته بود:

«هدیه من الله العزیز الحکیم الی علی بن ابی طالب هذا قمیص هارون بن عمران(۱) (كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا قَوْمًا آخِرِينَ)(۲)؛ هدیه ای است از جانب خدای عزیز حکیم برای علی بن ابی طالب. این پیراهن هارون بن عمران (برادر حضرت موسی علیه السلام) است و بدین سان گروهی را وارث گروهی دیگر قرار دادیم.

۴. شیعه

امام صادق علیه السلام فرمود: امیرالمؤمنین علی بن ابی طالب علیه السلام بارها به قنبر اظهار داشت:

«خوشنود باش و به دیگر شیعیان نیز بشارت ده که به خدا قسم! رسول خدا صلی الله علیه و آله در حالی رحلت نمود که بر تمام امتش خشمگین بود، مگر بر شیعه علی علیه السلام.

ص: ۲۴۶

۱- الخرایج و الجرایح، ج ۲، ص ۵۶۰.

۲- دخان، آیه ۲۸.

بدان که برای هر چیزی شرافتی است و شرف دین، شیعه است. برای هر چیزی پناهی است و پناه دین، شیعه است. برای هر چیزی امامی است و امام زمین، زمینی است که شیعیان در آن ساکن باشند. برای هر چیزی سیدی است و سید مجالس، مجالس شیعه می باشد. برای هر چیزی تمایلی است و تمایل دنیا، سُکنی گزیدن شیعیان ما در آن است و...»(۱)

۵. دو یا سه درهم

امیرالمؤمنین علیه السلام وارد بازار پارچه فروشان شد و دو لباس خرید؛ یکی به سه درهم و دیگری به دو درهم. آن گاه لباس دو درهمی را خود برداشت و سه درهمی را به قنبر عنایت فرمود.

قنبر گفت: یا امیرالمؤمنین! این، برای شما مناسب تر است، چون بر منبر می روید و برای مردم سخنرانی می نمایید.

حضرت فرمود: ای قنبر! تو جوانی و شور و نشاط جوانی در تو می باشد و من از پروردگرم خجالت می کشم که بر تو برتری داشته باشم؛ زیرا شنیدم رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: از آنچه می پوشید، به آنان (بردگان) بپوشانید و از آنچه خود می خورید، به آن ها بخورانید.(۲)

ص: ۲۴۷

۱- بحارالانوار، ج ۷، ص ۲۰۴.

۲- همان، ج ۷۱، ص ۱۴۳.

۱۱. جَعْدَه بن هُبَيْرَه مَخْرُومِي اسْتَانْدَار خِرَاسَان

مطلع

ص: ۲۴۸

جَعْدَه بن هُبَيْرَه مخزومی

استاندار خراسان

ابوالحسن ربّانی سبزواری

ص: ۲۴۹

از آغازین تاریخ پرفراز و نشیب و افتخارآفرین و قهرمان پرور شیعه همواره نظاره گر چهره های پرشکوه و مبارز بوده ایم، انسان هایی که همانند ستارگان پرفروغ در آسمان فرهنگ اسلام درخشیدند و اصالت اندیشه ها و باورهای مذهب شیعه را در بلندای توجه خردمندان و پژوهشگران تاریخ اسلام قرار دادند.

در این نوشتار برآنیم که با یکی از یاران حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام آشنا شویم و این شناخت را ره توشه ای در راستای پیوند بیش تر با مکتب انسان ساز اسلام و پیشوای اول، علی بن ابی طالب علیه السلام قرار دهیم.

اسم و ولادت

نامش، جعدہ و نام پدرش، هبیره است. (۱)

تقریباً همه مورخان شیعه و سنی برآنند که جعدہ در روزگار پیامبر اکرم ۹

ص: ۲۵۱

۱- تهذیب الکمال، حافظ یوسف المزنی، ج ۴، ص ۵۶۵؛ الاستیعاب، دارالنهضة مصر، ج ۱، ص ۲۴۰؛ میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۳۹۹؛ تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی، ج ۲، ص ۷۳؛ تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۰؛ نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۷؛ اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸۵؛ اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۷۷ و الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۵۷.

در شهر مکه چشم به جهان گشود. (۱)

ابن حجر عسقلانی می نویسد: «وُلِدَ فِي عَهْدِ النَّبِيِّ ۹». (۲)

بعضی از مورخان نوشته اند که آن بزرگوار در سال قبل از هجرت پیامبر اسلام در مکه پا به عرصه هستی نهاد. (۳)

خاندان

او از خاندان معروف و کهن قریش و از قبیله مخزوم است. پدرش، هبیره بن ابی وهب مخزومی قریشی از شجاعان قریش بود، (۴) که در چند جنگ بر ضد پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شرکت فعال داشت و یکی از فرماندهان سپاه کفر و شرک به حساب می آمد. او در جنگ خندق نیز حضور داشت.

وی در بعضی از روزهای نبرد، فرماندهی لشکر ابوسفیان را بر عهده داشت. (۵)

هبیره دارای ذوق و قریحه شاعری هم بود و از گروه شاعران عصر جاهلی شمرده می شد. او در یکی از قصیده های خویش، اندوه عمیق خویش را از شکست ذلت بار کفار در جنگ خندق ابراز داشته است. (۶)

او در فتح مکه، مکه را ترک کرد و به شهر نجران گریخت و در همان سرزمین با حالت کفر و شرک مرد. (۷)

ص: ۲۵۲

۱- و ۲. الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲-

۳- قهرمانان اسلام، سید علی اکبر تشنید، ج ۱، ص ۱۳۸.

۴- نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۸۳ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۵۸.

۵- طبقات الکبری، ابن سعد، ج ۲، ص ۶۷ و فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۱۳۱.

۶- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۲۶۷ و ۲۶۸.

۷- همان، ص ۶۱۹ و شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۸.

همسرش، ام هانی دختر حضرت ابوطالب علیه السلام است که هبیره چهار فرزند، به نام های: جعده، عمر، هانی و یوسف از او داشت. (۱)

امّ هانی

امّ هانی، خواهر حضرت امیر المؤمنین علیه السلام یکی از زنان بزرگوار و صاحب نام صدر اسلام است. او در فتح مکه اسلام آورد و از همسر مشرک خویش جدا شد. تمامی تاریخ نگاران او را به نیکی و عظمت ستوده اند.

ابن اثیر جوزی، مورّخ هوشمند و زبردست جهان اسلام چنین می نگارد:

امّ هانی، دختر ابوطالب، دختر عموی پیامبر گرامی اسلام و خواهر حضرت علی علیه السلام است. در مورد نام او بین مورخان اختلاف نظر است؛ نام او را هند، فاخته و فاطمه گفته اند، ولی آنچه بیشتر شهرت دارد، این است که نام این بانوی گرامی اسلام، فاخته است. او همسر هبیره بن ابی وهب مخزومی بود و در سال فتح مکه مسلمان شد. او از هبیره چند فرزند داشت و چون نام یکی از فرزنداناش «هانی» بود، به «امّ هانی» معروف شد. (۲)

شیخ طوسی (متوفای ۴۶۰هـ.ق) او را از یاران پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله شمرده و گفته است، امّ هانی، دختر ابوطالب، نامش فاخته بود. (۳)

رجال نویس معروف شیعه در روزگار اخیر، علامه مامقانی می نویسد: ام هانی

ص: ۲۵۳

۱- . اسدالغابه، ج ۱، ص ۲۸۵؛ تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۷۴؛ شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۹ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۴۲۱.

۲- . اسدالغابه، ج ۵، ص ۶۲۵ و تهذیب الکمال، ج ۴، ص ۵۶۵.

۳- . رجال طوسی، ص ۳۳.

دختر ابوطالب، نامش فاخته و خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام است. بلندی شأن و منزلت او بر هیچ یک از آگاهان تاریخ اسلام پوشیده نیست. (۱)

پیامبر بزرگوار اسلام به اصحابش فرمود: به شما خبر دهم از بهترین مردم از منظر داشتن عمو و عمّه؟ اصحاب پیامبر بزرگوار عرض کردند: بله، رسول الله! ما را خبر دهید.

پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: حسن و حسین؛ عموی آنان جعفر طیار است که در بهشت با فرشتگان الهی پرواز می کند و عمه آنان ام هانی، دختر ابوطالب است... عمو و عمه آنان، هر دو اهل بهشتند.

حدیث فوق که سنّی و شیعه آن را نقل کرده اند، نشانه بزرگی بر مرتبه بلند امّ هانی، بلکه بر وثاقت و عدالت او است. (۲)

در فتح مکه دو نفر از مشرکان به خانه ام هانی پناه بردند و او آن ها را پناه داد. حضرت علی علیه السلام قهرمان سپاه اسلام، در حالی که لباس رزم و جنگ بر تن داشت و کلاه جنگی بر سر، آن ها را تعقیب کرد تا این که به خانه خواهرش، امّ هانی رسید. امّ هانی در خانه را باز کرد و خود را با یک افسر مسلمان روبه رو دید. امّ هانی گفت: من به عنوان یک زن مسلمان این دو نفر را پناه داده ام. علی علیه السلام کلامه جنگی را از سر برداشت و خود را به خواهر معرفی کرد. امّ هانی برادرش را شناخت؛ برادری که چندین سال بود او را ندیده بود. خواهر و برادر یک دیگر را در آغوش گرفتند. (۳)

ص: ۲۵۴

۱- . جلاله شأنها و علو مقامها، غیر خفی علی الخبیر بالآثار و السیر .

۲- . تنقیح المقال، ج ۳، ص ۷۴.

۳- . مجمع البیان، طبرسی، ج ۳، ص ۳۹۴؛ فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۰۵ و سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۳۴۲.

خانه امّ هانی؛ نقطه آغاز معراج رسول الله صلی الله علیه و آله

یکی از معجزات و حوادث شگفت انگیز و پرمز و راز زندگی رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله «معراج» آن بزرگوار است. آن حضرت در شب معراج از مکه تا مسجد الاقصی و از آن جا به آسمان عروج کرد. آغاز این سیر ملکوتی از خانه ام هانی در مکه بود.

مفسّر معروف، طبری می گوید: اکثر مفسران بر این باورند که رسول خدا صلی الله علیه و آله از خانه امّ هانی، خواهر علی بن ابی طالب علیه السلام به آسمان عروج کرد. (۱)

عارف مشهور شبستر، در شاهکار عرفانی و جهانی خود «گلشن راز»، در اشاره ای زیبا و جالب به معراج رسول بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله چنین می سراید:

برو اندر پی خواجه به اسراء

برو اندر سرای امّ هانی

تفرّج کن همه آیات کبری

بگو مطلق حدیث من رانی (۲)

جَعْدَه از منظر مورخان

تمامی تاریخ نگاران اسلامی، جَعْدَه بن هبیره را ستوده اند. شیخ طوسی می نویسد: جَعْدَه بن هبیره در روزگار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دیده به جهان گشود، ولی از اصحاب آن بزرگوار به شمار نمی آید. او ساکن کوفه بود. (۳) جَعْدَه بن هبیره پسر

ص: ۲۵۵

۱- مجمع البیان، ج ۳، ص ۳۹۴ و فروغ ابدیت، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- گلشن راز، به کوشش صمد موحد، ص ۷۴.

۳- رجال طوسی، ص ۱۴.

خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش ام هانی، دختر حضرت ابوطالب است. (۱)

ابن عبدالبرّ، تاریخ نگار معروف می نویسد: جعدہ مردی دانشمند و دین شناس بود. (۲)

ابن ابی الحدید، می نویسد: جعدہ مردی بود شجاع و دین شناس، که از طرف حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت خراسان برگزیده شد. (۳)

عجلی که یکی از عالمان اهل سنت است، می گوید: او مدّنی، تابعی، فقیه بود. (۴)

سید محسن امین می نویسد: جعدہ پسر خواهر امیرالمؤمنین علیه السلام و مادرش امّ هانی _ که نامش فاخته بود. _ است.

نصر بن مزاحم می گوید: جعدہ در میان قبیله قریش، بزرگی ویژه ای داشت. او مردی بود سخنور و از محبوب ترین افراد نزد حضرت علی ابن ابی طالب علیه السلام. (۵)

مامقانی می نویسد: هر کس شجاعت جعدہ را در جنگ صفین و برخوردهای تحسین برانگیز او را با معاویه بنگرد، ایمان نیرومند و عشق او را در ارتباط با یاری کردن اهل بیت عصمت، خواهد شناخت و این، حکایت گر نیکی حال او بلکه وثاقت و وجاهت و عدالت اوست. (۶)

ص: ۲۵۶

۱- . همان، ص ۳۷.

۲- . الاستیعاب، ج ۱، ص ۲۴۰ و تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۷۴.

۳- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۷۷.

۴- . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۷۴.

۵- . اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۷۸.

۶- . تنقیح المقال، ج ۱، ص ۲۱۱ و سفینه البحار، ج ۱، ص ۱۵۸.

کشّی، تراجم نویس بزرگ شیعه می نویسد: عبدالله بن سنان می گوید: از امام صادق علیه السلام شنیدم که فرمود: از قبیله قریش پنج نفر با امیرالمؤمنین علیه السلام بودند و سیزده نفر با معاویه. آن پنج نفر که با امیرالمؤمنین علیه السلام بودند؛ عبارتند از: محمد بن ابی بکر، هاشم بن مرقال و جعده بن هبیره مخزومی که امیرالمؤمنین علیه السلام دایی او بود. او کسی است که عتبه بن ابی سفیان به او گفت: شجاعت تو از ناحیه دایی تو، علی علیه السلام است. جعده در پاسخ او گفت: اگر دایی تو مثل دایی من بود، پدرت را فراموش می کردی و... (۱).

میرخواند، تاریخ نگار برجسته عصر صفوی می نویسد: «در یکی از روزهای جنگ صفین، جعده، خواهرزاده امیرالمؤمنین علیه السلام پرچم مردانگی برافراشت و با عتبه بن ابی سفیان رو در رو شد و با او نبرد کرد و او را شکست سختی داد.» (۲)

سید محسن امین عاملی می گوید: روزی در صفین، معاویه بن ابی سفیان جمعی از طائفه قریش را که در شام بودند، فراخواند و آنان را سرزنش کرد که چرا با همتایان خود نبرد نمی کنند؟ عتبه بن ابی سفیان گفت: من فردا با جعده بن هبیره نبرد خواهم کرد. معاویه گفت: به به! قبیله او بنی مخزوم، مادرش امّ هانی و پدرش هبیره، همرمزم بزرگواری است.

او روز بعد در میدان کارزار حاضر شد و به جعده گفت: ای جعده! از علی اجازه جنگ بگیرد. انگیزه ای که تو را به صحنه جنگ کشانده، فقط عشق و علاقه تو به دایی ات، علی است.

ص: ۲۵۷

۱- رجال کشّی، ج ۱، ص ۲۸۱ و معجم رجال الحدیث، ج ۴، ص ۳۶۲.

۲- حبيب السیر، ج ۱، ص ۵۴۷.

آن‌ها مبارزه سختی را آغاز کردند. عتبه بن ابی سفیان با ذلت و خواری شکست خورد و فریادش بلند شد و به سوی سپاه معاویه فرار کرد. معاویه به او گفت: جعده تو را شکستی داد که هرگز این ننگ با هیچ آبی شسته نخواهد شد. (۱)

مرحوم دهخدا می‌نویسد: «جعده داماد امیرالمؤمنین علیه السلام و شوهر دخترش ام‌الحسن بود. در سال ۳۷ هجری از طرف آن حضرت به ولایت نیشابور فرستاده شد، ولی مردم آن سامان آن چنان از او استقبال نکردند و لذا برگشت و در جنگ صفین شرکت داشت.» (۲)

جعده و امیرالمؤمنین علیه السلام

بعضی از مورخان نوشته‌اند که بعد از پایان جنگ صفین، جعده از طرف امیرالمؤمنین علیه السلام به حکومت خراسان منصوب شد. بر این اساس، او به خراسان آمد و حوزه حکومت اسلامی را گسترش داد. بعضی از مناطق خراسان بزرگ که تا آن روزگار هنوز فتح نشده بود، به دست با کفایت جعده بن همیره فتح شد و بر گستره سرزمین‌های اسلامی افزوده شد.

او به فرماندهان خویش توصیه کرد که در قلمروهایی که فتح می‌کنند، با مردم خوش رفتار باشند. بدین خاطر بود که حاکمان غور بدون جنگ تسلیم جعده شدند و گروه گروه به دین مقدس اسلام مشرف شدند. (۳)

ص: ۲۵۸

۱- اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۷۸.

۲- لغت نامه دهخدا، ماده جَعَدَ، ص ۱۳.

۳- کشف النسب، ج ۲، ص ۱۴.

جعه مدّتی از عمر خویش را در شهر کوفه به سر برد. او در آن جا مسکن داشت. هنگامی که حضرت علی علیه السلام از جنگ جمل فارغ شد، به اتفاق جمعی از یاران خویش به کوفه وارد شد. مردم کوفه به استقبال آن حضرت شتافتند و دارالاماره را برای ورود حضرت در نظر گرفتند، ولی آن بزرگوار در آن موقعیت ویژه از رفتن به دارالاماره خودداری کرد و به خانه جعه تشریف برد و مدّتی در آن جا سکونت گزید. (۱)

نوفل بن فضاله می گوید: در آخرین روزهای عمر حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام جعه مخزومی سکویی از سنگ برای آن حضرت نصب کرد. امام بر روی آن قرار گرفت، در حالی که پیراهن پشمی بر تن داشت و بند شمشیر و نعلین او از لیف خرما بود. پیشانی آن بزرگوار از زیادی سجده همانند زانوی شتر پینه بسته بود. امام سخنان سوزناک و دردآلود خود را آغاز کرد، که یکی از خطبه های بسیار معروف آن حضرت است که دل ها را می لرزاند و از چشم ها اشک جاری می کند. در همین سخنرانی است که می فرماید: کجاست عمّار؟ کجایند ابن التیهان و ذوالشهادتین؟

آنگاه حضرت دست خویش را بر محاسن خود زد و بسیار گریه کرد. این، آخرین سخنرانی بود که آن بزرگوار ایراد کرد. زمانی از این سخنرانی نگذشت که به دست جنایت پیشه معروف _ ابن ملجم _ به شهادت رسید و به آرزوی همیشگی خویش که شهادت در راه خدا بود، نایل شد. (۲)

در شب نوزدهم ماه رمضان سال ۴۰هـ.ق، که حضرت علی علیه السلام قصد داشت برای به یادداشتن نماز جماعت به مسجد برود، دخترش ام کلثوم به پدر عرض کرد:

ص: ۲۵۹

-
- ۱- فروغ ابدیت، به نقل از وقعه الصفین، ص ۸.
 - ۲- شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۸۳.

پدر جان! دستور بده که جعه به مسجد برود و با مردم نماز بخواند. امام فرمود: بله، دستور دهید که جعه به مسجد برود و نماز جماعت را بخواند. ولی بعد از درنگی، فرمود: از قضا و قدر الهی نمی شود فرار کرد. تا این که خود به سوی مسجد حرکت کرد.^(۱)

فرزندان

امیرالمؤمنین علیه السلام از آنجا که علاقه ویژه ای به خواهرزاده خویش داشت و او را از منظر حسن خلق و صفات دیگر لایق و شایسته می دانست، دختر خویش، ام الحسن را به ازدواج جعه در آورد^(۲) که خداوند از ام الحسن چهار فرزند پسر به او عنایت کرد که هر کدام از آنان از شجاعان روزگار خود بودند. نام آنان چنین است: ۱. عون؛ ۲. عقیل؛ ۳. فضیل؛ ۴. عبدالله.^(۳)

رحلت

جعه بن هبیره در ۶۸ سالگی، در سال ۶۶هـ.ق در کوفه از دنیا رفت و در قبرستان کوفه به خاک سپرده شد.^(۴)

روایت

بین مورخان اسلامی اختلاف است که آیا جعه از یاران رسول اکرم صلی الله علیه و آله محسوب

ص: ۲۶۰

-
- ۱- . الارشاد، شیخ مفید، ص ۱۵.
 - ۲- . قاموس الرجال، شوشتری، ج ۲، ص ۳۶۳.
 - ۳- . انساب الاشراف، ج ۲، ص ۱۷۶ و ۵۲۰ و سیمای کارگزاران علی علیه السلام، ج ۱، ص ۷۳.
 - ۴- . قهرمانان اسلام، ج ۱، ص ۱۳۷ و ۱۳۹.

می شود یا نه؟ جمعی صحابه بودن او را انکار می کنند، ولی جمعی دیگر صحابی بودن او را قبول دارند. روایاتی از جعده نقل شده است.

مجاهد می گوید: جعده به من گفت: رسول خدا صلی الله علیه وآله مرا نهی کرد از این که انگشتر طلا به دست نمایم. (۱)

جعده می گوید: رسول اکرم صلی الله علیه وآله فرمود: «خیر الناس قرنی ثم الذین یلونهم ثم الاخر» (۲)؛ بهترین امت من اصحاب و یاران منند، سپس آن ها که به ترتیب می آیند.

بعضی از بزرگان این روایت را مرسل می دانند، که گویای این است که جعده با واسطه، روایت فوق را از رسول اکرم صلی الله علیه وآله نقل کرده است. (۳)

ص: ۲۶۱

۱- . الاصابه فی تمییز الصحابه، ج ۱، ص ۲۵۷.

۲- . اسد الغابه، ج ۱، ص ۲۵۱ و جامع الاصول، ج ۸، ص ۵۴۸.

۳- . اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۷۹.

ابوہیثم ابن تیہان انصاری

الگوی رشادت

عبدالکریم پاک نیا

ص: ۲۶۳

«... أَيْنَ ابْنِ التَّيْهَانِ؟ و این ذوالشهادتین؟ و این نظراًؤُهُمْ من اخوانهم الذين تعاهدوا على الميثية و أُبْرِدَ بِرُؤُوسِهِمْ الى الفجره!...»
(نهج البلاغه، صبحی صالح، خطبه ۱۸۳).

«کجاست ابن تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند مانند آنان، از برادرانشان، که با هم بر کشته شدن (در راه حق) پیمان بستند و سرهای آنان بعد از شهادت به سوی معصیت کاران فرستاده شد.» آن گاه دست به محاسن شریف زد و مدتی بس طولانی گریست. پس از آن فرمود: «آه! بر برادرانم، همان ها که قرآن را تلاوت می کردند و به کار می بستند، در واجبات دقت می کردند و آن را به پا می داشتند. سنت ها را زنده می کردند و بدعت ها را از بین می بردند. دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان داشتند و صمیمانه از او پیروی می کردند.»

این سخنان غم انگیز و جانکاه در آخرین روزهای عمر پربرکت مولای متقیان، حضرت علی علیه السلام بر لب های مبارک آن بزرگوار جاری شد. امام در فراق یاران آزاده خویش تأسف می خورد، اشک می ریزد و رشادت ها و فداکاری های آنان را تحسین می کند. راستی آنان از تبار کدامین سلسله بودند

که دومین شخص عالم امکان، دوری آنان بر نمی‌تابد و در فقدانشان خود را چنین تنها می‌یابد. عمار که بود؟ ابن تیهان و ذوالشهادتین کیستند؟

ابو هیثم مالک بن تیهان انصاری از اهالی یثرب (مدینه) و از طایفه اوس بود. نام پدرش عمرو بن چشم و نام مادرش لیلابنت عتیک بود. (۱)

ابو هیثم بن تیهان از اولین کسانی است که قبل از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله، در مکه به ندای توحیدی آن حضرت لبیک گفت و با آن حضرت پیمان وفاداری بست. او از همان روز در بیشتر صحنه های نظامی، سیاسی، اجتماعی و مذهبی صدر اسلام حضور یافت و از حداکثر توان خویش، در راه اعتلای کلمه توحید بهره گرفت، همواره در بحرانی ترین شرایط و حساس ترین موقعیت ها ثابت قدم و پایدار باقی ماند و پیوسته در خط مستقیم اهل بیت علیهم السلام استقامت ورزید و در رفتارش تا آخرین لحظه حیات، هیچ گونه انحرافی پدید نیامد. در یک کلام، او از بارزترین نمونه های (فَإِشْرَاقًا تَقِيمُ كَمَا أُمِرْتُ) بود.

این سرباز فداکار و یار رشید اسلام در حدود چهل سال _ از سال دوازدهم بعثت پیامبر صلی الله علیه و آله، که در مکه به آیین آسمانی آن حضرت ایمان آورد، تا سال ۳۷هـ.ق که در جنگ صفین در رکاب مولای متقیان حضرت علی علیه السلام به شهادت رسید. _ در محضر پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله و در کنار حضرت علی علیه السلام منشأ خدمات شایان توجهی در نشر و گسترش فرهنگ نورانی پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل بیت اطهر علیهم السلام گردید، تا آن جا که پیشوای هشتم، حضرت رضا علیه السلام او را الگوی شیعیان معرفی کرد و دوستی وی و یارانش را جزء احکام دین و از واجبات دانست.

ص: ۲۶۶

امروزه شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام بویژه جوانان عزیز ما می توانند سرمش های بسیار زیبا و درخشان از زندگی دل انگیز، جذّاب و آموزنده این شخصیت الهی به دست آورند. عاشقان امام علی علیه السلام مشتاقند که با چنین افراد مخلص و اصحاب فرزانه پیشوای متقیان بیشتر آشنا شوند و به قول لسان الغیب شیراز:

ای پیک راستان خبر یار ما بگو

ما محرمان خلوت انسیم غم مخور

جان پرور است قصّه ارباب معرفت

احوال گل به بلبل دستان سرا بگو

با یار آشنا سخن آشنا بگو

رمزی بیا بپرس و حدیثی بیا بگو

ابن تیهان و امتیازات دوازده گانه

اشاره

اگر صفحات تاریخ زندگانی این مرد بزرگ را به دقت ورق بزنیم، خطوط برجسته و زرّین فراوانی مشاهده خواهیم کرد. ما این ویژگی ها را بر حسب ترتیب حوادث تاریخی، در دوازده بخش بررسی می کنیم:

۱. مبلغ پیشتاز اسلام

پیامبر مکرم اسلام صلی الله علیه وآله در موسم حج، برای اولین بار با شش نفر از مردم مدینه ملاقات کرد و به آنان فرمود: آیا شما با یهود هم پیمان هستید؟ آن ها گفتند: بلی. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: بنشینید تا با شما سخن بگویم! سپس پیامبر صلی الله علیه وآله آیاتی از قرآن کریم تلاوت کرد. سخنان دلربای رسول خدا تأثیر عجیبی در دل آنان ایجاد نمود، آن چنان که در همان جلسه به پیامبر صلی الله علیه وآله ایمان آوردند و مسلمان شدند. آن ها به پیامبر صلی الله علیه وآله گفتند: «از زمان های گذشته میان ما آتش جنگ پیوسته شعله ور است. امیدواریم که خداوند به سبب آیین آسمانی و عزت بخش شما،

ص: ۲۶۷

آن را فروشانند. ما اکنون به سوی یثرب بر می گردیم و آیین شما را به مردم عرضه می داریم. اگر همه مردم آن را پذیرفتند، پیش ما کسی گرامی تر از شما نخواهد بود.»

ابو هیثم بن تیهان جزء این شش نفر بود. آنان بعد از این جلسه با دلی لبریز از عشق و ایمان به خدا و پیامبر، به شهر خود برگشتند و از جان و دل برای نشر آیین اسلام کوشیدند، تا آن جا که در یثرب خانه ای نبود که سخن از پیامبر صلی الله علیه و آله در آن جا نباشد. (۱)

۲. شرکت در نخستین پیمان عقبه

تبلیغات و تلاش های پی گیر ابو هیثم و یارانش، تأثیر به سزایی در شهر یثرب گذاشت و تعدادی از اهالی آن جا به آیین محمدی ایمان آوردند. هیئتی دوازده نفره از یثرب برای ملاقات با پیامبر، به سوی مکه گسیل شد. آنان در «عقبه» (۲) با پیامبر بزرگوار اسلام دیدار نمودند. نخستین پیمان اسلامی در آن جا بسته شد. در بین این افراد، اسعد بن زراره، عباد بن صامت و ابو هیثم مالک بن تیهان انصاری دیده می شدند. (۳) متن پیمان آنان با پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله به این ترتیب بود:

«با پیامبر صلی الله علیه و آله پیمان بستیم که به وظایف زیر عمل کنیم: به خدا شرک نوزیم. دزدی و زنا نکنیم. فرزندان خود را نکشیم. به یکدیگر تهمت نزنیم.

ص: ۲۶۸

۱- . اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۷۴؛ طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۴۸ و فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۶.

۲- . گردنه ای در مکه، در نزدیکی منطقه منی.

۳- . اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۷۴ و فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۶.

کار زشت انجام ندهیم و در کارهای نیک نافرمانی نکنیم.»

رسول گرامی به آنان فرمود: «اگر طبق این پیمان عمل نمایید، جایگاه شما بهشت برین خواهد بود و اگر نافرمانی کردید، خداوند شما را عذاب می کند و یا می بخشد.»

آن ها با شور و شوق فراوان به مدینه برگشتند و تبلیغات و فعالیت های خود را به صورت وسیع و دامنه دار ادامه دادند.

۳. اولین نفر در دومین پیمان

در سال سیزدهم بعثت، کاروان حج مدینه وارد مکه شد. حدود ۷۰ نفر از مسلمانان یثرب برای انجام بیعت در منی، در «عقبه» گرد هم آمدند و منتظر دستوره‌های پیامبر شدند. عباس، عموی پیامبر که به همراه آن حضرت در «عقبه» حضور یافته بود، در آن جلسه خطاب به آنان چنین گفت: «ای کسانی که شما پشتیبانی خود را از آیین «محمد» ابراز داشته اید! بدانید که وی گرامی ترین فرد قبیله خود می باشد و با این که بنی هاشم عهده دار دفاع از او هستند، ولی «محمد» مایل است در میان شما باشد. اگر تصمیم دارید که به پیمان خود وفادار باشید و او را از خطر دشمنان حفظ کنید، او به میان شما می آید و اگر قدرت دفاع از او را ندارید، هم اکنون از او دست بردارید و بگذارید در میان عشیره خود با کمال عزت و عظمت زندگی کند.»

پیامبر صلی الله علیه و آله در ادامه، ضمن سخنانی فرمود: «من با شما پیمان می بندم به این که از من دفاع کنید؛ همان طور که از فرزندان و اهل بیت خود دفاع می کنید.»

در این هنگام افرادی از اهل مدینه سخن گفتند و اظهار وفاداری کردند.

آن‌ها با شادمانی و شور و شوق وصف ناپذیری با پیامبر دست بیعت دادند. ابوهیثم بن تیّهان اولین کسی بود که در این پیمان با پیامبر دست بیعت داد و پیمان وفاداری بست. (۱) او هنگام بیعت اظهار داشت: «ای رسول خدا! ما با یهودیان پیمان بسته ایم، اکنون ناچاریم تمام آن‌ها را نادیده بگیریم. سزاوار نیست روزی از ما دست بردارید و به سوی قوم خود برگردید.»

پیامبر فرمود: «شما با هر کس پیمان صلح منعقد کرده اید، من آن را محترم می‌شمارم.» (۲)

۴. انتخاب آسمانی

ابوهیثم بن تیّهان، عبدالله حزام و اسعد بن زراره در ادامه جلسه پیمان عقبه دوم، عرض کردند: «یا رسول الله! خون ما فدای خون و جان ما فدای جان شما! هر شرطی که می‌خواهی، برای پروردگار خود و برای خود بکن.»

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله با اشاره جبرئیل، از میان آنان دوازده «نقیب» انتخاب کرد و فرمود: «دوازده نفر از میان خود جدا کنید که کفیل و سرپرست شما باشند، چنان که موسی علیه السلام دوازده نفر در میان بنی اسرائیل برگزید.»

آن‌ها گفتند: «یا رسول الله! هر که را می‌خواهی، انتخاب کن.»

جبرئیل از طرف خداوند دوازده نقیب را تعیین کرد که نه نفر آنان از گروه خزرج و سه نفر از قبیله اوس بودند که ابوهیثم بن تیّهان جزء آن‌ها بود. (۳)

ص: ۲۷۰

۱- سیره ابن هشام، ج ۲، ص ۸۹.

۲- فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۰۸.

۳- حیوه القلوب، ج ۲، ص ۴۵۰.

«نقباء» افرادی بودند که مسئولیت حراست از دین قوم خود را داشتند. آنان متعهد شدند که علاوه بر خود، قومشان را نیز از انحرافات و کج اندیشی های خلاف شریعت اسلام محافظت نمایند. نقیب یک قوم، آگاه به اسرار قومش بود و سرپرستی و هدایت آنان را به عهده داشت.^(۱)

۵. کارشناس ویژه پیامبر صلی الله علیه و آله

ابن تیهان به عنوان کارشناس مسائل اقتصادی، مورد اعتماد پیامبر بزرگوار اسلام بود و زیر نظر آن حضرت به وظایفش عمل می کرد.^(۲)

ابن سعد، از دانشمندان اهل سنت در طبقات الکبری می نویسد: «او در تعیین مقدار خرمای نخلستان ها در منطقه، نظر رسایی داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله در چنین مسائلی از او نظرخواهی می کرد. پس از رحلت رسول گرامی اسلام، ابوبکر افرادی را به دنبالش فرستاد تا همان سمت کارشناسی را بپذیرد، ولی ابن تیهان امتناع کرد و به درخواست خلیفه اول تن نداد. ابوبکر به عنوان اعتراض، گفت: «تو چگونه در زمان پیامبر این کار را انجام می دادی و امروزه از پذیرفتن پیشنهاد ما امتناع می کنی؟» ابوهیثم بن تیهان که از دست آنان دلی پر خون داشت، گفت: «ای خلیفه! برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله کار می کردم، چون که بعد از انجام هر مأموریت، پیامبر برایم دعا می کرد.»^(۳)

ابوهیثم می دانست که اگر با آنان همکاری کند، به خلافتشان رسمیت بخشیده است. بلال حبشی هم از همکاری با آنان خودداری نمود و بعد از پیامبر، اذان

ص: ۲۷۱

۱- . خصال صدوق، ج ۲، ص ۴۹۱، حدیث ۷۰.

۲- . المعارف، ص ۱۵۴.

۳- . طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۴۸.

نگفت. امام صادق علیه السلام درباره بلال فرمود: «خداوند بلال را رحمت کند! او ما، اهل بیت را دوست می داشت و بنده صالح خدا بود. و گفت: بعد از رسول خدا صلی الله علیه و آله برای احدی اذان نمی گویم.» (۱) (۲)

۶. پیمان برادری در پرتو ایمان

بعد از هجرت پیامبر صلی الله علیه و آله به مدینه، یکی از خطراتی که آیین آن حضرت را تهدید می کرد و بیم آن می رفت که جمعیت نوپای مسلمانان را پراکنده سازد، اختلاف میان مسلمانان بود.

از سویی، مهاجران و انصار با هم اختلاف داشتند و از سوی دیگر، اختلاف شدیدی بین دو قبیله بزرگ انصار، «اوس» و «خزرج» حاکم بود. مهاجران و انصار در دو محیط متفاوت پرورش یافته بودند و در طرز تفکر و معاشرت، اختلاف زیادی با هم داشتند. قبیله های اوس و خزرج بیش از دو قرن سابقه نبرد خونین و کشمکش داخلی باهم داشتند. به این جهت پیامبر عظیم الشان اسلام صلی الله علیه و آله از طرف خداوند مأمور شد که در بین یاران و هواداران خویش پیمان برادری (عقد اخوت) جاری کند. پیامبر صلی الله علیه و آله در محفلی عمومی _ که در خانه «انس» تشکیل یافته بود. _ (۳) به هواداران خویش فرمود: «هر یک از شما با یک نفر پیمان اخوت

ص: ۲۷۲

۱- . منتهی الآمال، ج ۱، ص ۱۱۹.

۲- . مرحوم صدوق می فرماید: «بلال بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله اذان نگفت، فقط روزی به درخواست حضرت فاطمه سلام الله علیها به بالای مأذنه رفت و چون در فرازهای اول، حضرت صدیقه طاهره بی تاب شد، بلال اذان را ناتمام رها کرد.» (من لایحضره الفقیه، ج ۱، ص ۲۹۵).

۳- . المنتظم ابن جوزی، ج ۳، ص ۷۴.

مورخان نام های همه افرادی که در آن جلسه، پیمان اخوت بستند را ثبت کرده اند.^(۱) پیامبر صلی الله علیه وآله آن روز طرفین عقد را خودش تعیین می کرد و خطاب به مسلمانان می فرمود: «فلانی! تو برادر فلانی هستی!». پیامبر صلی الله علیه وآله بین ابوهیثم بن تیهان و عثمان بن مظعون^(۲) عقد اخوت جاری کرد.

کار اخوت به پایان رسیده بود، ناگهان علی علیه السلام با چشمان اشک بار^(۳) عرض کرد: «یا رسول الله! یاران خود را با یکدیگر برادر نمودی، ولی میان من و یک نفر از مسلمانان اخوت جاری نفرمودید!». پیامبر صلی الله علیه وآله به علی علیه السلام فرمود: «تو در دنیا و آخرت، برادر من هستی!». سپس پیامبر صلی الله علیه وآله با حضرت علی علیه السلام پیمان برادری بست.^(۴)

۷. دفاع از ولایت و امامت علوی

اشاره

حساس ترین مسئولیت ابوهیثم بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه وآله شروع شد. او ۲۷ سال در بحرانی ترین شرایط تاریخ اسلام، در کنار جانشین حقیقی پیامبر بزرگوار صلی الله علیه وآله ثابت قدم و استوار باقی ماند و لحظه ای در حقانیت امیرالمؤمنین علیه السلام شک و تردید به دلش راه نداد. او در عصری که از هر طرف فتنه می بارید، به معدن علم و برادر پیامبر صلی الله علیه وآله و سرچشمه تمام خوبی ها پناهنده شد و مانند پروانه ای در گرد

ص: ۲۷۳

۱- . فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۵۸.

۲- . او مردی عابد، زاهد و مورد عنایت پیامبر صلی الله علیه وآله بود. بعد از وفاتش، پیامبر صلی الله علیه وآله بر جنازه او بوسه زد. در زیارت ناحیه مقدسه آمده است: «السلام علی عثمان ابن امیرالمؤمنین سمی عثمان ابن مظعون.» (معجم رجال الحدیث، ج ۱۲، ص ۱۳۹).

۳- . فروغ ابدیت، ج ۱، ص ۴۵۸.

۴- . طبقات الکبری، ج ۴، ص ۴۴۸ و المنتظم، ج ۳، ص ۷۴.

شمع وجود مولای متقیان گشت و جان بر کف، آماده اجرای دستورات حضرتش شد. هنگامی که رسول خدا صلی الله علیه و آله چشم از جهان فانی فرو بست و خلیفه اول به مسند خلافت تکیه زد، دوازده نفر از بزرگان اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله و نخبگان سابقه دار اسلام، مخالفت خویش را با این خلافت اعلام داشتند. نیمی از آنان از مهاجران و بقیه از گروه انصار بودند؛ خالد بن سعید، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود، عمار بن یاسر و بریده اسلمی، جزو مهاجران و ابوهیثم تیهان، سهل بن حنیف، عثمان بن حنیف، خزیمه بن ثابت (ملقب به ذوالشهادتین)، ابی بن کعب (۱) و ابو ایوب انصاری جزو انصار بودند.

در این جا چکیده این ماجرا را از زبان امام صادق علیه السلام می خوانیم:

این گروه دوازده نفره، هم قسم شدند که ابوبکر را از منبر پیامبر صلی الله علیه و آله پایین بیاورند و حق را به صاحبش برگردانند؛ اما قبل از اقدام، برای مشورت و کسب اجازه به حضور حضرت علی علیه السلام مشرف شدند و با یادآوری حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله که فرمود: «علی مع الحقّ و الحقّ مع علی»، هدف خویش را بیان داشتند. مولای متقیان وقتی از مقصود آنان آگاه گشت، فرمود: «این کار را نکنید؛ زیرا در بین مسلمانان درگیری و خونریزی پیش می آید. با منطلق رسا و دلیل های محکم، آنچه را در مورد من از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده اید، به ابوبکر بگویید تا حجّت بر او تمام شود و عذری برایش نماند.»

ص: ۲۷۴

۱- ابی بن کعب از یاران باوفای پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام بوده و کنیه اش ابومنذر می باشد. وی از نویسندگان وحی و جزء هفتاد نفری است که در عقبه با پیامبر بیعت کرد. او از اصحاب بدر بوده و پیامبر بین او و سعید بن زید عقد اخوت بست. (رجال شیخ، ص ۲۲).

آنان روز پنجم رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله وارد مسجد شدند و نزدیک منبر پیامبر صلی الله علیه وآله نشستند. ابوبکر بر فراز منبر پیغمبر صلی الله علیه وآله شروع به سخن نمود.

خالد بن سعید برخاست و خلیفه را از تصدی امر خلافت بر حذر داشت و تأکیدات و توصیه های پیامبر بزرگوار اسلام از طرف خداوند را در مورد امامت و ولایت علی علیه السلام یادآور شد. سپس سلمان علیه کسانی که خود را بر جانشین حقیقی پیامبر مقدم داشته بودند، مطالبی بیان کرد و شنیده های خود را در مورد فضایل و مناقب و امامت امام اول شیعیان نقل کرد. بعد، تک تک افراد اعتراض خود را با منطق محکم و مستدل از قرآن و حدیث بیان نمودند.^(۱)

وقتی نوبت به یاور رشید امامت، ابوهیثم ابن تیهان رسید، چنین گفت: «من در روز غدیر خم در محضر پیامبر صلی الله علیه وآله حاضر بودم، که پیامبر صلی الله علیه وآله دست های حضرت علی علیه السلام را بلند کرد تا ما مسلمانان، تسلیم او شویم. در این میان بین مسلمانان گفت و گو و مجادله پیش آمد. انصار گفتند: «او را برای جانشینی خود برگزید.» بعضی گفتند: «پیامبر صلی الله علیه وآله دست های او را بلند کرد تا مردم بدانند که علی دوست هر کسی است که پیامبر دوست اوست.» در این گفت و گو، کار مشاجره و اختلاف بالا گرفت، تا این که چند نفر را به محضر رسول خدا صلی الله علیه وآله فرستادیم تا اصل مسأله را جویا شدند. پیامبر صلی الله علیه وآله در جواب مردم فرمود: «علی، بعد از من، ولی و امام مؤمنان است

ص: ۲۷۵

۱- . شمس الضحی، ص ۱۴۶. به نقل از احتجاج طبرسی.

و دلسوزترین فرد برای امت من بعد از وفاتم می باشد.» من به آنچه که خودم دیده بودم، شهادت دادم؛ حالا- هر کس می خواهد قبول کند و هر کس می خواهد قبول نکند. (إِنَّ يَوْمَ الْفُضْلِ كَانَ مِيقَاتًا)؛ «مطمئنأً روز قیامت وعده گاه ماست». (۱)

ابن تیهان در ادامه سخنان متین و اعتراض آمیز خود، مطالبی را بیان کرد و با این حدیث به کلامش پایان داد: پیامبر خدا فرمود: «اهل بیت من، ستارگان اهل زمین هستند. آن ها را مقدم بدانید. هیچ وقت از آنان جلوتر نروید و بر آنان مقدم نشوید». (۲)

آخرین نفر، ابو ایوب انصاری بود. او در حالی که به شدت ناراحت بود، از جای خود برخاست و فریاد زد: «ای بندگان خدا! درباره اهل بیت پیغمبر خود ظلم نکنید! شما در موارد متعدد سفارش ها و توصیه های پیامبر را در حق علی علیه السلام شنیده اید. ای مردم! از این ظلم و ستم به سوی خدا توبه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.» او این سخن را در حالی ادا کرد که بغض گلویش را گرفته بود. از شدت ناراحتی گریه به او امان نداد و نتوانست سخنان خود را ادامه دهد.

هنگامی که ابن تیهان و یاران غیور و شجاع وی با احتجاجات قوی، ولایت و فضیلت علی علیه السلام را ثابت نمودند و مخالفان را از عذاب الهی ترساندند، عده ای از جمله: عبدالله بن مسعود، زید بن وهب و... با آنان هم صدا شدند و به وصیت پیامبر صلی الله علیه و آله به خلافت علی علیه السلام، تأکید کردند.

ص: ۲۷۶

۱- احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۷۸.

۲- بحارالانوار، ج ۲۱، ص ۲۱۹.

فضای مجلس عوض شد. ابوبکر در حالی که از استدلال قوی و سخنان رسای آنان عاجز و متحیر شده بود، گفت: «أَقِيلُونِي! أَقِيلُونِي! فَلَسْتُ بِخَيْرِكُمْ وَ عَلِيٌّ فَيْكُمْ». رها کنید مرا! رها کنید مرا! تا علی در میان شماست، من بهترین نفر (به خلافت امت) نیستم. (۱)

۸. مسؤول بیعت گرفتن برای علی علیه السلام

زمان به سرعت سپری شد و آخرین روزهای سال ۳۵هـ.ق فرا رسید. (۲) پس از کشته شدن خلیفه سوم، مردم در خانه امیرمؤمنان علیه السلام تجمع کردند و تقاضای بیعت با آن حضرت نمودند. امام براساس تکلیف خویش، حکومت ظاهری را قبول کردند و مسلمانان برای بیعت کردن آماده شدند. ابوهیثم بن تیهمان و عمار بن یاسر از سوی امام علی علیه السلام مسؤولیت یافتند که برای آن حضرت از مردم بیعت و پیمان وفاداری بگیرند. آن دو ضمن گرفتن بیعت از مردم، به آنان می گفتند: «ما براساس اطاعت از دستوره‌های خداوند و سنت و روش پیامبر با شما بیعت می کنیم. اگر از این حدود عدول کردیم و از جاده مستقیم منحرف شدیم، دیگر شما حق اطاعت ندارید و در گردن شما هیچ گونه بیعتی برای ما نخواهد بود. آن هنگام قرآن حاکم بین شما و ما خواهد بود.» (۳)

۹. خزانه دار امین

بعد از بیعت مردم با امام علی علیه السلام، حکومت ظاهری در اختیار مولای متقیان قرار گرفت.

ص: ۲۷۷

۱- شمس الضحی، ص ۱۴۸. به نقل از احتجاج طبرسی.

۲- تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۲۳.

۳- امالی شیخ طوسی، مجلس ۴۴، حدیث ۵.

آن حضرت کارگزاران عثمان را _ که براساس روابط و نسبت های فامیلی در رأس حکومت قرار گرفته بودند. _ عزل کرد و شیعیان متعهد و کاردان را به کارهای مهم حکومتی نصب نمود. ابوهیثم ابن تیهان و عمار بن یاسر به سمت خزانه داری و مسؤولیت خطیر بیت المال مسلمین در مدینه انتخاب شدند. امام علی علیه السلام بعد از نصب آنان به این سمت، دستورالعملی به این مضمون برای آن دو نفر صادر نمود:

«هر کسی که در دایره اسلام است و از مسلمانان محسوب می شود، اعم از قبایل عرب و طوایف عجم، باید حقوق مساوی دریافت کند. در حکومت من، عربی و عجمی و قرشی و انصاری بودن، ملاک برتری و ارزش نیست. با همه باید به عنوان یک مسلمان رفتار کنید. همه مسلمانان از لحاظ دریافت حقوق از بیت المال مسلمین، مساوی هستند.»

آنان طبق دستور امیرمؤمنان علیه السلام عمل می کردند. روزی سهل بن حنیف به همراه غلام سیاه خویش، برای دریافت حقوق مراجعه کرد. سهل بعد از دریافت سهم خود، به علی علیه السلام گفت:

_ به این غلام چقدر می دهید؟

_ تو خودت چقدر دریافت کردی؟

_ سه دینار گرفتم. همه همین اندازه گرفته اند.

_ به غلام او هم مثل خودش، سه دینار پرداخت کنید.

سهل بن حنیف چون انسانی وارسته و از شیعیان مخلص بود، سخن امام را پذیرفت و از محل خزانه بیرون رفت اما عده ای از مسلمانان نتوانستند عدالت علی علیه السلام را تحمل کنند. طلحه و زبیر برآشفتند و به عنوان اعتراض، وارد خزانه داری شدند و با عمار و ابن تیهان به مجادله پرداختند اما قانع نشدند

و درخواست ملاقات با علی علیه السلام را کردند.^(۱)

۱۰. قهرمان جهاد و شهادت

ابن تیهان در طول ۴۰ سال فعالیت سیاسی، اجتماعی و فرهنگی که دوشادوش سلمان، ابوذر، عمار بن یاسر، مالک اشتر و سایر یاران صدیق پیامبر و علی علیه السلام انجام داد، از میدان های جهاد و شهادت و صحنه های نبرد حق علیه باطل غفلت نکرد و از همان صدر اسلام در کنار رهبر مسلمانان، در جنگ بدر همراه برادرش، عبید بن تیهان شرکت جست و در جنگ احد، جانانه از حریم اسلام و مسلمین دفاع کرد. ابن سعد در طبقات الکبری می نویسد: ابو هیثم بن تیهان در نبردهای بدر، احد، خندق و سایر صحنه های مقابله با اهل باطل، در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور یافت. وی همچنین بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله، در زمان حکومت علی علیه السلام در جنگ جمل و صفین حضور فعال و چشمگیر داشت. ابن تیهان در این نبردها، علاوه بر حمله های دشمن شکن و تهاجمات کوبنده علیه اهل باطل، با اشعار و خطابه های پر شور و آتشین خود هواداران علی علیه السلام را علیه منافقین و مخالفین تشویق و تحریک می کرد.^(۲)

۱۱. برادر مبارز

عبید بن تیهان، برادر ابوهیثم در فعالیت های سیاسی _ فرهنگی و نشر اعتقادات الهی و مبارزه با کفار و مشرکان، پیوسته با برادرش همراه و همدل بود

ص: ۲۷۹

۱- . بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۰۷.

۲- . طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۴۸.

و با او صمیمانه همکاری می کرد. عبید بن تیّهان در جنگ بدر در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله و همراه مسلمانان حضور داشت و همچنین در نبرد احد دلیرانه از سپاه اسلام حمایت کرد. وی بعد از رشادت های فراوان و مقاومت در برابر کفار قریش، به دست ناپاک عکرمه بن ابی جهل، به شهادت رسید. از عبید بن تیّهان فرزندی به نام عبیدالله به یادگار ماند که در جنگ یمامه به درجه شهادت نایل شد.

۱۲. در عرصه خطابه و شعر

اشاره

ابوهیثم ابن تیّهان شاگرد مکتب علی علیه السلام است. او شاگرد شخصیتی است که خطابه هایش دوست و دشمن را در بهت و حیرت فرو برد. در این مورد به اعتراف یک مسیحی اشاره می کنیم.

استاد امین نحله، یکی از نظریه پردازان عالم مسیحیت و سخن شناس متبحر، در پاسخ شخصی که از او درخواست کرده بود چند کلمه از زیباترین سخنان علی علیه السلام را برایش انتخاب کند، می گوید: «به خدا قسم! نمی توانم، من از انتخاب یک کلمه آن عاجزم (یکی از دیگری زیباتر و شگفت انگیزتر است)، زیرا این کار درست به این می ماند که دانه یاقوتی را از کنار دانه های دیگر بردارم.»^(۱)

ابوهیثم شاگرد چنین مکتبی است. او اشعار و خطابه هایی دارد که در جاهای مختلف بیان کرده و از عمق جانش ریشه گرفته و جلوه ای از ایمان اوست. امام علی علیه السلام سخنانش را تأیید فرمود و برایش پاداش نیک آرزو کرد. به عنوان نمونه، به چکیده سه مورد از گفته ها و خطابه هایش اشاره می کنیم:

ص: ۲۸۰

الف. ابن ابی الحدید می نویسد: او روزی در میان لشکرگاه علی علیه السلام به پاخاست و چنین گفت: «ای مسلمانان و ای اهل عراق! بین شما و پیروزی بر دشمن راهی نیست. بهشت در آینده ی نزدیک در اختیار شماست. ثابت قدم و استوار باشید و صف های خود را منظم کنید. سرهای خود را به پروردگارتان عاریه دهید و از خدای خود کمک و یاری بجوید. با دشمن خدا و دشمن خویش جهاد کنید. آن ها را بکشید که خدا آنان را بکشد و نابود گرداند. ای بندگان خدا! استقامت پیشه کنید که زمین از آن خداست و آن را به هر کس از بندگانش که بخواهد، واگذار می کند؛ و سرانجام نیک برای پرهیزگاران است.» (۱)

ب. شیخ مفید نقل می کند: به امام علی بن ابی طالب علیه السلام گزارش رسید که طلحه، زبیر و عایشه از مکه به سوی بصره حرکت کرده اند. امام هواداران و شیعیان خویش را جمع کرد و در یک مجلس عمومی، بعد از حمد و ثنای الهی، فرمود: «پس از آن که خداوند، پیامبر خویش را قبض روح کرد، گفتیم که ما، اهل بیت و خاندان و وارثان و دوستان و شایسته ترین مردم نسبت به پیامبر هستیم و هرگز در زمینه حق و سلطه او مورد مخالفت قرار نمی گیریم. در همین فکر بودیم که منافقین برجستند و سلطه و قدرت پیامبرمان صلی الله علیه و آله را از ما ربودند و به دست غیر ما سپردند. در حدی که به خدا سوگند! دیده و دل های ما؛ همگی بر این حادثه گریست و سینه ها به خشم آمد. به خدا قسم! اگر بیم آن نبود که مسلمین پراکنده شوند و به کفر بازگردند و در دین شکاف و رخنه ایجاد شود،

ص: ۲۸۱

تا آن جا که در توان داشتیم، آن وضعیت را دگرگون می ساختیم اما کسانی زمام امور حکومت اسلامی را به دست گرفتند و همگی درگذشتند. و خداوند آن را به من بازگرداند. این دو مرد _ طلحه و زبیر_ در شمار بیعت کنندگان با من بیعت کردند، و حالا به بصره رفته اند تا اجتماع شما را پراکنده سازند. و بین شما جنگ و درگیری بیاندازند. خداوند! هر دو نفر را به خاطر نیرنگی که به این امت زدند و سوء نظری که به عموم مسلمین دارند، بگیر و کیفرشان ده.»(۱)

وقتی کلام امام امیرالمؤمنین علیه السلام به این جا رسید، ابوهیثم ابن تیهان به پاخاست و گفت: «ای امیرمؤمنان! حسد قریش بر شما دو گونه است: خوبانشان به خاطر میل و مسابقه در فضل و برتری مرتبت، بر تو حسد بردند و بدان و اشرار آنان نیز حسد زشتی بر تو ورزیدند که خداوند بدان سبب اعمالشان را تباه و بی ثمر ساخت و وزر و وبالشان را سنگین تر نمود، و آن ها به تساوی با تو بسنده نکردند بلکه خواستند بر تو سبقت بگیرند و در نتیجه، از هدف دور افتادند و مسابقه با تو آنان را از مرتبه اعتبار ساقط کرد. ای مولای ما! تو سزاوارترین فرد قریش به قریشیان هستی؛ پیامبرشان را در حال حیات یاری کردی؛ و پس از وفات آن حضرت، حقوقی را که بر عهده تو بود، پرداخت نمودی. به خدا سوگند! این سرکشی آنان جز به زیان خودشان نخواهد انجامید. ما انصار و یاوران شمایم. پس هر امری داری، بفرما.»(۲)

سپس اشعاری با مضامین عالی قرائت کرد که دو بیت آخرش چنین است:

ص: ۲۸۲

۱- و ۲. امالی شیخ مفید، مجلس ۱۹، حدیث ۶.

يَا وَصِيَّ النَّبِيِّ نَحْنُ مِنَ الْحَقِّ

عَلَى مِثْلِ بَهَجِهِ الْإِصْبَاحِ

ای وصی پیامبر ۹! حقایق ما مانند سپیده صبح (روشن و آشکار) است.

لَيْسَ مِنَّا مَنْ لَمْ يَكُنْ لَكَ فِي اللَّهِ

وَلِيًّا عَلَى الْهُدَى وَالْفَلَاحِ (۱)

هر کس از ما که در راه خدا با تو دوستی نکند، بر راه هدایت و رستگاری نخواهد بود.

بعد از اتمام سخنان و اشعار عارفانه و هنرمندانه این شاعر عاشق اهل بیت علیهم السلام، حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام برای وی پاداش نیک آرزو کرد و او را تحسین نمود.

ج. مالک بن تیهان یکی از افرادی بود که در جنگ جمل، در سنگر حق علیه باطل و مبارزه با ناکثین و پیمان شکنان، سهم زیادی در پیروزی لشکر حق ایفا کرد. کثرت علاقه او و ثبات قدم وی در پیروی و تبعیت از علی علیه السلام، از اشعاری که در میدان نبرد در روز جمل خواند، آشکارتر می شود:

قَلِّ لِلزَّبِيرِ وَقَلِّ لَطَلْحَةَ اَنَا

نَحْنُ اللَّذُونَ رَأَتْ قَرِيْشَ مَكَانَنَا

كُنَّا شَعَارَ نَبِيْنَا وَدَثَارَهُ

اِنَّ الْوَصِيَّ اِمَامَنَا وَوَلِيْنَا

نَحْنُ اللَّذُونَ شَعَارَنَا الْاِنْصَارَ

يَوْمَ الْقَلِيْبِ اَوْلِيْكَ الْكِفَارَ

نَفْدِيْهِ مَنَا الرُّوْحَ وَالْاِبْصَارَ

بِرْحِ الْخَفَاءِ وَبَاحْتِ الْاَسْرَارِ

ص: ۲۸۳

به طلحه و زبیر بگو: ما را انصار و یاوران حق می خوانند. ما افرادی هستیم که قریش در جنگ بدر که کافر بودند، قدرت و موقعیت ما را دیدند. ما از یاران نزدیک پیامبریم؛ چشم و جانمان را در راهش فدا کردیم. همانا وصی بر حق پیامبر، امام و پیشوای ماست. اسرار و امور پنهانی آشکار گردید. (۱)

ابو هیشم بن تیهان در منظر ائمه علیهم السلام

۱. در فراق یار

وی در دیدگاه پیشوای اول شیعیان جهان، از یاران درجه یک و در ردیف عمار یاسر، مالک اشتر و ذوالشهادتین بود. امام علی علیه السلام زمانی که برای دومین بار تصمیم گرفت به طرف صفین لشکر کشی کند، در ضمن یک خطابه پرشور، مطالبی بیان کرد و در مقام ستایش و تمجید از یاران مخلصش چنین فرمود: «آن برادران ما که در صفین خونشان ریخته شد، ضرر و زیانی نبردند، زیرا اگر امروز زنده بودند، می باید غصه و خون جگر می خوردند. به خدا سوگند! خدا را ملاقات کردند و اجر و مزد خود را یافتند. خداوند آنان را به خانه امن و امان وارد گردانید. اَیْنَ اخوانی الذّین رکّبوا الطّریق، و مضوا علی الحقّ؟ این عمار؟ و این ابن التّیهان و این ذوالشّهادتین...؟ کجایند همردیفان و برادران ایشان؟ آنان که به کشته شدن در راه دین پیمان بستند، کجاست عمار؟ کجاست ابن تیهان؟ و کجاست ذوالشّهادتین؟

ص: ۲۸۴

افرادی که سرهاشان را برای اشخاص بدکردار و فاجر هدیه بردند.»^(۱)

امام مدتی گریست و سپس فرمود: «آه! بر برادران من، آنان که قرآن را قرائت نموده و به آن عمل کردند و در واجبات اندیشه نموده و آن را به پا داشتند، بدعت ها را نابود ساخته و سنت ها را زنده کردند، هرگاه آنان را به جهاد می خواندم، به سرعت اجابت می کردند و به پیشوای خود اعتماد داشته و پیروی می نمودند.»

امیرمؤمنان علیه السلام در این سخنان _ که آخرین خطبه آن بزرگوار و در آخرین هفته عمر آن حضرت ایراد شده است. _ ابن تیهان و یارانش را با این اوصاف می ستاید:

شهادت طلبی در راه حق، استقامت در عهد و پیمان، اطاعت کامل از امام و مقتدای خویش، تلاوت قرآن و عمل به آن، تدبّر در واجبات الهی و اقامه فرایض، احیای سنت پیامبر، نابود کردن بدعت ها، آمادگی برای جهاد در راه خدا و گوش به فرمان رهبر الهی بودن، ضرر نکردن در معامله با خداوند، ورود به خانه امن و امان پروردگار، ملاقات با خداوند، دریافت پاداش نیکو و عاقبت به خیر شدن و پایان عمر به راستی و درستی.^(۲)

۲. در نگاه امام رضا علیه السلام

۲. در نگاه امام رضا علیه السلام

پیشوای هشتم وقتی شیعیان با اخلاق امیرالمؤمنین علیه السلام را می شمرد، از ابن تیهان نام می برد و او را به عنوان پیرو راستین خط ولایت و دارای ایمان خالص و در ردیف سلمان و ابوذر معرفی می کند و دوستی آنان را

ص: ۲۸۵

۱- و ۲. نهج البلاغه، فیض الاسلام، خطبه ۱۸۱.

جزء دین می داند. آن گاه بر ابوهیثم و یارانش دعا می کند و درود و سلام می فرستند. شیخ صدوق می نویسد: روزی مأمون از حضرت رضا علیه السلام خواست تا آن بزرگوار حقایق و معارف دین مبین اسلام را به طور خلاصه برایش شرح دهد. پیشوای هشتم در پاسخ فرمود: «... و در دین ما واجب است دوستی و محبتِ امیرالمؤمنین علی علیه السلام و کسانی که به روش پیامبر عمل کردند و با آن ازدنیا رفتند و در دین خداوند تغییر و تبدیل راه ندادند، مانند: سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد ابن اسود، عمار بن یاسر، حذیفه یمانی، ابوهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، عباد بن الصامت، ابویوب انصاری، خزیمه بن ثابت (ذوالشهادتین)، ابوسعید خدری و امثال آن ها که خداوند از آنان راضی است، رحمت و درود خداوند بر آنان باد. واجب است محبت و دوستی با پیروان و دوستان آنان و کسانی که به راهنمایی آنان هدایت شدند و روش آنان را دنبال کردند. رضوان الله علیهم.»^(۱)

در منظر اهل نظر

۱. کمال الدین ابن میثم بحرانی از دانشمندان قرن هفتم و شارح نهج البلاغه می نویسد: «مالک بن تیهان از مسلمانان انصاری است و از افرادی است که در ليله عقبه به ریاست قوم خود انتخاب شد. وی از اصحاب بدر بوده و در جنگ صفین در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید.»^(۲)

ص: ۲۸۶

۱- . عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۵.

۲- . شرح نهج البلاغه ابن هیثم بحرانی، ج ۳، ص ۳۹۴.

۲. شیخ طوسی؛ معروف ترین فقیه و دانشمند امامیه در قرن پنجم می گوید: «ابوهیثم بن تیهان یکی از یاران امام علی علیه السلام است.» (۱)

۳. نویسنده کتاب ارزشمند معجم رجال الحدیث می نویسد: «مالک بن تیهان همان ابوهیثم بن تیهان است؛ چنان که در کتاب های استیعاب و اسدالغابه و سایر منابع، به آن تصریح شده است.» آن گاه وی به روایات متعددی در تأیید و تمجید از شخصیت ابوهیثم و ثبات قدم او در ولایت علی علیه السلام، از جمله قصه نقبای دوازده گانه، انکار خلافت ابوبکر، کلام امام رضا علیه السلام و تلاش های او در بیعت برای امیرمؤمنان علیه السلام و همچنین به اشعار و خطابه های او در دفاع از حریم اهل بیت علیهم السلام اشاره می کند.

از منظر دانشمندان اهل سنت

۱. ابن سعد (متوفا: ۲۳۰هـ.ق) در طبقات الکبری آورده است: «ابن تیهان کسی است که حتی در ایام جاهلیت از بت و بت پرستی متنفر بود و شخصی خداجو و موخید محسوب می شد. وی از اولین کسانی است که همراه تنی چند از مردم مدینه به ندای آسمانی توحید، لیک گفت و مسلمان شد. او جزو هشت نفری است که قبل از قوم خود، به پیامبر صلی الله علیه و آله ایمان آورد. وی از پیشتازان تبلیغ اسلام در مدینه است. ابوهیثم به همراه هفتاد نفر از انصار در عقبه با رسول خدا صلی الله علیه و آله پیمان وفاداری بست. وی از گروه نقبا به شمار می رود. او قهرمان میدان مبارزات حق علیه باطل است. او در بدر، احد، خندق و سایر صحنه ها در کنار پیامبر صلی الله علیه و آله حضور داشت. پیامبر صلی الله علیه و آله بین او و عثمان بن مظعون عقد برادری بست و از طرف رسول خدا صلی الله علیه و آله به عنوان کارشناس و تعیین کننده میزان خرماهای خیبر به آن جا اعزام شد.

ص: ۲۸۷

او از اطاعت ابوبکر خودداری کرد و بنا بر قولی، در صفین به شهادت رسید.»^(۱)

۲. در کلام ابن سعد دو نکته قابل تأمل وجود دارد:

الف. او ناخواسته اعتراف می کند که این صحابی پیامبر با آن همه سابقه درخشان با ابوبکر مخالفت کرد.

ب. ابن سعد در شهادت ابن تیهان در صفین تشکیک نموده و آن را به قولی نسبت داده است؛ در حالی که علاوه بر دلایل محکم از شیعه و سنی، امام علی علیه السلام صراحتاً در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه وی را جزو شهدای صفین نام برده و در کنار عمار و ذوالشهادتین یاد کرده است.

۲. ابوحامد ابن ابی الحدید معتزلی، مورخ، متکلم، فقیه، شاعر و دانشمند سرشناس اهل سنت (۵۸۴_۵۶۵_هـ.ق) می نویسد: «ابو هیثم بن تیهان از اصحاب با سابقه پیامبر است که در بیعت عقبه و جنگ بدر حضور چشمگیر داشت. بنابر قول مشهور، او در جنگ صفین خطابه های پرشور ایراد کرد و صف های لشگر علی را منظم ساخت و با سخنان پرشور و حماسی خود، آنان را علیه دشمنان علی تشویق و تحریک کرد و بالاخره در کنار علی بن ابی طالب به شهادت رسید.»

وی در ادامه، به کلام ابن قتیبه دینوری در کتاب «المعارف» اعتراف کرده، می گوید: «چطور او قول به شهادت این صحابی با سابقه را در جنگ صفین ضعیف دانسته است، در حالی که محدثین بزرگ ما، مانند: صالح ابن وجیه و ابن عبدالبر و ابونعیم، قائل به این قول هستند.

ص: ۲۸۸

۱- . طبقات الکبری، ج ۳، ص ۴۴۸.

البته انکار شهادت ابن تیهان در صفین و نسبت دادن در گذشت او به زمان های قبل از آن، از روی تعصب و عناد است. و از ابن قتیبه بعید نیست.»^(۱)

۳. علی بن عبدالواحد شیبانی، معروف به «ابن اثیر» در مورد شرح حال او می گوید: «مالک بن تیهان یکی از شش نفری است که برای اولین بار از طرف مردم مدینه با رسول الله ملاقات کرد. وی در عقبه نخست به پیامبر ایمان آورد و در عقبه دوم با آن حضرت تجدید میثاق نمود. مالک به نقابت و ریاست بنی عبدالاشهل (از تیره های انصار) انتخاب شد و در بدر و احد و سایر میدان های مبارزه همراه پیامبر بود. می گویند: او در سال ۳۷، در جنگ صفین کشته شد.»^(۲)

۴. دکتر صبحی صالح، استاد معارف و فقه اللغه در مورد ابن تیهان می نویسد: «ابوهیثم بن تیهان یکی از بزرگان صحابه پیامبر بزرگوار اسلام و از پیشتازان انصار است.»^(۳)

در سنگر علم و دانش

ابوهیثم بن تیهان علاوه بر رشادت ها و مجاهدت های فراوان در راه تحقق اهداف پیامبر عظیم الشأن اسلام و استحکام پایه های حکومت حضرت علی علیه السلام، در جهت نشر اهداف عالی خویش به فراگیری علم و دانش و احادیث پیشوایان اسلام همت گماشت.

ص: ۲۸۹

۱- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۰، ص ۱۰۸ و ج ۵، ص ۱۹۰.

۲- اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۷۴.

۳- نهج البلاغه، ص ۲۶۴.

در این جا به چند نمونه از احادیث ابن تیهان اشاره می کنیم:

خطبه طالوتیه

خطبه طالوتیه مولای متقیان، مشتمل بر مضامین عالی و در رابطه با توحید و صفات زیبای خداوند و اعتقادات جامع اسلامی می باشد. حضرت علی علیه السلام در این خطبه از تنهایی و مظلومیت خویش و بی وفایی مردم اظهار شکایت می کند و می فرماید: «سوگند به آن خدایی که دانه را شکافت و جنبندگان را آفرید، اگر علم و دانش را از معدنش به دست می آوردید و آب گوارا را نوش می کردید و خیر و خوبی را از جایگاهش ذخیره می کردید، راه ها برای شما روشن می شد، نشانه ها برای شما آشکار و اسلام برای شما می درخشید، به خوبی و فراوانی می خوردید و عائله مند گرفتاری در میان شما نبود و به هیچ مسلمان و غیرمسلمانی که در عهد و پیمان شماست، ستم نمی شد...»

سوگند به آن که دانه را شکافت و جنبندگان را آفرید، به خوبی می دانید که منم زمامدار شما و آن کس که به پیروی اش مأمور هستید. و منم دانشمند شما و آن کس که نجات شما به علم و دانش اوست؛ و وصی پیامبر شما و برگزیده پروردگار شما و زبان نور (رسول خدا یا قرآن) شما و دانا به مصالح شما هستم و به زودی خدای عزوجل از شما درباره امامانتان سؤال خواهد کرد...

به خداوند سوگند! اگر به اندازه اصحاب طالوت یا به شماره اهل بدر یاور داشتم، هرآینه شما را با شمشیر می زدم تا به سوی حق بازگردید و به راستی رو آورید و این کار برای جلوگیری در رخنه ای که در دین ایجاد شده است، بهتر بود.

خدایا! تو میان ما به حق حکم فرما، که بهترین داور هستی.»(۱)

ستارگان اهل زمین و...

ابن تیمیان در مجلس مناظره با مخالفان اهل بیت علیهم السلام، این حدیث را بیان کرد: قال رسول الله ۹: «انَّ اهل بیتى نجوم اهل الارض فقدّموهم و لا تقدّموهم»(۲)

اهل بیت من ستارگان اهل زمین هستند. آن ها را مقدم کنید و بر آنان پیشی نگیرید.

قال رسول الله ۹: «علیٌّ ولیُّ المؤمنینَ بعدی و أنصحُ النَّاسَ لِأُمَّتِی»(۳)

علی بعد از من، ولی و امام مؤمنین است و دلسوزترین فرد برای امت من می باشد.

سفر وصل

پ

ابوهیثم مالک بن تیمیان انصاری، یار دیرین پیامبر و علی علیهما السلام و چهره درخشان عالم تشیع بعد از تلاش های فراوان در راه دفاع از اسلام و اهل بیت علیهم السلام، در سال ۳۷هـ.ق، در جنگ صفین و در کنار رهبر آزادمردان جهان، مولای متقیان علیه السلام به درجه رفیع شهادت نایل شد و مرغ روحش که مالا مال از عشق به خدا و مولا و رهبر خویش بود، به ملأ اعلا پرکشید. رحمت و رضوان خداوند بر او باد.

ص: ۲۹۱

۱- . روضه کافی، ج ۸، ص ۳۳.

۲- . بحار الانوار، ج ۲۸، ص ۲۱۹.

۳- . احتجاج طبرسی، ج ۱، ص ۷۸.

١٣. خزيمه بن ثابت ذوالشهادتين

اشاره

ص: ٢٩٢

خزيمه بن ثابت

ذوالشهادتين

عبدالكريم پاك نيا

ص: ۲۹۳

دانشمندان علوم تربیت در پرورش کودکان و نوجوانان بر روش الگویی و معرفی سرمشق‌های مطلوب، تأکید دارند. آنان معتقدند که نوجوانان فطرتاً به دنبال الگو می‌گردند و حالت قهرمان‌جویی آنان، تجلی این خواسته و میل درونی آنهاست. بر این اساس، معرفی الگو در پرورش صفات پسندیده انسانی در وجود نوجوانان، اهمیت ویژه‌ای دارد. این روش تربیتی علاوه بر تأثیر فوق‌العاده در حالات نفسانی جوانان و ایجاد انگیزه تحول در کسب صفات خوب، آنان را با زوایای تاریخ و ابعاد زندگی انسان‌های موفق و قهرمانان واقعی آشنا می‌سازد. در این راستا اگر بتوانیم برای جوانان کشورمان، قهرمانان اخلاق و نمونه انسان‌های خداجو و سعادت‌طلب معرفی کنیم و تلاش و همت آنان را در راه رسیدن به اهداف الهی و کمالات معنوی در ابعاد مختلف زندگی به نسل جدید نشان دهیم و هم‌چنین آثار و برکات وجود چنین افراد را در سربلندی و تعالی جامعه یادآور شویم، مطمئناً خواهیم توانست آنان را به سوی تربیت صحیح اسلامی سوق دهیم.

از آنجایی که سیره تربیتی اهل بیت علیهم السلام کامل ترین و مطمئن ترین برنامه تربیت را داراست، استفاده از این شیوه در سیره تربیتی آن بزرگان به طور وسیع مشاهده می شود؛ آنان برای پرورش انسان های مطلوب و شکوفا نمودن فضایل اخلاقی در نهاد افراد، از فرصت های مناسب برای معرفی الگوهای راستین بهره می بردند. نقل نمونه ای از سیره امام علی علیه السلام در اول این نوشتار و در ارتباط با موضوع سخن، ما را در تبیین روش یاد شده، بیشتر یاری خواهد کرد.

حضرت علی علیه السلام در آخرین خطبه ای که قبل از شهادت خویش ایراد کرد، با حالتی خاص از یاران وفادار خویش یاد کرده و آنان را به عنوان انسان های سعادت مند برای امت اسلام «سرمشق» معرفی می کند و می فرماید: «برادران ما که در جنگ صفین خونشان ریخت، هیچ زیانی نکردند؛ گرچه امروز نیستند تا خوراکشان غم و غصه و نوشیدنی آنان خونابه دل باشد. به خدا سوگند! آنان خدا را ملاقات کردند و او پاداش آنان را داد و پس از دوران ترس، آن ها را در سرای امن خود جایگزین نمود. کجا هستند برادران من که بر راه حق رفتند و با حق در گذشتند؟!»

امام بعد از تأیید راه و روش آنان، آنها را با نام هایشان برای مردم معرفی کرده و می فرماید: «کجاست عمار؟ و کجاست پسر تیهان؟ و کجاست ذوالشهادتین؟ و کجایند همانند آنان از برادرانشان که پیمان جانبازی بستند و سرهایشان را برای ستمگران فرستادند؟»

آنگاه امیرالمؤمنین علیه السلام دست خویش را بر محاسن شریفش کشیده و در فراق یاران خود می گوید و سپس عادات پسندیده و صفات خوب آنان را برمی شمارد:

«دریغاً! از برادرانم که قرآن را خواندند و بر اساس آن قضاوت کردند و دستوراتش را به کار بستند. آنان در واجبات الهی اندیشه کرده و آن را به پا می داشتند. سنت ها را زنده می کردند و بدعت ها را از بین می بردند. دعوت به جهاد را می پذیرفتند و به رهبر خود اطمینان نموده و صمیمانه از او پیروی می کردند.»^(۱)

با توجه به مطالب فوق، در این نوشتار به شرح حال یکی دیگر از خدمتگزاران صدر اسلام و یار وفادار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علی علیه السلام، جناب خزیمه بن ثابت انصاری معروف به «ذوالشهادتین» می پردازیم.

ابوعماره خزیمه بن ثابت از طایفه بنی خطمه، تیره ای از قبیله اوس و در گروه انصار و از خواص اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله بود. او که از شجاعان قبیله خود بود، به خاطر صفای باطن و اعتقادات عمیق خویش به آیین توحیدی اسلام، در میان یاران آن حضرت شهرتی به سزا داشت. خزیمه یگانه مردی است که رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله، شهادت و گواهی او را به جای دو شاهد قرار داده و او را ملقب به «ذوالشهادتین» نموده بود.

مبارزه با بت پرستی و محو آثار آن، کمک در جمع آوری قرآن، حضور در مجلس خاتم بخشی علی علیه السلام، روایت حدیث غدیر، سرافرازی در آزمون های سخت تاریخ اسلام، حضور مستمر در صحنه های نبرد حق و باطل (از بدر تا صفین)، پیشتازی در جبهه های فرهنگی ایمان و کفر، درخشش در عرصه هنر و شعر و خطابه، ایستادگی در برابر انحراف رهبری مسلمانان، تربیت فرزندان محدد و هنرمند و بالاخره اهدای جان به پیشگاه جانان در تحت لوای امیرمؤمنان علیه السلام، تنها بخشی از صفحات تاریخ زرین و صفات زیبای این رادمرد الهی است.

ص: ۲۹۷

برای آشنایی بیشتر و بهتر با آن چهره درخشان آسمان تشییع و سیمای تابناک میدان علم و عمل در میان یاران پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله، این مقال را تحت چهار عنوان به خوانندگان گرامی تقدیم می کنیم:

۱. ویژگی های زندگی.

۲. در کلام معصومین علیهم السلام.

۳. در منظر دانشمندان.

۴. فرزندان و آثار.

به این امید که بتوانیم از آثا تربیتی آن در پرورش نسل جوان و راهنمایی آنان به سوی ارزش های والای انسانی و الهی، بهره ببریم.

ان شاء الله

۱. ویژگی های زندگی

الف. ذوالشهادتین چرا؟

در میان عناوین فقهی اسلام، بابی تحت عنوان «شهادت و گواهی دادن» مطرح است. این باب، مربوط به موضوع حقوق متقابل مردم در مسائل مالی و جانی و ناموسی می باشد. گواهی دو مرد عادل در احقاق حقوق مالی دیگران را در اصطلاح فقه و حقوق، شهادت یا بیّنه می گویند. داستانی که در ذیل می آید، مربوط به اثبات حقوق مالی توسط بیّنه می باشد که علمای فقه در زمینه اثبات حکم و عمل به علم قاضی، از این روایت بهره می گیرند.

ص: ۲۹۸

امام چرا خزیمه بن ثابت انصاری را «ذوالشهادتین» می گویند؟

امام صادق علیه السلام در این مورد می فرماید: حضرت پیامبر صلی الله علیه وآله روزی از مرد عربی اسبی خرید. کسانی که با آن حضرت میانه خوبی نداشتند، مرد فروشنده را وسوسه کرده و به او گفتند: اگر این اسب را در بازار بفروشی، به چندین برابر قیمت فعلی از تو می خرند! مرد از این سخن تحریک شده و از روی طمع کاری گفت: آیا بروم و معامله را به هم زده و اسب را پس بگیرم؟! گفتند: نه! چنین مکن؛ ولی هنگامی که پیامبر صلی الله علیه وآله می خواهد قیمت را به تو بپردازد، بگو من آن را به این مبلغ فروخته ام بلکه به فلان قیمت به تو داده ام. او مرد خوبی است و هرچه پیشنهاد کنی، از تو خواهد پذیرفت.

مرد اسب فروش با این قصد نزد پیامبر صلی الله علیه وآله آمده و منکر قیمت قبلی شد. حضرت فرمود: به خدایی که مرا به پیامبری برانگیخته! به همین مبلغ فروخته ای. در این میان خزیمه بن ثابت از راه رسیده و از ماجرا سؤال کرد. گفتند: این مرد سخن پیامبر را قبول ندارد. خزیمه خطاب به مرد گفت: ای اعرابی! من شهادت می دهم که تو به همین مبلغ که پیامبر می گوید، این اسب را فروخته ای. اعرابی گفت: هنگام معامله، کسی پیش ما نبود! پیامبر به خزیمه فرمود: خزیمه! با آن که تو در هنگام معامله حضور نداشتی، چگونه گواهی می دهی؟

کزیمه گفت: یا رسول الله! پدر و مادرم فدای شما باد! ما سخن شما را در امور خیلی مهم و حیاتی مانند خبر دادن از غیب و خداوند و وحی آسمانی، تصدیق کرده و از جان و دل می پذیریم، چگونه در قیمت یک اسب تو را تصدیق نکنیم؟!

بعد از این ماجرا، پیامبر صلی الله علیه وآله شهادت خزیمه را معادل شهادت دو مرد قرار داد و این چنین بود که خزیمه مفتخر به لقب ذوالشهادتین گردید. (۱)

کزیمه بن ثابت انصاری تنها مردی است که به خاطر صفای باطن و اعتقادات عمیق خویش، از سوی اولین شخص عالم امکان به این لقب نام گرفت و در طول تاریخ تحت همین عنوان، درخشش ویژه ای یافت.

ب. حضور در جبهه های نبرد

اشاره

یکی از ویژگی هایی که به شخصیت خزیمه امتیاز خاصی بخشیده است، حضور مستمر در جبهه های نظامی و مبارزه بی امان با کفر و شرک می باشد. او مجاهدی است که برای احیای حق و پیروزی اسلام در حدود سی و پنج سال (از بدر تا صفین) در کنار پیامبر اسلام صلی الله علیه وآله و جانشین بلافصل او، حضرت علی علیه السلام ثابت و استوار مبارزه کرده است. وی کفرستیزی است که هیچ گاه از دشمنان خارجی و داخلی امت اسلام غفلت نورزید.

جمال الدین الهزی، صاحب «تهذیب الکمال» از نظریه پردازان علم رجال و یکی از دانشمندان برجسته اهل سنت، می نویسد: خزیمه بن ثابت معروف به ذوالشهادتین در جنگ بدر و احد و سایر صحنه های نبرد در کنار رسول خدا صلی الله علیه وآله بوده است. وی در روز فتح مکه در میان پرچمداران لشکر اسلام بود و عَلم بنی خطمه را با خود حمل می کرد. (۲)

ص: ۳۰۰

-
- ۱- بحارالانوار، ج ۲۲، ص ۱۴۱، گفتنی است که این داستان با اندکی تفاوت در اکثر کتاب های فریقین موجود است.
 - ۲- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۲۴۳.

به اعتقاد بیشتر مورخان، خزیمه در تمام نبردهای پیامبر صلی الله علیه وآله در کنار آن حضرت حضور فعال داشته است. از جمله در جنگ های بدر، احد، خیبر، مته، فتح مکه، و بعد از آن در کنار امام علی علیه السلام با اصحاب جمل و متجاوزان لشکر شام مبارزه کرده است. (۱)

او علاوه بر این که سمت های مختلف نظامی را در این صحنه ها به عهده داشت، از هنر شعر و خط_ابه نیز بهره جست_ه و لشکر اسلام را با اشعار و سخن_ان شی_وای خود تش_ویق نم_وده و قوت قلب می بخشید. علامه مجلسی گزارشی از جنگ خیبر را از زبان ابن عباس نقل می کند که در آن، نقش مؤثر خزیمه در این زمینه به وضوح نمایان است. ابن عباس می گوید: در نبرد خیبر بعد از آن که لشکر اسلام به پیروزی رسید و نوبت تقسیم غنایم شد، حضرت جبرئیل بر پیامبر صلی الله علیه وآله نازل شده، گفت: «یا محمد! خداوند می فرماید: من در این جنگ، جبرئیل را به کمک علی فرستادم تا او را یاری کند. به عزّت و جلالم سوگند! علی در این جنگ به سوی کفار خیبر سنگی پرتاب نکرد، مگر این که به همراه آن جبرئیل نیز سنگی به سوی مشرکین پرت_اب نمود؛ پس یا محم_د! از غنایم خی_ب_ر دو سهم به علی بده، یک سهم برای خودش و سهم دیگر برای همراهی جبرئیل با او.» در این هنگام خزیمه بن ثابت به پاخواست و اشعاری را در منقبت و توصیف دلاوری های علی علیه السلام، سروده و برای حاضرین قرائت کرد:

ص: ۳۰۱

۱- . وقعه الصفین، ص ۳۶۳؛ اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸ و مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۸، ص ۴۵.

وكان عليُّ ارهد العينِ يبقِي

شفا رسول الله منه يتفله

وقال ساعطى الرؤية اليوم صارها

يحبُّ الاله والاله يحبُّه

دواء فلما لم يحسُّ مداويا

فبورك مرقيا و بورك راقيا

كميًّا محبًّا للرسول موالياً

به يفتح الله الحصن الاوابيا(۱)

آنگاه که چشم علی علیه السلام ناراحت بود و درد می کرد، او دنبال دوايي می گشت ولی آن را نمی یافت. رسول الله با آب دهانش او را شفا داد. آفرین به شفا یافته و مرحبا به شفا دهنده! پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: «امروز پرچم را به دست دلاور مردی خواهم داد. پهلوانی که عاشق حقیقی رسول الله است. او حقیقتاً خدا را دوست دارد و خداوند هم او را دوست دارد. خداوند به دست او دژهای محکم را می گشاید.»

خزیمه در جنگ جمل

هنگامی که ناکثین، میثاق و پیمان خویش را با امام علی علیه السلام شکستند و علم جنگ برافراشتند، علی علیه السلام برای دفع شرّ آنان، از مدینه به سوی عراق حرکت کرد. جماعتی از انصار در لشکر امیرالمؤمنین علیه السلام حضور داشتند. خزیمه بن ثابت یکی از شاخص ترین افراد این گروه بود که داوطلبانه برای تثبیت و استقرار حکومت علوی تلاش می کرد و برای دفع دشمنان و مخالفین امر ولایت، سر از پا نمی شناخت. منذر بن جارود _ که از نزدیک شاهد ورود امام علی علیه السلام و لشگریانش به بصره و رویارویی دو لشکر بوده است. _ بعد از آن که شاخص ترین یاران امام علی علیه السلام را توصیف کرده، پ

ص: ۳۰۲

در مورد حضور خزیمه در جنگ جمل می گوید: آنگاه دلاور دیگری را دیدم که در صف لشکریان علی علیه السلام نمایان شد. او که لباسی سفید و عمامه زردی داشت، شمشیری به گردن آویخته و کمانی را به شانه انداخته بود. او در حالی که بر اسبی اشقر سوار بود و علم می را با خود حمل می کرد، در بین لشکریان آن حضرت برجستگی خاصی داشت. پرسیدم: این مرد با این تجهیزات جنگی و اراده مصمم و فولادین، چه نام دارد؟ گفتند: او خزیمه بن ثابت انصاری معروف به ذوالشهادتین است. (۱)

وی هم چنین می افزاید: آنگاه که بنا به عللی، امام علی علیه السلام پرچم را از محمد حنفیه باز پس گرفت، خزیمه بن ثابت به محضر امام علی علیه السلام آمده و گفت: یا امیرالمؤمنین! امروز در این موقعیت حساس، محمد حنفیه را سرافکننده نفرمایید و هم چنان او را پرچمدار لشکر حق باقی بگذارید.

حضرت علی علیه السلام خزیمه را دعا کرده و دوباره علم را به دست محمد حنفیه سپرد. (۲)

این قطعات حساس تاریخی در جنگ جمل، نشانگر نقش فوق العاده خزیمه در این صحنه های نبرد حق و باطل بوده است و حاکی از استقامت و پایداری او در جبهه حق و در کنار ولی مطلق و مولای متقیان علی علیه السلام می باشد.

حضور در صفین

کزیمه در طول ۲۶ سال که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله زندگانی کرد، لحظه ای از

ص: ۳۰۳

۱- . مروج الذهب، چاپ دارالاندلس، ج ۲، ص ۳۵۹.

۲- . همان.

امیرالمؤمنین علیه السلام جدا نشد. وی براساس پیمانی که در حضور پیامبر صلی الله علیه و آله _ بویژه در واقعه غدیر _ با علی علیه السلام بسته بود، هم چنان تا آخرین لحظه زندگی ثابت قدم و استوار باقی ماند و در سخت ترین فرازهای تاریخی و در تندبادهای فتنه، خود را نباخت و در وصایت و ولایت امام علی علیه السلام ذره ای تردید و شک به دلش راه نداد. به راستی که معنای واقعی و مصداق کامل یک انسان مؤمن و هدفدار، همین است. آری این چنین مردان الهی به هر قیمتی که شده، به عهدی که بسته بودند، وفا می کردند؛ از بذل شخصیت و آبرو گرفته تا گذشتن از زندگی و ایثار جان و مال در راه عهد و پیمان و هدف مقدس.

هر چند طوفان های شکننده بوزد، آنان مانند کوه استوار و پا برجا می مانند و عهد خود را نمی شکنند و مانند کاه نیستند که با وزیدن نسیمی کوچک به هر طرف بروند.

آری، خزیمه از همان یاران وفادار و مردان استوار تاریخ اسلام بود که با زبان و قلب و تمام وجود، خود را مدافع و جانباز مکتب ولایت و امامت می دانست و هستی اش را وقف آن نمود.

حضور در شورای نظامی

هنگامی که امام علی علیه السلام تصمیم گرفت برای دفع شرّ معاویه به سوی شام حرکت کند، برجستگان مهاجر و انصار را _ که خزیمه ابن ثابت انصاری نیز در بین آن ها دیده می شد. _ در یک شورای نظامی دعوت کرد و با آنان در مورد جنگ با معاویه به رایزنی پرداخت. امام بعد از حمد و ثنای الهی، فرمود: شما فرهیختگان مهاجر و انصار، صاحب رأی و طرفدار حق می باشید.

ما قصد داریم برای مقابله با دشمن به سوی شام برویم. با ارائه نظرات و راهنمایی های خود ما را یاری کنید.

پس از این که مطالبی بین آنان ردّ و بدل شد، سهل ابن حنیف به نمایندگی از همه آنان به پاخاسته و گفت: «یا امیرالمؤمنین! ما تابع محض شمایم، با هر کس صلح کنی، ما هم صلح خواهیم کرد و با هر کسی از در جنگ وارد شوی، ما هم می جنگیم. رأی ما، رأی شماست. و هستی ما در اختیار شماست. هر گاه ما را بخواهی، لبیک خواهیم گفت و آن گاه که فرمان دهی، اطاعت خواهیم کرد.»^(۱)

رشادت در جبهه نبرد

از آن جایی که خزیمه یکی از رشیدترین مردان مدینه بود، مورخان قطعه هایی از حضور او را در خطوط مقدم جبهه های نبرد گزارش کرده اند. عبدالرحمن بن ابی لیلی می گوید: من در جنگ صفین حضور داشتم. مردی را دیدم که با محاسن سفید خویش در خط مقدم جنگ حضور یافته است. او در حالی که عمامه بر سر بسته و نقابی انداخته بود و به غیر از اطراف محاسن سفید او دیده نمی شد، به لشکر معاویه هجوم برده و با شدت تمام می جنگید. گفتم: ای شیخ! آیا با مسلمانان این چنین مبارزه می کنی؟ او متوجه من شده، روپوش صورتش را کنار زده و به من گفت: بله! من خزیمه ابن ثابت انصاری هستم. از رسول خدا صلی الله علیه وآله شنیدم که می فرمود: در کنار علی علیه السلام با تمام کسانی که به جنگ او برخیزند، مبارزه کن.^(۲)

ص: ۳۰۵

۱- . وقعه الصفین، ص ۹۲.

۲- . اعیان الشیعه، ج ۶۱، ص ۳۱۹.

آن چنان که از گزارش های تاریخی برمی آید، در جنگ صفین خزیمه ابن ثابت بعد از عمار به شهادت رسید. او قبل از شهادت عمار به طور عادی جنگ می کرد، اما هنگامی که عمار به شهادت رسید، او به خیمه آمده و غسل شهادت نمود و سپس با جدّیت فوق العاده راه مبارزه در پیش گرفت و با حملات شهادت طلبانه به دشمن، مبارزه را تا آخرین نفس ادامه داد و بالاخره در این جنگ در رکاب علی علیه السلام به شهادت رسید. (۱)

بعد از شهادت وی، دخترش «ضبیعه» با سرودن اشعاری در شهادت پدرش گریسته و اهداف بلند او را تشریح نمود.

ج. دفاع از حریم ولایت

اشاره

یکی از مهم ترین ویژگی های شیعیان حقیقی، دفاع از خط ولایت و رهبری امام علی علیه السلام و ائمه اطهار علیهم السلام می باشد.

خزیمه بن ثابت در مراحل مختلف زندگی اش، بارها این موضوع را به اثبات رسانده و سخت ترین تندبادهای فتنه ها را با سربلندی و پیروزی پشت سر گذاشته است.

غیرت دینی

روزی عده ای در حضور خزیمه و یارانش از روی جهل و نادانی و یا به خاطر حسد، بر ضد حضرت علی علیه السلام بدگویی کرده و سخنان ناروایی بر زبان راندند.

ص: ۳۰۶

خزیمه به همراه عده ای از یاران خویش مانند سلمان فارسی و ابوذر و مقداد بن اسود و عمار بن یاسر و ابوهیثم بن تیهان و عامر بن وائله به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله رسیدند. ابی سعید خدری که در آن لحظه در محضر پیامبر بود، می گوید: من در مجلس پیامبر صلی الله علیه و آله بودم که خزیمه و دوستانش با حالتی غمگین و ناراحت به حضور پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شده و در مقابل آن حضرت نشسته و به گفتگو پرداختند:

__ یا رسول الله! پدران و مادران ما فدای تو باد؛ ما در مورد برادر و پسر عموی شما از عده ای سست ایمان مطالبی می شنویم که شدیداً ما را ناراحت می کند، اجازه بفرمایید با آنان برخورد کنیم.

__ آنان درباره برادر و پسرعمویم علی ابن ابی طالب چه می گویند؟

__ مثلاً- آنان می گویند: «این که علی علیه السلام اولین مردی است که به اسلام ایمان آورده، برای او هیچ گونه امتیازی محسوب نمی شود. زیرا او در کودکی به دین اسلام گرویده است و این گونه سبقت گرفتن، برای او فضیلتی نیست.» و امثال این مطالب را اظهار می کنند.

__ آیا این سخن، شما را ناراحت کرده است؟

__ بلی، به خدا قسم ما از این گونه سخنان غیرمنصفانه در مورد مولایمان علی علیه السلام ناراحت و دل آزرده هستیم!

حضرت پیامبر آنگاه که ناراحتی آنان را دید، برای آنان داستان حضرت ابراهیم و موسی و عیسی علیهم السلام را متذکر شد و تلاش های اهل باطل را در مبارزه با آنان بیان کرده و سپس در رابطه با تحقق یافتن وعده الهی در پیروزی مردان حق بر اهل باطل، مطالبی را مفصلاً به آنان گوشزد نمود و در ادامه به فضایل و مناقب علی علیه السلام قبل از تولد و بعد از آن، اشاره فرمود و سخنان مبسوطی در فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام ایراد کرد.

بعد از شنیدن این سخنان، سلمان فارسی و همراهان او _ که خزیمه ابن ثابت نیز در میان آنان بود. _ در حالی که با خوشحالی از محضر پیامبر بلند می شدند، یکصدا گفتند: ما پیروز و سربلند خواهیم بود. پیامبر فرمود: بلی شما سعادتمند و سربلند هستید و بهشت برای شما و امثال شما آفریده شده و جهنم برای دشمنان شما و ما آماده شده است. (۱)

در جلسه بیعت با علی علیه السلام

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در مورد مسأله مهم جانشینی خویش، بارها اقدام نموده و ولایت و وصایت علی علیه السلام را پس از خویش به مسلمانان گوشزد می نمود و چون عده ای منافق در بین یاران آن حضرت وجود داشت، حضرت در جلسات مختلف مسأله مهم ولایت را طرح نموده و برای علی علیه السلام از مسلمانان بیعت می گرفت. در این زمینه بعضی از روایات را که حاکی از حضور خزیمه بن ثابت در آن جلسات است، در اینجا می آوریم:

۱. روزی بریده بن حصیب اسلمی به حدیفه بن یمان گفت: ای پسر یمان! به خدا سوگند در یک مجلسی که خودم شاهد بودم، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به اصحاب خود دستور داد که به علی علیه السلام به عنوان «امیر المؤمنین» سلام کنند. (و امارت او را بعد از پیامبر به رسمیت بشناسند.) آن روز من و برادرم عمار به همراه پیامبر صلی الله علیه و آله در نخیل بنی نجار بودیم که علی ابن ابی طالب علیه السلام به آن جا آمد. او سلام گفت و ما هم جواب دادیم. آنگاه پیامبر گوشه ای را به علی علیه السلام نشان داده و فرمود: ای علی! آنجا بنشین. او چنین کرد.

ص: ۳۰۸

سپس مردان دیگری از مسلمانان آمدند و پیامبر به آنان امر کرد که به علی علیه السلام به عنوان امیرمؤمنان سلام کنند و آنان چنین کردند تا این که ابوبکر و عمر داخل شدند. پیامبر صلی الله علیه و آله همان سخن را به آنان یادآور شد. آن دو به عنوان اعتراض گفتند: آیا این، فرمان خدا و رسول است؟ حضرت فرمود: آری. آنان نیز چنین کردند. سپس سلمان و ابوذر داخل شدند و پیامبر به آنان نیز همان سخن را فرمود. و آنان بدون چون و چرا، سخن پیامبر را اجرا کردند. تا این که خزیمه بن ثابت و ابوهیثم بن تیهان آمده و سلام گفتند. آنان بعد از شنیدن امر پیامبر صلی الله علیه و آله بدون این که حرفی بزنند یا سؤالی بکنند، به علی علیه السلام در حضور پیامبر و یاران، به عنوان امیرمؤمنان سلام دادند و سپس سایر مسلمانان از مهاجر و انصار آمده و طبق دستور پیامبر عمل نمودند. (۱)

۲. داستان غدیرخم _ که اوج این حرکت بود. _ نقطه عطفی در تاریخ اسلام به شمار می رود و همه فرقه ها و گروه های مسلمان در اصل این قضیه، اتفاق نظر دارند. خزیمه بن ثابت در آن روز به یادماندنی نیز فرصت یافت که آن حادثه با عظمت را از نزدیک نظاره کرده و با مولای خویش تجدید عهد نموده و آن واقعه عظیم را به ذهن خود بسپارد. زمان به سرعت سپری شد و روز مظلومیت علی علیه السلام رسید. آن حضرت آن روز از مردم مسلمان شهادت خواسته و گواهی طلبید؛ در حالی که بعضی از نخبگان آن روز جامعه، شهادت خود را کتمان کرده و بر روی حقایق مسلم تاریخی پرده نسیان کشیدند، خزیمه بن ثابت در ردیف اولین کسانی

ص: ۳۰۹

بود که با شجاعت و صلابت به واقعه غدیر گواهی داده و به حقانیت علی علیه السلام و خطبه معروف پیامبر تأکید ورزید. (۱)

البته اظهار عشق و محبت و بیعت خزیمه با جانشین حقیقی پیامبر، به این موارد ختم نمی شود. زیرا به شهادت تاریخ او نه تنها در گفتار و بیعت ظاهری با آن حضرت همراهی می نمود، بلکه از هر فرصت به دست آمده، استفاده کرده و ارادت خویش را در عمل اثبات می نمود.

مقاومت در مقابل جبهه نفاق

یکی از عوامل تأثیرگذار در شخصیت آدمی در مسیر زندگی، عملکرد افراد منافق و دو چهره در هر جامعه ای می باشد. کسانی که هر روز به رنگی در آمده و طبق خواسته ها و امیال درونی خویش، افرادی سست اراده را به دنبال خود کشانده و با خود هماهنگ می کنند و این افراد سست اراده _ که متأسفانه بعضاً اکثریت را تشکیل می دهند. _ بدون در نظر گرفتن شخصیت و هویت خویش مانند کاه روی آب با امواج متحرک به این سو و آن سمت می روند. آنان هیچ گونه اراده ای از خود نشان نداده و مقاومتی نمی کنند. این سپاهیان امواج ناپایدار، تمام عهد و پیمان های خویش را سریعاً فراموش کرده و به قول معروف: «نان به نرخ روز می خورند.» آنان به خیال خود به سوی جلب منفعت برای خویش حرکت می کنند، در حالی که نمی دانند حقیقتاً هویت و منافع خویش را باخته و در میان این امواج ناپایدار از مقصد واقعی بازمانده و در بیراهه تاریکی ها گم خواهند شد. در این میان، مردان الهی و انسان های عارف از منظر دیگری می نگرند. آن ها در گرداب فتنه ها

ص: ۳۱۰

به اهداف مقدس خویش و عهد و پیمان الهی می اندیشند و در راه تحقق آن، برای خود هستی نمی شناسند و همه چیز را از آن خدا و حرکت به سوی او می دانند. انسان های وارسته و به حق پیوسته به خوبی آگاهند که این امواج فتنه ها بالاخره چند روزی بیش نپاییده و به زودی سپری خواهد شد. اما آنان در مقابل خداوند مسؤول بوده و روز قیامت در مقابل محکمه عدل الهی بازخواست خواهند شد. برای همین از امروز پاسخ های خویش را آماده می کنند و آن چنان زندگی می کنند که بتوانند فردای قیامت در برابر خدا و رسولش جواب گو باشند.

خزیمه بن ثابت انصاری از همین گونه افراد پاکباز و خود شناخته بود که تا آخرین لحظه در راه هدف مقدس خویش که همان آرمان ها و ارزش های والای الهی بود، پایداری نموده و در مقابل امواج فتنه ها استقامت نمود.

در احتجاج طبرسی آمده است: زمانی که بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله امواج فتنه ها برخاست و جریان ولایت از امیرمؤمنان علیه السلام منحرف شد؛ دوازده نفر از بزرگان مهاجر و انصار مصمم شدند که از این انحراف جلوگیری نموده و مسیر رهبری اسلام را به محور واقعی آن؛ یعنی علی علیه السلام منتقل نمایند. امام صادق علیه السلام ضمن اشاره به آن واقعه، مطالبی فرموده که ما با تکیه بر گفتار آن حضرت، خلاصه ای از آن را که مربوط به موضوع می شود، نقل می کنیم:

دوازده نفر از نخبگان مهاجر و انصار که شش نفر آنان از مهاجرین به نام های خالد بن سعید بن العاص (از بنی امیه)، سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد بن اسود کنندی، بریده اسلمی، عمار بن یاسر و شش نفر دیگر از انصار

به نام های ابو هیثم بن التیهان، سهل و عثمان فرزندان حنیف، خزیمه بن ثابت معروف به ذوالشهادتین، ابی بن کعب و ابویوب انصاری (رضی الله عنهم اجمعین) تصمیم گرفتند که در برابر این جریان منحرف ایستادگی نموده و از آن جلوگیری کنند.

وقتی با علی علیه السلام مشورت نمودند، حضرت آنان را از توسل به زور بر حذر داشت و به آنان توصیه کرد که این کار را در پرتو سیره و سخن رسول خدا و با دلیل و منطق انجام دهند و آن همه احادیث و گفتار و رفتار پیامبر صلی الله علیه و آله را به منحرفان گوشزد نمایند. آنان طبق رهنمودهای علی علیه السلام از مبارزه مسلحانه دست کشیده و در روز جمعه به مسجد پیامبر صلی الله علیه و آله رفتند و آنگاه که ابوبکر در منبر پیامبر صلی الله علیه و آله نشسته بود، آنها در مقابل او نشسته و به گفت و گو و مناظره مشغول شدند. آنان هر کدام با منطق و سخنان ویژه ای به احتجاج پرداخته و توصیه های خداوند و پیامبرش را در رابطه با ولایت و جانشینی علی علیه السلام بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله بیان نمودند. هشتمین شخص، جناب خزیمه بن ثابت بود. هنگامی که نوبت به وی رسید، به پا خاسته و گفت:

ای مردم! آیا می دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله شهادت مرا به تنهایی می پذیرفت و شهادت من، نیاز به گواه دیگری نداشت؟ گفتند: بلی (همه از این موضوع اطلاع دارند). سپس افزود: پس شاهد باشید که من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «اهل بیت من، معیار جدایی حق و باطل هستند و آنان پیشوایانی هستند که شایستگی پیروی دارند.» من آنچه را شنیده بودم و می دانستم، اعلان کردم (وَمَا عَلَي الرَّسُولِ إِلَّا الْبَلَاغُ الْمُبِينُ) و سپس دیگران به پا خاسته و سخنان خود را طرح نمودند. (۱)

ص: ۳۱۲

هم چنان که ملاحظه می شود، خزیمه بن ثابت در مبارزه با انحرافات و جریان های نفاق آمیز، جدّیت تمام کرده و با تمام وجود تلاش می نمود. و در روایت دیگر آمده است که خزیمه این جمله را نیز افزود: ای مردم! گواهی می دهم که من از پیامبر صلی الله علیه و آله شنیدم که فرمود: «بعد از من، امام شما علی علیه السلام است. زیرا او داناترین و دلسوزترین فرد برای امت من می باشد.»^(۱)

در محضر دوست

هنگامی که امام علی علیه السلام برای جنگ صفین در حرکت بود، در نزدیکی منطقه صفین و در نزدیکی دامنه کوهی وقت نماز مغرب رسید. آن حضرت با صدای دلنشین خویش اذان مغرب را گفت. زمانی که اذان تمام شد، پیرمردی با چهره ای نورانی و در حالی که موهای سر و صورتش به سفیدی گراییده بود، از دامنه کوه ظاهر شده و گفت:

— السلام علیک یا امیرالمؤمنین و رحمه الله و برکاته! مرحبا بر جانشین خاتم پیامبران و رهبر سعادت‌مندان و سرور اوصیای پیامبران.

— بر تو باد سلام و درود خدا. حالت چطور است؟

— حالم خوب است. من منتظر روح القدس هستم. من کسی را از تو سنگین‌بلاتر نمی دانم. امتحان تو از همه سخت تر است و در مقابل، پاداش هیچ کس به اندازه تو نیست و کسی در مقام و مرتبت به تو نخواهد رسید. ای برادرم! صبر کن و در برابر تمام ناملایمات و سختی هایی که به تو می رسد، بردباری پیشه ساز تا به ملاقات دوست بروی.

ص: ۳۱۳

پیرمرد در حالی که به اهل شام اشاره می کرد، اضافه نمود:

— اگر این روسیاهان می دانستند که چه کیفری و عذابی در جنگ با تو به آنان خواهد رسید و چه عاقبت زشتی خواهند داشت، هر آینه دست از جنگ برداشته و در مقابل تو مقاومت نمی کردند.

سپس به اهل عراق و یاران علی علیه السلام اشاره نموده، گفت:

— و اگر این چهره های نورانی و یاران رو سفید تو می دانستند چه پاداش و ثوابی در اطاعت فرامین تو دریافت خواهند نمود، آرزو می کردند که آنان را در راه تو قطعه قطعه کنند. و السلام علیک و رحمه الله و برکاته.

بعد از این سخنان، پیرمرد در همان جای خودش در دامنه کوه از دیده ها ناپدید شد. عمار بن یاسر، ابو هیثم بن التیهان، ابو ایوب انصاری، عباده بن صامت، هاشم بن مرقال و خزیمه بن ثابت انصاری از شیعیان خالص امیرالمؤمنین علیه السلام با مشاهده این واقعه و شنیدن آن سخنان شیوا و رسا گفتند:

— یا امیرالمؤمنین! این مرد که بود؟

— او شمعون جانشین حضرت عیسی علیه السلام بود. خداوند متعال او را برانگیخت تا مرا در مقاومت و پایداری در جنگ با دشمنان به صبر و تحمل در مشکلات توصیه کند.

— پدران و مادران ما فدای تو ای جانشین پیامبر! به خدا قسم، تو را همانند رسول الله صلی الله علیه و آله یاری خواهیم کرد و از فرمان تو کسی سرپیچی نخواهد کرد، جز افراد شقی و بدبخت.

علی علیه السلام از آنان تشکر نموده و دعا کرد. (۱)

ص: ۳۱۴

در اینجا هم خزیمه بن ثابت به همراه دوستان و هم پیمانان خویش بر وفای با علی علیه السلام تأکید کرده و بر ثبات قدم و استواری در راه حق مجدداً پیمان بستند.

د. خزیمه در عرصه هنر

خزیمه بن ثابت از هنرمندان متعهدی است که هنر خویش را در راه پیشبرد اهداف مقدس دین مبین اسلام به کار می گرفت، از سخنان شیوا و استدلال های قوی و منطقی گرفته تا خطابه و اشعار گیرا و جذاب که از آنان در موارد گوناگون بهره برده و به جا استفاده می نمود. چنان که در داستان گواهی، از روش اولویت استفاده نموده و در جواب پیامبر صلی الله علیه و آله گفت: یا رسول الله! ما سخن شما را در مورد مسائل معنوی و عالم غیب و وحی الهی که با حواس قابل مشاهده نیستند، با دل و جان پذیرفته و گواهی می دهیم؛ چطور در مورد خرید یک اسب که خیلی پایین تر از اصول اعتقادی است، کلام شما را نپذیریم و به آن شهادت ندهیم.

او هم چنین در مناظره با خلیفه اول گفت: مگر نه این است که پیامبر صلی الله علیه و آله گواهی مرا به تنهایی می پذیرفت؟! پس شما شاهد باشید که من از پیامبر شنیدم که خلیفه و جانشین پیامبر، علی علیه السلام است.

قبلاً اشاره کردیم که او با اشعار پر محتوای خویش مقاصد و منویات والایش را بیان می نمود. خوشبختانه تعدادی از اشعار او _ که در کتب مختلف آمده است. _ اخیراً در قالب کتابی عرضه شده است. اما در این قسمت به عنوان نمونه به بعضی از اشعار او که در مقاطع مختلف سروده شده است،

اشاره می کنیم:

۱. در روز سقیفه:

ما كنت احسب هذا الامر منتقلاً

اليس اول من صلى لقبلتكم

وآخر الناس عهداً بالنبی ومن

عن هاشم ثم منها عن ابي الحسن

واعلم الناس بالقرآن والسّنن

جبرئیل عون له فی الغسل والكفن (۱)

۲. در جریان خاتم بخشی امام علی علیه السلام به سائل:

فَدَيْتَ عَلِيًّا امام الوری

وصی الرسول وزوج البتول

يصدق خاتمه راکعاً

ففضله الله ربّ العباد

سراج البریه ومأوی التقی

امام البریه شمس الضحی

فأحسنُ بفعل امام الوری

وانزل فی شأنه هل اتي (۲)

۳. روزی که مردم در مسجد پیامبر و در منبر آن حضرت با علی علیه السلام بیعت نمودند، خزیمه بن ثابت در مقابل منبر

ایستاده و این اشعار را خواند:

اذا نحن بايعنا عليه فحسبنا

وجدناه اولى الناس بالناس انه

وان قريشاً ما تشق غباره

وفيه الذى فيهم من الخير كله

ابوحسن مما نخاف من الفتن

اطب قريش بالكتاب وبالسنن

اذا ماجرى يوماً على ظهر البدن

وما فيهم مثل الذى فيه من حسن (٣)

٤. و در جنگ صفين چنين سرود:

ص: ٣١٦

١- . بحار الانوار، ج ٦، ص ٢٣٨.

٢- . اعيان الشيعة، ج ٦، ص ٣١٩.

٣- . همان.

قد مرّ يومان وهذا الثالث

هذا الذي يبحث فيه الباحث

الناس موروث ومنهم وارث

هذا الذي يلهف فيه اللاهث

كم ذا يرجي ان يعيش الماكث

هذا علي من عصاه ناكث (۱)

هـ. حفظ و جمع آوری قرآن

قرآن مجید از زمان نزول تا قیامت، راهنما و هدایت گر مسلمانان بوده و خواهد بود. این کتاب آسمانی که حاوی جمیع معارف و جامع تمام مسائل مادی و معنوی انسان هاست، بدون کم و کاست تا روز قیامت تحت عنایت خدای متعال محفوظ خواهد ماند. در صدر اسلام آیات و سوره های قرآن در سینه مسلمانان بویژه اصحاب خاص پیامبر صلی الله علیه و آله محفوظ بود و هر کس به اندازه استعداد خویش آن را حفظ کرده و تلاوت می نمود. اما پس از آن که حضرت ختمی مرتبت صلی الله علیه و آله از دنیا رحلت کرد، تنها کسی که به «قرآن» فکر کرد و در حفظ و جمع آوری آن همت گماشت و به فرمان پیامبر عمل نمود، (۲) مولای ما، امیرالمؤمنین علی علیه السلام بود. آن حضرت در این باره چنان جدیت به خرج داد که هیچ کدام از غوغا سالاری ها و موانع و تلخ ترین حوادث تاریخی، او را از این اندیشه باز نداشت و هم چنان آن بزرگوار جفا دید و ملامت کشید، ولی به عهد خود وفا نمود.

به هر حال، پس از وقوع جنگ یمامه و کشته شدن جمعی از صحابه پیامبر که از حافظان قرآن بودند، بسیاری از بزرگان صحابه به

ص: ۳۱۷

۱- . همان؛ بحار الانوار، ج ۳۸، ص ۲۷۴.

۲- . تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۱۱۴.

خلیفه اول پیشنهاد کردند که مصحفی را که حاوی تمام قرآن مجید باشد، ترتیب دهد تا وقایعی مانند جنگ یمامه بر تمامیت قرآن لطمه وارد نسازد.

خزیمه بن ثابت از پیشنهادکنندگان طرح بوده و در این مورد نقش محسوسی داشته است که ما در این زمینه به چند مورد اشاره می‌کنیم:

۱. در ابتدا ابوبکر به این پیشنهاد روی خوش نشان نمی‌داد تا این که بزرگان صحابه مانند عبدالله بن مسعود، حذیفه بن یمان، عبدالرحمن بن عوف، معاذ بن جبل، سعید بن زید، ابی بن کعب و بالاخره خزیمه بن ثابت انصاری پافشاری نموده و او را به این کار مصمم نمودند. ولی پیش از آن که او بتواند در این زمینه کار چشمگیری انجام دهد، وفات یافت. (۱)

هنگامی که عثمان بن عفان به خلافت نشست، گفت: هر که از کتاب خدا چیزی نزد خود دارد، آن را بیاورد. و از هیچ کس چیزی پذیرفته نمی‌شد، مگر این که دو گواه شهادت می‌دادند.

خزیمه بن ثابت آمده و گفت: می‌بینم که شما دو آیه را از قرآن فراموش کرده و آن را ننوشته‌اید؟

گفتند: کدام آیه‌ها را می‌گویی؟!

گفت: من از رسول خدا صلی الله علیه و آله این آیه‌ها را فرا گرفته‌ام: (لَقَدْ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مِنْ أَنْفُسِكُمْ عَزِيزٌ عَلَيْهِ مَا عَنِتُّمْ حَرِيصٌ عَلَيْكُمْ بِالْمُؤْمِنِينَ رَءُوفٌ رَحِيمٌ...) (۲) و آیه بعد را هم تلاوت کرد.

عثمان پس از شنیدن این دو آیه، گفت: من گواهی می‌دهم که این دو آیه از طرف خداوند متعال نازل شده است و آنگاه از خزیمه پرسید: می‌خواهی این دو آیه را در کجای قرآن قرار دهیم؟ خزیمه گفت: آن‌ها را در ردیف آخرین آیات

ص: ۳۱۸

۱- تاریخ جمع قرآن کریم، مقدمه، ص ۵.

۲- سوره توبه، آیه ۱۲۸ و ۱۲۹.

نازل شده (۱) از طرف خداوند متعال قرار ده. (۲)

۲. زید بن ثابت که از نویسندگان وحی الهی است، می گوید: آنگاه که مأمور جمع آوری قرآن شدم، آیه ای را از سوره احزاب فراموش کرده بودم، در حالی که من پیوسته آن آیه را از رسول الله صلی الله علیه و آله می شنیدم که آن بزرگوار آن را قرائت می کرد. بعد از جستجو آن را نزد خزیمه بن ثابت انصاری یافتیم. آن آیه، این بود: (مِنَ الْمُؤْمِنِينَ رِجَالٌ صَدَقُوا مَا عَاهَدُوا اللَّهَ عَلَيْهِ) پس آن را در محل مناسب خوش در سوره احزاب قرار دادم. (۳)

۲. در کلام معصومین علیهم السلام

صداقت در گفتار و کردار، استقامت و پایداری در ایمان و عقیده، جان نثاری در راه حق، آشنایی با قرآن و حفظ آن و داشتن سایر صفات پسندیده از جمله عواملی است که برای خزیمه در منظر خاندان عصمت و طهارت، جایگاه ویژه بخشیده بود. به طوری که نمی توان مقام و منزلت او در نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام را نادیده گرفت. ما در این جا به مواردی از این عشق و علاقه متقابل می پردازیم:

خزیمه در نزد پیامبر بزرگوار اسلام صلی الله علیه و آله از موقعیت خاصی برخوردار بود. چنان که از داستان گواهی دادن وی برمی آید، او تنها کسی است که پیامبر لقب

ص: ۳۱۹

۱- البته سوره براءت براساس ترتیب نزول در ردیف ۱۱۳ قرار دارد و سوره النصر به نظر اغلب مفسرین، آخرین سوره ای است که بعد از سوره توبه در مدینه نازل شده است. (تاریخ جمع قرآن کریم، ص ۲۰۰ و ۲۰۸).

۲- مختصر تاریخ دمشق، ابن عساکر، ج ۸، ص ۴۶.

۳- بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۷۷.

«ذوالشهادتین» به او داد. او از این امتیاز در موارد مختلفی از جمله در مناظره با ابی بکر و در جمع آوری قرآن و گواهی دادن به حدیث غدیر و غیره، به خوبی استفاده می کرد و هم چنین از بعضی روایاتی که نقل کردیم، معلوم می شود که او در ردیف یاران درجه اول پیامبر همچون سلمان و ابوذر و مقداد بوده و بارها حضرت ختمی مرتبت به آنان مژده بهشت داده است.

در خطبه ۱۸۲ نهج البلاغه حضرت علی علیه السلام از وی به عنوان برادر، قاری قرآن، مطیع فرمان حق، عامل به دستورات شریعت، احیا کننده سنت پیامبر صلی الله علیه و آله، نابود کننده بدعت ها و پیرو صمیمی رهبر و مقتدای خویش، نام برده و در فراق وی تأسف می خورد و در جدایی او و یارانش اشک می ریزد.

امام صادق علیه السلام در روایتی ضمن شمارش احکام دین و دستورات شریعت اسلام، می فرماید:

دوست داشتن مؤمنین حقیقی (آنان که بعد از پیامبر تغییر عقیده نداده و از راه حق منحرف نشدند). مانند سلمان فارسی، ابی ذر غفاری، مقداد بن اسود کندی، عمار بن یاسر، جابر بن عبدالله انصاری، حذیفه بن یمان، ابوهیثم بن تیهان، سهل بن حنیف، ابو ایوب انصاری، عبدالله بن ثامت، عباد بن صامت، خزیمه بن ثابت ذوالشهادتین، ابی سعید خدری و کسانی که مثل این ها بوده و یا دنباله رو آنان باشند، بر همگان واجب است. (۱)

هم چنین شیخ صدوق S در عیون الاخبار روایتی را قریب به این مضمون از حضرت امام رضا علیه السلام نقل می کند که در آن روایت هم

ص: ۳۲۰

امام هشتم علیه السلام دوست داشتن خزیمه و یارانش را جزء دین و از مرام اهل یقین و ائمه معصومین علیهم السلام می داند. (۱)

۳. در منظر دانشمندان

۱. مرحوم علامه مامقانی بعد از نقل شمه ای از فضایل و روایات وارده در مورد خزیمه بن ثابت، می گوید: «اگر این همه روایات و دلایل در مورد خزیمه نبود، در اثبات عدالت او تنها کلام پیامبر کافی بود که او را ذوالشهادتین نام نهاد. بدیهی است که قبول شهادت بدون احراز عدالت، میسر نخواهد بود.» (۲)

۲. شیخ طوسی، خزیمه بن ثابت را از یاران نزدیک پیامبر و علی علیهما السلام به شمار آورده است.

۳. فضل بن شاذان می گوید: «او از مسلمانان سابقه داری است که بعد از پیامبر صلی الله علیه و آله پیوسته در کنار امیرالمؤمنین علیه السلام باقی ماند.» (۳)

۴. خیرالدین زرکلی از دانشمندان اهل سنت در کتاب الاعلام می نویسد: «خزیمه بن ثابت بن فاکه بن ثعلبه انصاری، مکئی به ابوعمار از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد. او در ایام جاهلیت و بعد از ظهور اسلام از اشراف قبیله اوس و از قهرمانان پیشتاز آن قبیله می باشد. خزیمه که در مدینه سکونت داشت، در روز فتح مکه علمدار بنی خطمه (تیره ای از قبیله اوس) بود. او در زمان حکومت علی بن ابی طالب علیه السلام زنده بود و به همراه او در جنگ صفین حاضر شده و در همان جنگ کشته شد.»

ص: ۳۲۱

۱- . عیون الاخبار، باب ۳۵.

۲- . تنقیح المقال، ج ۱، ص ۳۹۸.

۳- . همان، ص ۳۹۷.

بخاری و مسلم و دیگران در مورد خزیمه بن ثابت در حدود ۳۸ حدیث نقل کرده اند. (۱)

۵. جمال الدین المزی (۶۵۴ _ ۷۴۲) یکی دیگر از رجال شناسان اهل سنت، در تهذیب الکمال آورده است: «خزیمه بن ثابت از اهالی مدینه و از قبیله خطمه (شاخه ای از اوس) می باشد که کنیه او ابوعمار و معروف به ذوالشهادتین است. خزیمه در جنگ های بدر و احد و بعد از آن در تمام صحنه های مبارزه به همراه پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حاضر شده و حتی در روز فتح مکه حضور فعال و چشمگیری داشته است.» (۲)

۶. ابن حجر عسقلانی ضمن اشاره به مطالب یاد شده، می نویسد: «او از پیامبر روایاتی نقل کرده است و فرزندش عماره و جابر بن عبدالله انصاری و دیگران نیز از او نقل روایت کرده اند. بعد از ظهور دین مبین اسلام، او به همراه عمیر بن عدی با بت پرستی مبارزه کرد و بت ها را می شکستند. خزیمه در جنگ صفین و در سال ۳۷ بعد از قتل عمار بن یاسر کشته شد.» (۳)

چنان که از اظهار نظر این شخصیت های دانشمند _ اعم از شیعه و سنی _ بر می آید، خزیمه بن ثابت در طول ده سال زندگی پیامبر در مدینه همواره در کنار پیامبر و یاران با وفای او بوده و در مواقع حساس و ضروری با تمام وجود از سنگر اسلام حمایت کرده است. اما نکته ای که در اینجا قابل دقت می باشد، این است که عده ای از دانشمندان اهل تسنن سعی کرده اند تلاش های خزیمه را بعد از رحلت پیامبر صلی الله علیه و آله در دفاع از اهل بیت علیهم السلام و رهبری امام علی علیه السلام نادیده گرفته و یا کم رنگ جلوه دهند!

ص: ۳۲۲

۱- اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۳۰۵.

۲- تهذیب الکمال فی اسماء الرجال، ج ۸، ص ۲۴۳.

۳- تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

الف. فرزندان

خزیمه بن ثابت در طول زندگانی پرافتخار خویش، حماسه های جاویدان آفرید. او علاوه بر فعالیت های یاد شده در زمینه های سیاسی، اجتماعی، نظامی و فرهنگی، به تربیت و تعلیم فرزندان شایسته ای نیز همت گماشت.

عمّاره بزرگ ترین فرزند وی، در ردیف محدّثین محسوب می شود و روایات متعددی را در موضوعات حقوق، دعا، تاریخ و غیره به واسطه پدرش و سایر اصحاب از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل نموده است.

صاحب کتاب معرفه الثقات می گوید: عمّاره بن خزیمه بن ثابت، مدنی و از تابعین می باشد. او مورد اعتماد است. (۱) ابن حیّان در مشاهیر علماء الامصار آورده است: ابومحمد عمّاره بن خزیمه بن ثابت در سال ۱۰۵ درگذشت. (۲)

بخاری در تاریخ الکبیر از فرزند دیگر خزیمه، به نام یزید بن خزیمه روایت نقل کرده است. (۳)

نصر بن مزاحم (متوفی ۲۱۲) در کتاب وقعه الصفین از دختر خزیمه نام برده و اشعاری را از او در رثای پدر بزرگوارش نقل می کند. این دختر که ضبیعه بنت خزیمه بن ثابت نام دارد، در شهادت پدرش در جنگ صفین اشعاری سروده است که

ص: ۳۲۳

۱- . معرفه الثقات، ج ۲، ص ۱۶۲.

۲- . مشاهیر علماء الامصار، ص ۱۱۵.

۳- . التاريخ الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۷.

حکایت از آگاهی و فضیلت او دارد. بخش هایی از ترجمه سروده وی، چنین است:

چشم های من! در فراق خزیمه، کشته احزاب با باریدن اشک ها به من نیکی کنید. آنان ذوالشهادتین را از روی ظلم و ستم کشتند. او و یارانش در یاری مولای عادل خویش، تا کام مرگ پیش رفتند. خداوند لعنت کند گروهی را که او را به شهادت رساندند و آنان را دچار ذلت و بلاها بگرداند.^(۱)

ب. آثار و روایات

اشاره

خزیمه براساس علاقه ای که به نشر و گسترش معارف و احکام شریعت اسلام داشت، یکی از محورهای فعالیت های خود را در این زمینه قرار داده بود. او مشتاقانه در محضر پیامبر صلی الله علیه و آله حاضر شده و معارف الهی را فرا می گرفت و آنان را به دیگران می آموخت؛ تا آنجا که نام های افرادی که از او حدیث فرا گرفته اند، در منابع دیگر ذکر شده است.

جابر بن عبدالله انصاری، عماره بن عثمان بن حنیف، عمرو بن میمون ازدی، ابراهیم بن سعد، ابو عبدالله جدلی، عبدالله بن یزید، عبدالرحمن بن ابی لیلی، ابن یسار و دو فرزندش عماره بن خزیمه و یزید بن خزیمه از جمله کسانی هستند که از او حدیث آموخته و نقل کرده اند.^(۲)

علامه مجلسی او را در شمار تعداد بسیاری از روایان حدیث غدیر یاد کرده است.^(۳) علاوه بر حدیث غدیر، دانشمندان علم حدیث روایات متعددی را

ص: ۳۲۴

۱- . وقعه الصفین، ص ۳۶۵.

۲- . تهذیب التهذیب، ج ۳، ص ۱۲۶ و ۱۲۷.

۳- . بحار الانوار، ج ۳۷، ص ۱۵۷.

در موضوعات مختلف هم چون: تجارت، حقوق، عبادات، مسائل خانواده، احکام حج، موضوعات قرآنی، حدود، آداب معاشرت و سایر زمینه ها نقل کرده اند.

در خاتمه این مقاله، اشاره به دو نمونه از روایات خزیمه مناسب می نماید:

۱. آه مظلوم!

عن خزیمه بن ثابت قال رسول الله ۹: «اتقوا دعوه المظلوم فانها تحمل على الغمام لقول الله عزوجل و عزتی و جلالی لانصرنک و لو بعد حین.» (۱)

از نفرین مظلوم بترسید؛ چون که آه و دعای او بر روی ابر حمل می شود و هر لحظه ممکن است اثر آن بر ستمکار فرود آید. برای این که خداوند عزیز و جلیل فرموده: به عزت و جلالم سوگند! تو را یاری خواهم کرد، گرچه بعد از مدتی باشد.

۲. کفاره گناه

عن خزیمه بن ثابت، انّ النبی صلی الله علیه وآله قال: «من اصاب حدّاً ثم اقيم عليه الحدّ كفر الله عنه ذلك الذنب.» (۲)

هر کس مرتکب گناهی بشود که برای آن حدی معین شده است، سپس حاکم شرع حد آن معصیت را بر او جاری کند، خداوند آن کیفر را کفاره گناه او قرار می دهد.

ص: ۳۲۵

۱- اعیان الشیعه، ج ۶، ص ۳۱۸.

۲- التاریخ الکبیر، ج ۳، ص ۲۰۶.

علاوه بر نقل احادیث از خزیمه بن ثابت، اشعاری پرمحتوا و حاوی مفاهیمی ارزشمند از او به یادگار مانده است که اخیراً تحت عنوان دیوان خزیمه بن ثابت به زیور طبع آراسته شده و در اختیار علاقمندان قرار گرفته است؛ چنان که به بعضی از سروده های وی اشاره شد.

عروج

خزیمه بن ثابت بعد از عمری تلاش و کوشش در راه استقرار حکومت حیات بخش اسلام و ایثار و فداکاری در گسترش فرهنگ اهل بیت صلی الله علیه و آله، در سال ۳۷ ق در جنگ صفین و در رکاب مولایش امیرمؤمنان علی علیه السلام جانش را فدای اسلام و قرآن نموده و به فیض عظمای شهادت رسید.

ص: ۳۲۶

۱۴. قیس بن سعد سردار سخاوت

اشاره

۱۴. قیس بن سعد سردار سخاوت

ناصر باقری بیدهندی

ص: ۳۲۷

قیس بن سعد بن عباده از اصحاب بزرگ پیامبر صلی الله علیه و آله و یاران وفادار امیرمؤمنان علی علیه السلام است. او از نام آوران بزرگ عصر خود و از شخصیت های گمنام تاریخ اسلام و تشیع است.

در میان خصوصیات فردی و اجتماعی قیس، آنچه وی را از دیگر یاران علی علیه السلام متمایز می سازد، بینش سیاسی – اجتماعی اوست؛ به گونه ای که مورخان و سیره نویسان وی را یکی از پنج سیاستمدار عرب در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله و علی علیه السلام می خوانند.

او بزرگمردی است که معاویه او را با صد هزار نفر از یاران خود برابر می داند.

تبار قیس

پدرش رئیس قبیله خزرج، پیشوای انصار و از افسران ارشد اسلام بود که در دوران جاهلیت و پس از ظهور اسلام، ریاست و سروری داشت و قومش پیشوا و

ص: ۳۲۹

۱- از سروران عزیزم جناب آقای حسن ابراهیم زاده و آقای عباس عبیری که با لطف آن دو عزیز این یادداشت ها قابل نشر شد، تشکر می کنم.

بزرگواری اش را می ستودند.

سعد در سال ۱۴ یا ۱۵ هـ.ق. در زمان خلافت خلیفه دوم، در «حوران» _ از نواحی شام _ کشته شد. قبرش در غوطه دمشق مشهور و معروف است.

مادر قیس «فکیه» دختر عبید بن دلیم بن حارثه است.

قیس در سروده های خود به عظمت خود و خاندانش اشاره می کند و می گوید: من از قوم یمانین، آقا و رئیس آن قبیله هستم و مردم هم دو دسته اند: فرمانده یا فرمانبردار.

اصالت و مقام من بر همگان چیره شده و همه را تحت الشعاع قرار داده است. و من از اندامی کشیده و قدرتی زیاد بهره می برم و از این جهت بر مردان برتری دارم. (۱)

چنان که پیداست، قیس در مصراع اخیر، به شمایل خود اشاره کرده است. او مردی بلند قامت بود. عضلاتی سخت، پیچیده و محکم داشت و موی جلوی سرش ریخته بود. در عصر رسول خدا صلی الله علیه و آله ده نفر از اهالی مدینه بلند قد و رشید بودند که قامت آن ها ده وجب _ به وجب خودشان _ بود و قیس در شمار این گروه جای داشت. (۲)

ابوالفرج اصفهانی می گوید: قیس بلند اندام بود و هنگامی که بر اسب تنومند و بزرگ می نشست، پاهایش از دو سو به زمین می رسید. همچنین در چهره اش حتی یک تار مو هم وجود نداشت. (۳) انصار می گفتند: دوست داشتیم تمامی اموال

ص: ۳۳۰

۱- وائی مَن الْقَوْمِ إِلَى مَانٍ بِنِ سَيْدٍ وَمِنَ النَّاسِ الْأَسْبَدِ وَمَسُودٌ وَبَزَّ جَمِيعٌ

النَّاسِ أَصْلِيٍّ وَمَنْصَبِيٍّ وَجَسْمٌ بِهِ أَعْلَىٰ وَ الرَّجَالِ مَرِيدٌ

۲- رجال کشی، ص ۷۳ و قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۷.

۳- قاموس الرجال، ج ۷، ص ۴۰۱؛ الأعلام، ج ۲، ص ۸۰۰؛ البیان و التبیان، ج ۱، ص ۲۱، ج ۲، ص ۱۲۱، ۶۹ و ۹۸ و ج ۳، ص ۲۶۸،

خود را بدهیم و برای قیس محاسن بخریم. اما با این همه، زیبا روی بود. (۱)

آل سعد بن عبادہ از اصیل ترین و شریف ترین خاندان های انصار به شمار می رفتند و در اسلام و ایمان، سوابق درخشانی داشتند. رسول خدا صلی الله علیه و آله در مناسبت های مختلف، عنایت خاص خود را به آن ها ابراز کرد و خدمات و خصلت های والای بزرگان این خاندان را ستود. آن بزرگوار در غزوه «ذی قَرْد» (۲) فرمود: خداوندا! رحمت را بر سعد و خاندانش ارزانی دار؛ چه نیک مردی است سعد بن عبادہ! (۳)

سعد بن عبادہ فرزندی داشت که قیس، باهوش ترین و مشهورترین آن هاست. قیس از اصحاب رسول خدا صلی الله علیه و آله و از یاران خاص امیرمؤمنان و امام حسن مجتبی علیهما السلام بود. با آن که قیس فرزند رئیس قبیله بود و موقعیت اجتماعی والایی داشت، پدرش او را به خدمتگزاری رسول خدا صلی الله علیه و آله گماشت. (۴) او در طول سال، پیوسته

ص: ۳۳۱

۱- تهذیب الاسماء، ج ۲، ص ۶۲ و تتمه المنتهی، ص ۳۹۱.

۲- ذی قرد، در فاصله یک روز راه تا مدینه، در راه غطفان است و هم گفته اند: به فاصله دو روز از مدینه و در راه خیبر است. (وفاء الوفاء، ج ۲، ص ۳۶۰). این جنگ در سیره ابن هشام «ذی قرد» و در المغازی، «نمابه» ثبت شده است.

۳- ر.ک: الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۴ و المغازی، ج ۲، ص ۵۴۷.

۴- اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۵ و تهذیب الاسماء، نووی، ج ۲، ص ۶۲.

گرداگرد خورشید وجود رسول خدا صلی الله علیه وآله می گردید. (۱) و پیامبر صلی الله علیه وآله نیز به وی عنایتی خاص داشت.

قیس می گوید: برای خواندن تعقیبات نماز نشسته بودم که رسول خدا صلی الله علیه وآله به من فرمود: می خواهی تو را به یکی از درهای بهشت راهنمایی کنم؟

گفتم: آری.

فرمود: فراوان بگو: «لا حول و لا قوه الا بالله». (۲)

او هم چنان که رشد می کرد، از اخلاق محمدی نیز بهره می گرفت. در اکثر غزوات، پرچم انصار در دست سعد بن عباده بود و در پاره ای از آن ها نیز در دست فرزندش، قیس قرار داشت. رسول خدا صلی الله علیه وآله در موارد متعددی با او مشورت می کرد و نیز او را جانشین خود در مدینه می ساخت. سعد مردی غیور بود. پیامبر خدا صلی الله علیه وآله درباره او فرمود: همانا سعد مردی باغیرت است. (۳)

سعد و فرزندش مهمان نواز و گشاده دست بودند. روزی پیامبر صلی الله علیه وآله در خانه سعد میهمان بود، آن حضرت پس از صرف غذا، فرمود:

غذایتان را نیکان خوردند، فرشتگان بر شما درود فرستادند و روزه داران بر خوان گسترده شما افطار کردند.

هنگامی که شتر رسول خدا صلی الله علیه وآله گم شد، سعد شتری در اختیار آن حضرت گذاشت. پیامبر صلی الله علیه وآله فرمود: خداوند بر شما دو نفر - پدر و پسر - برکت دهد. ای

ص: ۳۳۲

۱- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴ و الاصابه .

۲- اسد الغابه ، ج ۴، ص ۲۱۵؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۲۲؛ سفینه البحار، واژه «قیس» و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۷.

۳- اسماء الصحابه الزواه ، ص ۱۲۰.

ابوثابت! (۱) بر تو بشارت باد که رستگار شدی. بدون شک به وجود آوردن جانشین ها و فرزندان شایسته، کار خداست و به آن کس که اراده کند، خواهد داد و به تحقیق، خداوند متعال فرزندی پاکدامن و نیکوسیرت به تو عنایت فرموده است. (۲)

این خانواده همواره کانون پرورش شخصیت های بزرگ بوده است. دانشمندان بنامی از این بیت شریف برخاسته اند؛ دانشورانی که در دریای بیکران فضل و حسن، دُرّی شاهوار هستند و نامشان در کتاب هایی چون «انساب» سمعانی، «بغیه الوعاه» سیوطی و «الغدیر» علامه امینی ثبت است. (۳)

شخصیت والای قیس

اگر محقق زندگی سراسر افتخار و با برکت قیس را دقیق و بی طرفانه مورد مطالعه قرار دهد و ایمان، رفتار، صفات، وضع زمان و محیط و مواضع وی را بررسی کند، او را از اصحاب راستین و نمونه پیامبر صلی الله علیه و آله خواهد یافت. او مردی است که در سراسر عمر، رفتاری سنجیده و برادرانه داشت، از خلقی صاف و بی آرایش برخوردار بود، جز خدا از کسی نمی ترسید، برخلاف باورهای مذهبی اش عمل نمی کرد، از حریم قانون «الله» گام بیرون نمی نهاد، حتی لحظه ای از یاد خدا غافل نمی شد و برای برآوردن نیاز تهیدستان می کوشید.

امام متقین، علی علیه السلام که از ضمائر بندگان و شخصیت وجودی افراد آگاه بود، در منشور حکومتی که به مردم مصر نوشت، قیس را چنین می شناساند: قیس از

ص: ۳۳۳

۱- . کنیه سعد بن عباد.

۲- . کتاب المغازی، جزء سوم، ص ۱۰۵۹.

۳- . بغیه الوعاه، ص ۱۶۱ و الغدیر، ج ۲، ص ۱۱۳.

کسانی است که من از ایمان او خوشنودم. (۱)

مبّرّد، قیس را چنین ستوده است: قیس مردی شجاع، بخشنده، بزرگوار و... بود. (۲)

در «رجال کشی»، درباره او آمده است: قیس در دوران جاهلیت و عصر اسلام، همواره پیشوا و رهبر بود. او خاندانی بزرگ منش و شریف داشت و نیاکانش بدون استثنا رئیس قبیله خویش بودند. اگر او کسی را در پناه خویش می گرفت، دیگر افراد قبایل، پناهنده را نمی آزرده. او و پدرش در جاهلیت و اسلام، سفره ای گسترده داشتند. (۳)

در «الاستیعاب»، درباره قیس آمده است: قیس، بزرگ طایفه خود بود و هیچ کس در قبیله او، به بزرگی او نبود. (۴)

در «اسد الغابه» نیز آمده است: قیس از اصحاب نیک و مردان زیرک بود. او یکی از دلیرمردان و بزرگان قوم خود به شمار می رفت. او سرپرست قبیله اش بود. هیچ فردی در این زمینه با وی نزاعی نداشت. او از خاندان بزرگ آن قبیله بود. پدرش او را به حضرت رسول صلی الله علیه و آله بخشید تا به پیامبر صلی الله علیه و آله خدمت کند. او پرچم انصار را در دست داشت و همواره با رسول اکرم صلی الله علیه و آله بود. (۵)

شیخ طوسی S در رجال خود، او را از اصحاب علی علیه السلام ذکر می کند و می گوید: قیس از کسانی بود که با ابوبکر بیعت نکرد. (۶)

ص: ۳۳۴

- ۱- . در الغارات، ص ۲۱۱ «ممن ارضی هدیة» آمده است.
- ۲- . کامل مبّرّد، ج ۱، ص ۲۰۹.
- ۳- . رجال کشی، ص ۷۳.
- ۴- . الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۳۸.
- ۵- . اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۶.
- ۶- . ر.ک: رجال شیخ طوسی.

ابن ابی الحدید معتزلی درباره قیس و نسب او می نویسد:

قیس بن سعد بن عباده بن دلیم خزرجی از اصحاب پیامبر صلی الله علیه و آله است. او احادیثی از رسول خدا صلی الله علیه و آله روایت کرده است. قیس مردی بیش از اندازه کشیده قامت و دارای موهای بلند و دلیر و بخشنده بود... و از بزرگان شیعیان امیرالمؤمنین علیه السلام و معتقد به محبت و ولایت او بود و در همه جنگ ها، در التزام رکاب آن حضرت بود.

قیس هر چند که در مورد صلح امام حسن علیه السلام با معاویه، به امام حسن علیه السلام اعتراض کرد، ولی از یاران و همراهان او بود. عقیده و میل او نسبت به آل ابوطالب زیاد بود و در اعتقاد و دوستی خود مخلص شمرده می شد. (۱)

ابن کثیر درباره او می نویسد: قیس، بزرگ قبیله و فرماندهی بود که سخنانش پر ارج شمرده می شد و جملگی به اطاعتش گردن می نهادند. او مردی بزرگوار، با سخاوت و شجاع بود. پدرش یکی از دوازده شخصیتی است که اسلام آوردن هم کیشان خود را به رسول خدا صلی الله علیه و آله ضمانت کردند. (۲)

نویسنده کتاب «تجرید اسماء الصحابه» قیس را از هوشمندان و سخاوتمندان صحابه رسول خدا صلی الله علیه و آله خوانده است. (۳)

ابن هلال ثقفی در «الغارات» می نویسد: قیس مردی بزرگ، شجاع و دارای تجربه بود. او تا پایان عمر، شیعه و خیرخواه علی و فرزندان او ماند و

ص: ۳۳۵

۱- ر. ک: شرح نهج البلاغه، ابن ابی حدید.

۲- تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۹.

۳- تجرید اسماء الصحابه، ج ۲، ص ۲۰.

با همین عقیده نیز جهان را بدرود گفت. (۱)

فضل بن شاذان، راوی معروف سخنان اهل بیت علیهم السلام نیز درباره اش گفت: قیس در زمره گروهی بود که بیش از همه به علی علیه السلام پیوستند. (۲)

حلبی در کتاب «سیره» می نویسد: هر کس بر آنچه میان قیس و معاویه گذشت، آگاهی یابد، از وفور عقل و زیرکی وی در شگفتی فرو می رود.

ابن کثیر می گوید: علی علیه السلام وی را به حکومت و استانداری مصر برگزید و او را در زیرکی، سیاست و چاره اندیشی با معاویه و عمرو بن عاص برابر ساخت. (۳)

ابن شهاب (۴) می گوید: هنگام بر پا شدن فتنه ها، وقتی سیاستمداران عرب را می شمردند، پنج نفر را دارای رأی می دانستند. یکی از آن ها، «قیس» و دیگری، «عبدالله بن بدیل (۵) بن ورقاء خزاعی» بود. این دو همواره با علی علیه السلام بودند. (۶)

ص: ۳۳۶

۱- .الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۶.

۲- .همان، ص ۳۳۵.

۳- .البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۹۹.

۴- .نک: تاریخ البخاری الصغیر، ج ۱، ص ۱۱۱.

۵- .عبدالله بن بدیل از یاران خاص امام علی علیه السلام بود که در صفین، در رکاب حضرت به شهادت رسید و در لحظات آخر به اسود بن طهمان وصیت کرد که با علی علیه السلام باشد و از حمایت او دست برندارد. این گفته عبدالله را امام می شنود و می فرماید: خدایش رحمت کند که تا زنده بود با دشمنان ما جنگید و در وقت مرگ هم برای ما خیرخواهی کرد. (شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۲، ص ۴۷۰)

۶- .سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۱؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۵ و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴.

امام مجتبی علیه السلام نیز به زیرکی و سیاست قیس اعتماد داشت. آن حضرت به فرمانده لشکرش، عبیدالله بن عباس _ که دوازده هزار سپاهی تحت فرمانش بودند. _ دستور داد تا در نبرد با معاویه، در مواقع حساس به قیس مراجعه و با او رایزنی کند و در برنامه و سیاست اداره لشکر، نظر قیس را به کار بندد.

معاویه نقش قیس را چنان مهم می دانست که پس از بازگشت قیس از مصر به مدینه، که با تهدید و ارباب مردان و اسود بن ابوالبختری انجام شد، در نامه ای مراتب خشم خود را به آن ها تذکر داد و گفت: شما کاری کردید که قیس به سوی علی رفت، به خدا قسم! اگر شما هزار رزمنده به یاری علی می فرستادید، از این بدتر نبود که قیس را وادار ساختید به علی بپیوندد و در کنار او باشد. (۱)

دانش قیس

قیس تنها یک مرد سیاسی و نظامی نبود، بلکه از همان روزها که پدر او را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله گماشت، دارای هوشی سرشار بود و از رسول خدا صلی الله علیه و آله دانش فراوان آموخت. او پس از رسول خدا صلی الله علیه و آله، از دروازه شهر علم رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی علیه السلام حقایقی را فرا گرفت. (۲)

بخشی از عمر قیس نیز در مجاهدت سپری شد. خطابه ها، ادعیه و گفتارهای برجای مانده از قیس بن سعد، گواه دانش سرشار اوست.

وی از پیامبر صلی الله علیه و آله، امیر مؤمنان علیه السلام، پدرش (سعد)، عبدالله بن حنظله بن راهب

ص: ۳۳۷

۱- تاریخ طبری، ج ۶، ص ۵۳.

۲- تهذیب التهذیب؛ الاصابه و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱.

انصاری، (۱) عبدالرحمان بن ابی لیلی، عروه بن زبیر، شعبی، میمون بن ابی شیب، عریب بن حمید همدانی و... روایت نقل کرده است.

نام شماری از کسانی که از قیس روایت می کنند، عبارت است از:

۱. انس بن مالک انصاری. (۲)

۲. بکر بن سواده. (۳)

۳. عامر بن شراحیل شعبی (م ۱۰۴). (۴)

۴. ثعلبه بن ابی مالک القرظی. (۵)

۵. عبدالرحمن بن ابی لیلی انصاری. (۶)

۶. عبدالرحمن عبدالله بن مالک جیشانی (م ۷۷). (۷)

۷. ابو عبدالله عروه بن زبیر بن عوام اسدی مدنی. (۸)

۸. ابوعمار عریب بن حمید همدانی. (۹)

۹. ابو میسره عمرو بن شرحبیل همدانی کوفی (م ۶۳). (۱۰)

ص: ۳۳۸

۱- . تهذیب التهذیب، ج ۲، ص ۱۹۳، ج ۷، ص ۱۹۳ و ج ۸، ص ۳۹۶ و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱.

۲- . تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱.

۳- . السنن الکبری، ج ۱۰، ص ۲۲۲ و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱.

۴- . کتاب الجرح و التعذیل، ج ۷، ص ۹۹.

۵- و ۵. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۱.

۶-

۷- . سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۲.

۸- و ۸. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۲ و سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۲.

۹-

۱۰- [۱۰]. تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۲.

۱۰. عمرو بن ولید سهمی مصری (م ۱۰۳). (۱)

۱۱. ابونصر میمون بن ابی شیبب ربعی کوفی (م ۸۳). (۲)

۱۲. عزیل بن شرحبیل ازدی کوفی. (۳)

۱۳. ولید بن عبده، غلام عمرو بن عاص. (۴) (شاید این، همان عمرو بن ولید باشد).

۱۴. ابونجیع یسار ثقفی مکی (م ۱۰۹). (۵)

شجاعت قیس

قیس شمشیردار پیامبر صلی الله علیه وآله بود و در تمام غزوه ها همراه رسول خدا صلی الله علیه وآله بود. او پرچم انصار را حمل می کرد و هیبتی داشت که دل های شجاعان را می لرزاند. (۶)

قیس در اشعار خویش به حضور گسترده اش در جنگ های بدر، حنین، احد، خیبر، بنی نضیر، احزاب، فتح مکه و... اشاره می کند و می گوید:

أَنَا أَنَا الَّذِينَ إِذَا الْفَتْحُ

شَهَدْنَا وَخَيْرًا وَحِينًا

ما، همانان هستیم که در روز فتح مکه حاضر بودیم، در جنگ خیبر و حنین حضور داشتیم.

ص: ۳۳۹

۱- تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۱۱۶.

۲- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۲.

۳- الاصابه، ج ۳، ص ۶۲۰؛ حلیه الاولیاء، ج ۵، ص ۲۴ و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۲.

۴- تهذیب التهذیب، ج ۱۱، ص ۱۴۱.

۵- تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۲.

۶- کتاب المغازی، جزء ثالث، ص ۱۰۵۹؛ کتاب صفین، ص ۴۴۷ و الغدیر، ج ۲، ص ۸۱.

پس از نبرد بدر که کمر را می شکست، و جنگ احد، و به یهودیان بنی النضیر که دوباره حمله کردیم.

حضور قیس در صحنه های گوناگون، مخالفان خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله را دچار بیم و هراس می کرد. سخن معاویه در نبرد صفین مشهور است که گفت: اگر جلو گیرنده فیل (در هجوم اصحاب فیل) جلوی قیس را نگیرد، قیس همه را به نابودی خواهد کشاند.(۲)

قیس جنگاوری شکست ناپذیر بود. او در کلیه نبردها با شجاعت، اراده ای آهنین و همتی استوار پا به میدان می نهاد و دل های شجاعان را می لرزاند. او هیچ گاه پشت به دشمن نکرد.(۳)

منذر بن جارود(۴) که سپاهیان و جنگجویان امیرمؤمنان علیه السلام را در زاویه(۵) دیده

ص: ۳۴۰

۱- . الغدير، ج ۲، ص ۷۵.

۲- . ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۲۰۱.

۳- . خود او می گوید: أنا ابن سعد وأبی عباده لیس فراری فی الوغی بعباده والخزرجیون رجالٌ ساده أنّ الفرار للفتی قلاده

۴- . وی از طرف علی علیه السلام حاکم یکی از شهرهای فارس (اصطخر) بود. امام علیه السلام او را به خاطر اختلاس بیت المال زندانی کرد. بعدها با شفاعت صعصعه بن صوحان از زندان آزاد شد. او پایان عمر خود را در هندوستان گذراند و در عهد سلطنت یزید بن معاویه در گذشت.

۵- . زاویه: قریه ای است در کنار دجله، بین واسط و بصره.

بود، چنین می گوید:

قیس یکه تازی که بر اسب سرخ گون سوار بود، در حالی که جامه ای سپید بر تن داشت، از برابر ما گذشت. کلاه سفید و عمامه ای زرد بر سر داشت، تیر و کمان بر دوش نهاده و شمشیری به کمر بسته بود، پاهایش به زمین کشیده می شد و در بین هزاران سپاهی که آن ها نیز تاجی از کلاه سفید و عمامه زرد بر سر نهاده بودند، در حالی که پرچمی زرد رنگ به دست داشت، دیده می شد. گفتم: این کیست؟ گفتند: او قیس بن سعد بن عباده، از انصار است... (۱).

زهد قیس

مسعودی درباره زهد او می نویسد: قیس بن سعد از حیث زهد و دینداری و پیروی از علی علیه السلام، دارای مقامی والا است.

زهد و وارستگی او، از بخشش های فراوان و بی اعتنایی اش به سفره رنگین معاویه به خوبی آشکار است. (۲)

علاوه بر این، خطابه های شورانگیز و سخنان او نیز نشان دهنده پارسایی اوست.

خشوع قیس

قیس در خوف از خداوند و خشوع و بندگی در برابر پروردگار، به حدی رسیده بود که روزی هنگام نماز، ناگهان مار بزرگی در سجده گاهش هویدا شد. این خطر، قیس را از حال خوش عبادت خارج نکرد. او با سر خود مار را کنار

ص: ۳۴۱

۱- . مروج الذهب، ج ۲، ص ۸.

۲- . شرح نهج البلاغه، ابن ابی الحدید، ج ۴، ص ۱۴.

زد و در پهلوی آن سجده کرد. مار به گردنش پیچید، ولی او از عبادت باز نایستاد و همچنان آداب نماز را _ چنان که شایسته بود. _ به جای آورد و پس از پایان نماز، مار را از گردن جدا کرد و به طرفی افکند. (۱)

در مورد توجه او به دعا، آمده است که مسعر از معبد بن خالد نقل می کند: قیس بن سعد همواره در حال دعا بود و به هنگام دعا انگشت سبابه را بالا نگاه می داشت. (۲)

امانت داری قیس

پیامبر صلی الله علیه و آله مناصب متعددی به قیس تفویض کرد. او کار گزار پیامبر صلی الله علیه و آله در صدقات مسلمانان بود. (۳)

این منصب خطیر معمولاً به افرادی واگذار می شود که امین و قانع باشند.

لیاقت و کاردانی قیس

مأموریت هایی که پیشوایان معصوم علیهم السلام به قیس واگذار کردند، بهترین دلیل بر لیاقت، کاردانی و درستکاری اوست. انس بن مالک می گوید: در زمان حیات رسول خدا صلی الله علیه و آله قیس ریاست نیروی انتظامی آن حضرت را بر عهده داشت و در مقر فرماندهی مستقر بود. او مأموریت های شهری را انجام می داد و دستورهای

ص: ۳۴۲

۱- . رجال کشی، ص ۶۳.

۲- . تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴.

۳- . سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۴ و ابن عساکر، ج ۱۴، ص ۲۲۷.

سخاوت قیس

هو البحر من ایّ التّواحي أتیته

فلجّته المعروف والجود ساحله (۲)

قیس مردی بخشنده و جوانمرد بود و در سایه ایمان و صفات والای انسانی اش، برای همه خیر و خوبی می خواست و تلاش می کرد حتی به افرادی که نمی شناخت، سود برساند. او این خصلت را از نیاکانش به ارث برده بود.

رسول خدا صلی الله علیه وآله در این باره فرمود: جود و سخاوت در سرشت این خاندان نهفته است. (۳)

جز این خاندان در مدینه، خانواده ای نبود که چهار نسل آن پیاپی از بخشندگان باشند. (۴)

بی تردید، این شعر ادیب صابر ترمذی درباره او صادق است:

رستم به وقّت کوشش، با او بود جبان

حاتم به گاه بخشش، پیشش بود بخیل

نمونه هایی از داستان هایی که در سخاوت او گفته اند، چنین است:

ص: ۳۴۳

-
- ۱- صحیح ترمذی، ج ۲، ص ۳۱۷؛ سنن بیهقی، ج ۸، ص ۱۷۵؛ مصابیح البغوی، ج ۲، ص ۱۵۱؛ استیعاب، ج ۲، ص ۵۲۸؛ اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۵؛ الاصابه، ج ۵، ص ۳۵۴؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۹۴ و مجمع الزوائد، ج ۹، ص ۳۰۵.
 - ۲- او دریاست، از هر کرانه بر وی درآیی، موج هایش احسان می ریزد و ساحلش مالمال از کرم است.
 - ۳- الاصابه، ج ۵، ص ۲۵۴.
 - ۴- قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۹.

مسلمانان که تعداد آنان سیصد نفر بود، در جنگ خَیْط گرفتار قحطی و گرسنگی شدید شدند. فرمانده (ابو عبیده بن جراح) دستور جیره بندی آذوقه را داد. مسلمانان به حدی در فشار گرسنگی قرار گرفتند که یک دانه خرما در بین چند نفر تقسیم می شد. مسلمانان مجبور به خوردن برگ های خاردار بوته ها شدند. برخی گفتند: اگر وضع بدین منوال ادامه یابد، توان مقابله با دشمن را نخواهیم داشت. قیس بن سعد بن عباده گفت: آیا کسی حاضر است خرما در قبال گوساله و بزپروری از من خریداری کند، مشروط بر آن که گوسفند پروری ها را این جا تحویل دهد و خرما را در مدینه تحویل گیرد؟

عمر با تعجب گفت: این جوان که مالی ندارد، چگونه نسبت به اموال دیگران تعهد می کند؟! قضا را مردی از جهینه یافت شد و قیس با او صحبت کرد که: حاضری چند پروار به من بفروشی و بهای آن را در مدینه به صورت چندبار خرما تحویل بگیری. فروشنده پرسید: تو کیستی؟ او گفت: من قیس فرزند سعد بن عباده هستم. مرد جهنی گفت: چرا از اول نسبت خود را نگفتی؟ میان من و سعد دوستی وجود دارد، او سرور مردم مدینه است. من این معامله را می پذیرم، مشروط بر آن که خرما از نوع خرمای ذخیره و خشک و از خرمای نخلستان های آل دلیم باشد.

قیس شرط را پذیرفت و مرد جهنی گفت: برخی را گواه این تعهد بگیر. تنی چند از مهاجر و انصار گواهی دادند. قیس به مرد جهنی گفت: تو هم هر کس را می خواهی، گواه بگیر. او از جمله کسانی را که به شهادت طلبید، عمر بود. عمر نپذیرفت و گفت: این جوان (قیس) تهیدست است و خودش مالی ندارد و ثروت از پدر اوست. فروشنده گفت: گمان نمی کنم که سعد بن عباده در مورد پرداخت

چند بار خرما آن هم نسبت به تعهد فرزندش، کوتاهی کند. وانگهی من در این جوان چهره و کارهای پسندیده می بینم. در این مورد میان عمر و قیس بگو مگویی صورت گرفت، به طوری که قیس به درشتی با او سخن گفت.

قیس پرواری ها را گرفت و سه روز پیایی در هر روز یک پروار می کشت و لشکر را طعام می کرد و چون روز چهارم رسید، فرماندهی لشکر، او را از این کار منع کرد و گفت: تو که مالی نداری، چرا تعهد خود را سنگین تر می کنی؟

ابوعبیده حکم کرد که قیس دیگر پروار نکشد. قیس گفت: ابوعبیده! آیا تصور می کنی سعد بن عباده که همواره وام های مردم را می پردازد، هزینه های ایشان را تحمل می کند و معمولاً در قحط سالی مردم را اطعام می کند، از پرداخت چند بار خرما در مورد مجاهدان در راه خدا خودداری می کند؟ نزدیک بود که ابوعبیده ملایم و نرم شود و او را آزاد بگذارد که عمر گفت: دستور بده که پروار نکشد. ابو عبیده اجازه نداد که دو پروار باقی مانده ذبح شود.

همین که خبر گرسنگی شدید لشکر به مدینه رسید، سعد بن عباده گفت: اگر قیس آن چنان باشد که من او را شناخته ام، برای ایشان چیزی تهیه خواهد کرد. چون قیس به مدینه آمد، سعد به دیدارش رفت و گفت: هنگامی که لشکر دچار کمبود مواد غذایی و گرسنگی شد، چه کردی؟ گفت: برای ایشان پرواری کشتم. گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ گفت: باز هم کشتم. گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ گفت: پدر گفت: چه خوب، بعد چه کردی؟ قیس گفت: دیگر مرا از آن کار نهی کردند. پرسید: چه کسی نهی کرد؟ فرمانده. سعد پرسید: برای چه؟ گفت: می پنداشت که من مالی ندارم و می گفت که مال از آن پدر است. من به او گفتم: پدرم معمولاً وام مقروضین بیگانه را می پردازد و متحمل هزینه می شود

و در قحط سالی به مردم اطعام می کند، آن وقت تصور می کنی این کار را برای من انجام نمی دهد؟

سعد بن عباد به قیس گفت: چهار قطعه نخلستان از آن تو باشد. سعد بن عباد در این مورد سندی نوشت و آن سند را نزد ابو عبیده آوردند و او هم گواهی نوشت. آن را پیش عمر آوردند، ولی او از نوشتن گواهی خودداری کرد. کوچک ترین نخلستان او پنجاه بار خرما محصول می داد.

مرد جهنی هم همراه قیس آمد. سعد بن عباد خرمای او را پرداخت کرد و جامه ای به او داد و او را سواره برگرداند. چون رفتار قیس به اطلاع رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، فرمود: او در خاندان جود و بخشش است. (۱)

* * *

او اموال فراوان داشت و به نیازمندان قرض الحسنه می داد. روزگاری بیمار شد. بدهکاران چون در پرداخت بدهی شان تأخیر کرده بودند، از دیدارش شرم داشتند و به عیادتش نمی رفتند. قیس چون تعداد عیادت کنندگان را اندک یافت، گفت: خداوند ثروتی را که موجب شود برادران مؤمن کم تر از یک دیگر دیدن کنند، نابود سازد. سپس فرمان داد در شهر فریاد بزنند که قیس همه بدهکارانش را بخشیده است. طولی نکشید که مردم به خانه اش هجوم بردند. ازدحام جمعیت چنان بود که پلکان در ورودی خانه اش خراب شد. (۲)

ص: ۳۴۶

۱- . کامل، ص ۳۰۹؛ عقد الفرید، ج ۱، ص ۲۵۶؛ الاستیعاب، ج ۳، ص ۲۲۲؛ الکرماء، ص ۷۳۶؛ سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۶۱؛ الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۵ و اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۳.

۲- . کتاب المغازی، ج ۲، ص ۷۷۵ و ۷۷۶ و سیر اعلام النبلاء، ج ۳، ص ۱۰۵ و ۱۰۶.

«جابر» می گوید: با گروهی تحت فرماندهی قیس به مأموریتی اعزام شدم. قیس از مال شخصی خود، شتری برای ما نحر کرد. پس از تشریف به خدمت رسول اکرم صلی الله علیه و آله همراهم موضوع را با آن حضرت در میان گذاشتند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: سخاوت و کرم، اخلاق و سرشت این خاندان است. (۱)

قیس در سفری که از عراق به مدینه آمد، برای تأمین غذای همراهم هر روز یک شتر از اموال خود را می کشت. (۲)

ابن کثیر می نویسد: قیس ظرف بزرگی داشت که در سفرها همواره با او بود. هر وقت می خواست غذا بخورد، منادیانش فریاد می زدند: ای مردم، بیایید و از غذای قیس استفاده کنید. (۳)

به قیس گفتند: آیا بخشنده تر از خود سراغ داری؟

گفت: آری. روزی همراه عده ای در بیابان، مهمان زنی شدیم. او ما را

ص: ۳۴۷

-
- ۱- . ربیع الابرار، ج ۴، ص ۹۱؛ قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۹؛ الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۲۶؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۰؛ الصداقه و الصدیق، ص ۲۳؛ المستجد، ص ۱۷۶؛ لباب الآداب، ص ۱۰۹ و البصائر و الذخائر، ج ۴، ص ۲۴۱.
 - ۲- . قاموس الرجال، ج ۷، ص ۳۹۹؛ اعیان الشیعه، ج ۸، ص ۴۵۳؛ تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۳؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۹۴ و الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۲۵.
 - ۳- . تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۹۹.

بسیار گرامی داشت. وقتی همسرش وارد شد، با خوشرویی فراوان حالمان را پرسید.

مرد شتری را نحر کرد و روز بعد شتر دیگر سربرید. به او گفتم: باقی مانده گوشت دیروز تازه بود، چرا شتر دیگر سربریدی؟
گفت: ما از گوشت دیروز به میهمان نمی دهیم.

باران می بارید و ما مجبور شدیم چند روز در آن جا بمانیم. مرد هر روز شتری نحر می کرد. وقتی ابرها پراکنده شدند و بارندگی تمام شد، آهنگ سفر کردیم و صد دینار نزد آن ها گذاشتم. هنوز مقداری راه نپیموده بودیم که صاحبخانه، سوار بر اسب، با نیزه آخته در دست به ما نزدیک شد و گفت: شما پول میهمان داری به من می دهید؟ پول های خود را پس بگیرید و گرنه با این نیزه حمله می کنم. ما ناگزیر صد دینار را گرفتیم. (۱)

آنچه که بدهی عوض جویی بدان

جود دانی چیست؟ بذل بی عوض

هر چه داری، هر که را بینی، بده

باشد این خود عادت سوداگران

دور بودن از ریا و از غرض

و آنچه بخشیدی، بر آن منت منه

* * *

«هیشم بن عدی» می گوید: سه نفر در کنار خانه خدا، درباره این که سخاوتمندترین مردم در این زمان کیست، با یکدیگر گفت و گو می کردند. مردی گفت: از همه بخشنده تر عبدالله بن جعفر است.

دیگری گفت: قیس بن سعد بن عباده و سومی گفت: عرابه اوسی. (۲) گفت و گو بالا گرفت و صدای بلندشان به دیگران رسید. شخصی به آنان گفت: سخن بسیار گفتید،

ص: ۳۴۸

۱- .الکرماء، ص ۷۳.

۲- . عرابه بن اوس بن قیظی.

بهتر است هر یک از شما نزد کسی که او را بخشنده ترین افراد می پندارد، برود تا در عمل معلوم شود که سخاوتمندترین مردم کیست؟

کسی که عبدالله بن جعفر را برگزیده بود، نزد وی رفت و هنگامی او را ملاقات کرد که پا در رکاب کرده بود و به سوی یکی از مزارع خود می رفت. مرد به او گفت: ای پسر عموی پیامبر! من مسافری غریب و بینوایم که به درگاہت روی آوردم. عبدالله پای خود را از رکاب خارج کرد و گفت: این شتر و آنچه بر آن است، از آن تو. جامه های خز همراه چهار هزار دینار و شمشیر علی علیه السلام بار آن شتر بود.

کسی که قیس را برتر شمرده بود، نزد وی رفت. قیس خوابیده بود. کنیزش گفت: حاجت خود را بگو. گفت: مردی غریب و در راه مانده ام و توان بازگشت به وطن ندارم. کنیز گفت: خواسته ات کوچکتر از آن است که قیس را از خواب بیدار سازم. این کیسه هفتصد دینار دارد، آن را بردار که امروز در خانه قیس جز این چیزی نیست و به جایگاه شتران برو، یک شتر (ناقه) را همراه غلامی برگزین و به سوی وطن خود حرکت کن.

قیس از خواب بیدار شد و کنیز ماجرا را تعریف کرد. قیس به شکرانه این بخشندگی، کنیز را آزاد ساخت.

کسی که نام عرابه را به عنوان کریم ترین افراد مطرح کرده بود، نزد او رفت. عرابه به قصد نماز از خانه بیرون آمده بود. دو تن از غلامانش زیر بازوهایش را گرفته بودند؛ زیرا ناتوان بود و دیدگانش درست نمی دید. مرد خود را مسافر و انسان بینوا معرفی کرد. عرابه خود را از غلامان جدا کرد و از تأسف، دست هایش را بر یک دیگر زد و گفت: آه! به خدا قسم! اکنون جز این دو غلام چیزی ندارم؛ آنان را به تو بخشیدم.

مرد گفت: من هرگز غلامان را از شما جدا نمی‌کنم.

عرابه گفت: اگر تو آن‌ها را نپذیری، هر دو در راه خدا آزادند. اختیار با توست؛ می‌خواهی بگیری، می‌خواهی آزاد کن. آن گاه دست دراز کرد و به طرف دیوار رفت تا به کمک دیوار راه خود را ادامه دهد.

مرد نیز غلامان را برگرفت و نزد دوستانش آمد. جمعی که از ماجرا آگاه بودند، به اتفاق آرا، عرابه را کریم‌ترین فرد معرفی کردند؛ زیرا او آنچه در دسترس داشت، بخشیده بود. «وغایه الجود بذل الموجود.»

اگر عبدالله بن جعفر بیش‌ترین مال را در اختیار آن مرد گذاشت، کار همیشگی خود را انجام داد. قیس نیز فرد کریمی بود که به کنیزش اجازه داد و دهش داد و او را به شکرانه این بخشش در راه خدا آزاد کرد؛ ولی کار عرابه تحسین‌برانگیزتر بود. (۱)

* * *

قیس در حیات پیامبر صلی الله علیه و آله با خلیفه اول و دوم، به سفر رفت. او در طول سفر دست سخاوت گشود و برای آن دو و دیگر همسفران از مال خود بسیار هزینه کرد. ابوبکر به او گفت: خوب مال پدرت را تباه می‌کنی، دست نگهدار! چون سفر پایان یافت و به مدینه بازگشتند، پدرش به ابوبکر گفت: می‌خواستی فرزندم خست ورزد! ما قومی هستیم که خست نتوانیم. (۲)

* * *

«ابو منذر» گفت: چون قیس از مصر بیرون آمد، در راه مردی از «قبیله

ص: ۳۵۰

۱- . مستطرف، ج ۱، ص ۱۶۸؛ البدایه و النهایه، ج ۸، ص ۱۰۰ و المستجد من فعلات الاجواد، ص ۱۲۵ و ۱۲۶.

۲- . الغارات، ص ۲۲۲.

بلی» رسید که اسود نام داشت. قیس میهمان او شد و آن مرد مراتب میهمان نوازی به جای آورد. چون آهنک سفر کرد، چند جامه و چند درهم نزد زنی نهاد. وقتی که مرد باز گردید، زن آن جامه ها و درهم ها را به او داد. صاحبخانه خود را به قیس رساند و گفت: من میهمان فروش نیستم. قسم به خدا! اگر آنچه را به همسرم دادی، باز پس نگیری، با این نیزه شما را خواهم کشت.

قیس به همراهانش گفت: وای بر شما! هدایا را از او پس بگیرید. (۱)

هوشمندی قیس

در مورد هوش، ذکاوت و استعداد سازماندهی قیس باید گفت: قیس از چهره های درخشان اسلام و سیاستمداران زیرک، نیرومند، کاردان و با کفایت بود. او همواره می گفت: اگر این سخن پیامبر صلی الله علیه و آله را که «فریب و نیرنگ در آتش است.» نمی شنیدم، مکارترین مردم امت رسول خدا صلی الله علیه و آله بودم. (۲)

اگر به اسلام اعتقاد نداشتیم، نیرنگی به کار می بستم که هیچ عربی در مقابل آن تاب مقاومت نداشته باشد. (۳)

زندگی قیس گواه روشنی بر هوشمندی و زیرکی اش به شمار می رود. تحرکات نظامی او در صحنه های پیکار، تاکتیک های کارآمدش در جنگ ها و رخدادهای مهم و تدبیرش در حکمرانی، او را فردی محبوب و گرانقدر می نمایاند.

علی علیه السلام برایش احترام ویژه ای قائل بود. نظراتش را بزرگ می داشت و لیاقت و

ص: ۳۵۱

۱- الغارات، ج ۱.

۲- «المکرر والخدیعه فی النار» .

۳- اسد الغابه، ج ۴، ص ۲۱۵؛ تاریخ ابن کثیر، ج ۸، ص ۱۰۱ و تهذیب الکمال، ج ۲۴، ص ۴۴.

هوشمندی اش را می ستود. وقتی قیس نزد امیرمؤمنان علیه السلام آمد و از مسائلی که بین او و بزرگان مصر اتفاق افتاده بود، سخن گفت و تحریکات معاویه را برای آن حضرت تشریح کرد، همه دریافتند که با چه رخدادهای مهمی دست و پنجه نرم کرده و در راه ایفای مسؤولیت، چه دشواری هایی را به جان خریده است. (۱)

این امر، منزلت و مقام قیس را نزد علی علیه السلام چنان بالا برد که در تمام مسائل، نظریه های او را مورد بررسی قرار می داد. (۲)

اگر تاریخ اسلام را نیک بررسی کنیم، در می یابیم که قیس سرآمد سیاستمداران است و بی تردید، بر پنج سیاستمدار مشهور عرب (۳) برتری دارد.

در «الاستیعاب» آمده است: قیس در میان دانایان، صاحب نظران، مدیران و فرماندهان هوشمند و زیرک جنگ، فردی بارز و عالی رتبه شمرده می شود و به بزرگواری و سخاوت متصف است. (۴)

ص: ۳۵۲

-
- ۱- . الدرجات الرفیعه، ص ۳۳۵ و الاصابه ، ج ۳، ص ۲۴۹.
 - ۲- . تاریخ طبری، ج ۵، ص ۲۳۱.
 - ۳- . آنان عبارتند از: معاویه، عمرو بن عاص، قیس بن سعد، مغیره بن شعبه ، عبدالله بن بدیل. ر.ک: تاریخ طبری، ج ۶، ص ۹۲؛ کامل ابن اثیر، ج ۳، ص ۱۴۳ و اسد الغاب ه، ج ۴، ص ۲۱۵.
 - ۴- [] . الاستیعاب، ج ۲، ص ۵۲۸.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

